



تاریخ طبیعی دین

نوشتہ دیوید ہیوم

ترجمہ
حمید عنایت

تاریخ طبیعی دین

نوشتہ دیوید ہیوم

ترجمہ حمید عنایت



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

دیوید هیوم

تاریخ طبیعی دین

The Natural History of Religion

چاپ اول: آذرماه ۱۳۴۸ ه. ش. - تهران

چاپ دوم: مهرماه ۱۳۵۶ ه. ش. - تهران

چاپ سوم: مهرماه ۱۳۶۰ ه. ش. - تهران

چاپ چهارم: شهریورماه ۱۳۸۷ ه. ش. - تهران

لیتوگرافی: نقره‌آبی

چاپ: نیل

صحافی: حقیقت

تعداد: ۴۴۰۰ نسخه

ونه چاپ و انتشار و تکثیر مخصوص

شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۸۷-۰۸۰-۴ ISBN 978-964-487-080-4

سرشناسه	: هیوم، دیوید، ۱۷۱۱-۱۷۷۶ م Hume, David
عنوان و پدیدآور	: تاریخ طبیعی دین / نوشته دیوید هیوم؛ ترجمه حمید عنایت
مشخصات نشر	: تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸
مشخصات ظاهری	: ۱۵۹ ص
یادداشت	: عنوان اصلی: <i>The natural history of religion</i> , 1992
یادداشت	: چاپ چهارم (۱۳۸۷): ISBN 978-964-487-080-4
یادداشت	: واژه‌نامه
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع	: دین - فلسفه - متون قدیمی تا ۱۸۰۰ ریال
موضوع	: دین - تاریخ
شناسه افزوده	: عنایت، حمید، مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۵۱ BL ۱۳۸۴ ت ۲ ۹ / ۵
رده‌بندی دیویی	: ۱۲۰۰
شماره کتابخانه ملی	: ۳۶۷۳ - ۵۱ م

تاریخ طبیعی دین
قیمت: ۵۰۰۰۰۰ ریال



۴۴۷۱۳ (۴) - ۷۶/۳

خوارزمی ۶۶۴۰۰۷۰۶

فهرست

۵	پیش‌گفتار مترجم
۱۵	زندگی خودم
۲۸	پیش‌گفتار نویسنده
۳۰	۱. درین که شرک، دین نخستین آدمیزادگان بوده‌است
۳۶	۲. بنیاد شرک
۴۱	۳. پی‌آمد همین گفتار
۴۷	۴. خدایانی که آفرینندگان یا نگارندگان گیتی شناخته‌نشده‌اند
۵۷	۵. انواع شرک: انگار یا تمثیل - قهرمان‌پرستی
۶۳	۶. پیدایی خداپرستی از شرک
۷۰	۷. تأیید این آیین
۷۳	۸. فرود و فراز شرک و خداشناسی
۷۷	۹. قیاس این دینها با یکدیگر از لحاظ آزارگری یا بی‌آزاری
۸۳	۱۰. از لحاظ دلیری یا زبونی
۸۶	۱۱. از لحاظ خرد یا بی‌خردی
۹۰	۱۲. از لحاظ شک یا یقین
۱۰۸	۱۳. تصورهاى کفرآمیز از ذات خداوندی در دینهای عامی هر دو گونه
۱۱۶	۱۴. اثر بد دینهای عامیانه بر اخلاق
۱۲۳	۱۵. تکمله کلی
۱۲۷	یادداشت‌های مترجم
۱۵۲	واژه‌نامه

پیش‌گفتار مترجم

رساله تاریخ طبیعی دین که نخستین بار در سال ۱۷۵۷ منتشر شد شاید به اندازه نوشته‌های دیگر «دیوید هیوم» شهرت نداشته باشد و همچنانکه «هیوم» در زندگینامه خویش می‌گوید^۱ در زمان خود او نیز آوازه‌ای نیفکند. ولی می‌توان ادعا کرد که این رساله همراه با اثر دیگر او در همین زمینه به نام «همپرسه‌هایی درباره دین طبیعی» Dialogues Concerning Natural Religion سر آغاز آن مبحثی در علوم اجتماعی است که اینک به نام فلسفه دین شناخته می‌شود. نخست ببینیم که مقصود «هیوم» از نوشتن این رساله چه بوده است. او خود این مقصود را در نخستین جمله رساله روشن می‌کند و می‌گوید که در هر پژوهشی درباره دین دو مسأله درخور توجه باید باشد، نخست بنیاد دین درخوی و سرشت آدمی است و دوم بنیاد آن درخرد او. این دو مسأله را بدینگونه نیز بیان می‌توان کرد:

نخست این که دین در میان آدمیزادگان چگونه پیدا شد (یا شناخت علت دین) و دوم این که دلیل اعتقاد انسان به دینی خاص چیست (یا شناخت حقیقت دین). «هیوم» در «همپرسه‌هایی در باره دین

۱. ترجمه کامل این زندگینامه در پی این گفتار آمده است.

طبیعی» از مسأله دوم و در رساله حاضر از مسأله نخست بحث می‌کند. مسأله نخست بیشتر جنبه علمی دارد، زیرا شناخت چگونگی رویداد هر کار یا چستی هر چیز نیازمند افزار و روش درست تحقیق و از آن مهم‌تر بی‌غرضی و واقع‌بینی است و فقط از برکت علم به این همه می‌توان رسید. ولی مسأله دوم که به شناخت حقیقت امور بر می‌گردد جنبه نظری دارد و احتمال اختلاف عقاید در آن بیشتر است. از اینرو مردم‌شناسان و روانشناسان بیشتر از مسأله نخست و فیلسوفان از مسأله دوم سخن گفته‌اند.

شاید به همین دلیل «هیوم» بحث درباره حقیقت دین را به شکل همپرسه یا گفت و بازگفت فلسفی بیان کرده است که در آن اختلاف نظرها را بهتر نشان داد، ولی در بحث از چگونگی پیدا شدن دین، شکل معهود رساله نویسی را برگزیده و یکسره از دانسته‌ها و خواننده‌های خویش گزارش داده است.

فرزانگان و متفکران در باره چگونگی پیدا شدن دین در میان آدمیزادگان بسیار اندیشیده و سخن گفته‌اند. یکی از شایع‌ترین نظرات گذشته در این باره آن است که آدمیان در آغاز همگی يك دین داشتند و بنیاد این دین، یکتاپرستی و اصول عقلی و اخلاقی بود. ولی اندك اندك از و کین و ورن و دروغ این دین را آلود و تباه کرد و دینهای کنونی را پدید آورد.

«هیوم» نیز به پیروی از مشرب تجربی فلسفه خود این آلودگیها و تباهیها را در ادیان عامه یکایک باز می‌نماید ولی برعکس متفکران دیگر نتیجه می‌گیرد (و این نخستین نکته مهم رساله اوست) که دین

اصلی و آغازین انسان، نه یکتاپرستی، بلکه شرك و بت‌پرستی بوده است و انسان فقط هنگامی خدای یگانه را می‌شناسد و به اصول عالی اخلاقی دل می‌بندد که از بند نادانی و درنده خوئی برهد و به پایه کمال عقلی برسد. شش قرن پیش از «هیوم» غزالی حکیم ایرانی همین نکته را چنین بیان کرده است:

«... گوهر آدمی در اول آفرینش ناقص و خسیس است، ممکن نگردد ویرا از این نقصان بدرجه کمال رسانیدن الا به مجاهدت و معالجت.^۱»

این معنی شاید امروزه به نظر ما بسیار بدیهی بنماید خاصه که مطالعات مردم‌شناسان در میان جوامع گوناگون بدوی کم و بیش همین نتیجه را به دست داده و آشکار کرده است که تحول دینی انسان همواره از پایه فروتر به برتر روی دهد و در مراتب این تحول، بت‌پرستی یا چند گانه پرستی پیش از یکتاپرستی می‌آید.

از سوی دیگر در میان همین جوامع بدوی، اقلیتی نیز پیدا شده‌اند که به نوعی وحدانیت باور داشته‌اند و بدین سبب شاید بتوان گفت که «هیوم» مسأله را ساده پنداشته و حکم خود را بناحق در همه احوال صادق دانسته است.

ولی گذشته از آنکه هیچیک از این ایرادها از ارزش کار «هیوم» چیزی نمی‌کاهد باید گفت که او در بیان نکته‌ای که گذشت جز اثبات شرك به عنوان دین اصلی انسان مقصودهای دیگری نیز داشته است. در

۱. ابوحامد محمد غزالی طوسی، «کیمیای سعادت»، به کوشش احمد آرام - تهران -

کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۳. (چاپ دوم)، ص ۲.

تفصیل این معنی نخست باید یاد آور شویم که مقصود «هیوم» در استدلال راجع به منشأ دین بیشتر رد آن نوع برهان در اثبات هستی خداست که نزد اروپائیان به برهان قصد یا علت غائی Argument from Design معروف است و به زبان اهل اصطلاح خودمان نوعی از برهان انی در اثبات هستی خداست. به طور خلاصه در این برهان، هستی خالق از روی هستی مخلوق ثابت می‌شود، چنانکه برخی از خداشناسان نظام عالم هستی را بر وجود ناظمی در کائنات دلیل می‌گیرند. اینگونه استدلال در میان دانشمندان و متفکران قرن هژدهم پیروان بسیار داشت و روی سخن «هیوم» با ایشان است.

وجه دیگر نظر «هیوم» در این باره آن است که دین، فطری انسان نیست و برخلاف خویشتن دوستی و تولید مثل و مهر و کین از غرائز اصلی او به شمار نمی‌رود. همین نکته را ابن خلدون مورخ و جامعه‌شناس مسلمان قرن هشتم هجری دربارهٔ اجتماع آدمی آورده و گفته است که هستی و زندگی آدمیان بدون نبوت ممکن است، به شرط آنکه حاکمی که بر قدرت خودیابر عصبیت یعنی حس همبستگی قومی تکیه داشته باشد بر آنان فرمان راند. اهل کتاب و پیروان انبیاء در قیاس با کافران اندکند ولی کافران، بیشتر مردم جهانند و نه فقط در جهان زنده‌مانده‌اند بلکه دولتها و آثاری از خود باز نهاده‌اند.^۱

همچنانکه مقصود ابن خلدون از این گفته ستایش کفر نیست «هیوم» نیز از رد برهان علت غائی، انکار خدا را نمی‌جوید. این

۱. تاریخ‌الاعلامه ابن خلدون، مکتبة‌المدرسه، مجلد اول، بیروت ۱۹۶۱،

هر دو متفکر فقط امری را که خود واقعیتی در زندگی انسان دانسته‌اند بیان کرده‌اند و آن بیرون بودن دین از شمار غرائز اوست. پیش‌تر نیز گفتیم که شیوه «هیوم» در این رساله برای شناخت دین، شیوه علمی است یا بهتر بگوئیم شیوه معمول در علوم طبیعی است. در واقع او اصطلاح «تاریخ طبیعی» را برای تأکید همین شیوه در عنوان رساله خود آورده است.

در زمان او باتوفیقی که کتاب «تاریخ طبیعی» *Histoire Naturelle* اثر دانشمند فرانسوی «بوفون» (*Buffon* (George Louis Leclerc) (۱۷۰۷-۱۷۸۸) به دست آورده بود علاقه به مطالعه طبیعت در میان دانش پژوهان رواج می‌یافت و همراه آن اعتنا به واقعیت و عینیت امور و پرهیز از سوابق ذهنی به عنوان دواصل اساسی روش پژوهش علمی در طبیعت بیش از پیش پذیرفته می‌شد.

«هیوم» می‌گوید که آنچه انسان ابتدائی را به خداشناسی رهنمون شد نظام طبیعت وهستی و موهبت‌های آن همچون آبادی و تندرستی و شادی و آرامش خطر نبود. انسانی که از این موهبت‌ها برخوردار باشد و طبیعت و محیط خود را آرام و سازگار و بسامان و برآورنده نیازهای خویش بیابد کمتر در پی کاویدن و شناختن دقیق هستی آن برمی‌آید. برعکس، نمونه‌های گسستگی این نظام مانند ویرانی و بیماری و اندوه و پریشانی او را به تفکر وامی‌دارد. در این گونه احوال که نهیب حادثه بنیاد ایمنی انسان رامی‌برد و او را بر ناپایداری موهبت-

۱. «هیوم» در یکی دو جای رساله حاضر برخلاف این رای سخن گفته ولی، با این وصف باید گفت که روح و معنای کلی دلائل او در تأیید همین رأی است.

های خود آگاه می‌کند قوه‌ی واهمه و خیال در او نیرو می‌گیرد و آدمی آن احوال را دارای علت‌های ناشناخته می‌پندارد. این علت‌های ناشناخته مایه‌ی بیم و امید اومی‌شود و سرانجام این بیم‌ها و امیدها نخستین نقش-های خداشناسی را در آئینه‌ی او‌هام او می‌اندازد. پس پاسخ «هیوم» به این پرسش که دین چگونه پیدا شد در این کلمات خلاصه می‌شود:

بیم و امید، علت‌های ناشناخته و خیال. «هیوم» این پاسخ را دلیل دیگری در تأیید نظر خود درباره‌ی تقدم شرك بر یکتاپرستی می‌داند. زیرا انسان ابتدائی نمی‌تواند رویدادهای گوناگون زندگی مانند شادی و اندوه یا تندرستی و بیماری یا آبادی و ویرانی را حاصل کار علت و نیروئی واحد بداند بلکه آنها را به علت‌های متعدد نسبت می‌دهد و آنگاه برای هر علتی حرمتی جداگانه فرض می‌کند و آن را خدائی مستقل می‌انگارد. می‌توان گفت که کار انسان در پرستیدن علت‌های ناشناخته‌امورو بر کشیدن آنها به پایگاه خدائی خود نمودار ایمان درونی او به نظام غائی دستگاه هستی است. آدمی بدینسان گوئی اصرار می‌کند که گردش روزگار با همه‌ی ناسازیه‌ها و نامرادی‌هایش از روی بازی و هرزه نیست بلکه حکمتی دارد و در پس پرده مدبری هست.

اگر ثابت شود که عوامل پدیدآورنده‌ی دین نسبت به سرشت آدمی نه ذاتی و اولی بلکه عرضی و ثانوی است آنگاه باید یقین کرد که می‌توان این عوامل را با کوشش و بینش علمی عیان کرد و شناخت. فرض اساسی «هیوم» در سراسر رساله حاضر همین است. اومی‌گوید که اگر بخواهیم دینی را درست بشناسیم باید به جای جستجو در کتاب‌های آسمانی یا آموزش‌های مجرد پیشوایان آن به عقاید و رفتار پیروانش بنگریم تا

بینیم که اینان در زندگی واقعی خود به چه چیزها دلبسته‌اند و بساور دارند. «هیوم» به همینسان در بحث ازدین مسیح به‌جای آنکه از انجیل گواه بیاورد همیشه به عقاید و مراسم مذهبی فرقه‌های گوناگون مسیحی استناد می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه همه آنان به‌خرافه و تعصب گرفتارند و پروای پیکار با ستم یا رهائی از نادانی را ندارند. نتیجه بحث «هیوم» این است که دین هر اندازه معقول و منطقی و به‌دستورهای اخلاقی آراسته باشد در اذهان مردم ناآگاه و بی‌دانش ناگزیر مسخ می‌شود و زیانهای اجتماعی بسیار به بار می‌آورد.

پس اگر درست بنگریم می‌بینیم که هر دین گذشته از اصول کتاب آسمانی و عقاید و مراسم پیروانش، بعد و جودی دیگری نیز دارد و آن تأثیراتش در زندگی اجتماعی است. این تأثیر خاصه در اخلاق و سیاست اجتماعی آشکار می‌شود و «تاریخ طبیعی» هیچ دین بی‌شناسائی دامنه و ژرفای آن تأثیر کامل نیست. اگر مفهوم استدلال «هیوم» آن باشد که شناخت هیچ دینی بی‌سنجیدن آثار اجتماعی آن ممکن نیست یا برعکس هیچ اجتماعی را جدا از دین افراد آن نتوان درست شناخت، استدلال او را دست کم به عنوان یکی از اصول روش درست. تحلیل پدیده‌ها و نیروهای اجتماعی باید پذیرفت و آن را انتقادی غیر مستقیم از روشنفکرانی دانست که در پژوهش مسائل اجتماعی عامل دین را از یاد می‌برند یا به‌بهانه مخالفت با دین بر بخش بزرگی از تاریخ و تمدن و میراث فرهنگی ملت خود رقم مغلطه می‌کشند. ولی اگر مفهوم سخن او این باشد که برای داوری درباره‌ی درستی یا نادرستی و خوبی یا بدی هر دین یا آئین و مسلک اجتماعی باید به جای نگرش در اصول عقلی و اخلاقی آنها فقط رفتار پیروانشان

را محک تمیز دانست آنگاه در انصاف اوشك باید کرد. زیرا هیچ دینی و آئینی را در جهان نتوان یافت که به نحوی در پندار و کردار پیروانش مسخ نشده باشد.

شاید این فرض اخیر در باره «هیوم» اصلاً موجه نباشد زیرا وی برخلاف برخی از روشنفکران زمان ما مشاهدات خود را از وجوه منفی دین مجوز آن نمی‌داند که درباره حقیقت یا کذب دین نیز حکم کند. گروهی از مردم شناسان و روانشناسان امروزی از این مقدمه که بنیاد دین، هراس یا نومیدی یا پریشانی و انفعالهایی از اینگونه است و آموزشهای فلان دین پیروانش را سیه‌روز و نادان و تباهکار به بار آورده این نتیجه را می‌گیرند که اصول و آموزشهای آن دین برخلاف حقیقت است. «هیوم» در رساله حاضر از آمیختن این دو مسأله که یکی به روانشناسی اجتماعی و دیگری به فلسفه اجتماعی مربوط است پرهیز می‌کند.

دو نکته دیگر درباره این رساله باقی است. نخست آنکه بیشتر منابعی که «هیوم» برای فراهم آوردن رساله خود به کار برده و داوریهای خود را بر آنها بنیاد کرده است اعتبار علمی ندارد. برای متفکر و پژوهنده‌ای که به زعم خود می‌خواهد بیطرفانه درباره امری حکم دهد این عیبی نابخشودنی است. ناقدان، بسیاری از کتابهایی را که او مستند نظرهایش نهاده است پراز نادرستی و گمراهی می‌دانند.^۱ درستی این نکته را ما می‌توانیم از برخی از اشارات خام او درباره دین

1. H. E. Root, introduction to "Natural History of Religion". A & C Black Ltd., London, 1956. P.16

ایرانیان و اسلام آشکار ببینیم . نکتهٔ دوم آن است که اگرچه « هیوم » واژهٔ دین را در عنوان رسالهٔ خود به‌طور مطلق آورده و بدینگونه قصدش به ظاهر بحث در بارهٔ دین به نحو عام بوده است در حقیقت رساله‌اش بیشتر به دین مسیح مربوط است و از این دین نیز بیشتر فرقهٔ کالونی Calvinist پروتستان مورد نظر اوست . از آن‌رو که «هیوم» در جامعهٔ مسیحی می‌زیسته و مقصودش چنانکه گذشت بیشتر محاجه با مخالفان بوده جز این‌گزیزی نداشته است .

وانگهی چون جلوهٔ اجتماعی هر دین از خصوصیات زندگی اجتماعی و سیاسی پیروانش اثر می‌پذیرد برای دانستن اینکه چرا «هیوم» با وجود اقرار به خداپرستی دین را تارک و زشت می‌بیند باید به اوضاع اجتماعی اسکاتلند در قرن هژدهم نگریم . در آن قرن بخصوص در روزگار کودکی و جوانی «هیوم»، اسکاتلند که به مذهب پروتستان در آمده بود در تنگدستی بی‌سابقه‌ای به سر می‌برد . روش کشاورزی بسیار ابتدائی بود و هر چند یکبار قحطی دام‌گیر مردم می‌شد . حتی توانگران چندان خوش و آسوده نمی‌زیستند . یگانگی اسکاتلند با انگلستان در سال ۱۷۰۷ یعنی چهار سال پیش از تولد «هیوم» خود بردردهای مردم آن افزوده بود . ادنبورک که تنها شهر بزرگ اسکاتلند بود شکوه و نیروی خویش را به لندن می‌باخت زیرا نجیب‌زادگان و نیز گروه بزرگی از صنعتگران و هنرمندان و زبدهٔ مردم شهر ، زندگی در لندن را خوش‌تر می‌داشتند . تلخکامی و نومیدی مردم در مذهبشان منعکس شد و آموزشهای «کالون» را که خود در اصل خشک و ریاضت‌طلبانه بود به صورتی سختگیرانه‌تر درآورد . در روان تیره و تلخ مردم ، تعصبا و خرافه‌های دیرین جان

تازه گرفت . کیش «کالون» که اصلا برای رهاندن وجدان مسیحیان از بند سنت پاپان آغاز شد اینک در اذهان مردم نادان به شکل نیروئی تازه در برابر اندیشه‌های نو در آمده بود^۱. غریب نیست که چنین مذهبی بر خوی مردشاد و پیکارجوی و گشاده نظری چون «هیوم» گران بیاید و او با چنین شوخ چشمی و چالاکی از آن عیب بگیرد. پس مقصود «هیوم» در این رساله باز نمودن زیانهای اجتماعی خرافه و تعصب دینی است نه انکار خود دین . نشانه دین راستین به دیده او سادگی و پاکی است . در رساله دیگری می نویسد : «شناختن خدا پرستیدن اوست ... همه پرستشهای دیگر به راستی بیهوده و خرافی و حتی بی حرمتی است^۲». و این سخن او که از دل آگاهی عارفان ما نشان دارد بهتر از هر رساله‌ای ریشه خرافه را در اندیشه دینداران آشکار می کند:

«الوهیت دریائی بیکران از برکت و شکوه است . اندیشه‌های آدمی جویبارهایی باریکند که نخست از این دریا برمی خیزند و بسا این حال در میان همه سرگردانیهای خود آرزو دارند که به آن بازگردند و خویشان را در بیکرانی کمال او گم کنند . و چون راه را بر خود بسته بینند ... در دشتهای پیرامون خود بیم و بلا می پراکنند^۳»

حمید عنایت

1. N. K. Smith introduction to "Dialogues Concerning Natural, Religion,, Bobbs Merrill, New York, 1947/03.

2. Dialogues, p 21

3. Ibid, P. 9.

این شرح را هیوم خود به عنوان My Own Life چند ماه پیش از مرگ دربارهٔ زندگی خود نوشته و وصیت کرده است که در چاپ بعدی مجموعه آثارش منتشر شود . پانویسها از مترجم است .

زندگی خودم

برای آدمی دشوار است که بی خودپسندی از خویشتن پربگوید، از این رو سخن را کوتاه می‌کنم . شاید اصلاً اینکه مدعی نوشتن [داستان] زندگی خویشم نمونه‌ای از خودپسندی پنداشته شود . ولی این داستان چیزی جز تاریخ نوشته‌هایم را در بر نخواهد داشت، زیرا در واقع کم و بیش همهٔ زندگی من به کوششها و اشتغالات ادبی گذشته است. نخستین توفیق نوشته‌هایم چندان نبود که مایهٔ خودپسندی شود. من در روز بیست و ششم آوریل ۱۷۱۱ ، به تقویم کهن ، در ادنبورک [در اسکاتلند] زاده شدم . از خانواده‌ای بلند تبار برخاستم ، هم از سوی پدر و هم مادر . خانوادهٔ پدرم شاخه‌ای از خانوادهٔ « ارل

هیوم « Earl Hume یا «هیومیان» Hume's بود و نیاکام ، نسل اندر نسل ، مالک ملکی بودند که اکنون برادرم در تصرف دارد . مادرم دختر « سر دیوید فالکونر » Sir David Falconer مدیر کالج « جاستیس » Justice بود : لقب لرد « هالکرتون » Halkerton به توارث به برادرش رسید . ولی خانواده من توانگر نبود و من چون خود برادر کهنتر بودم به حکم عرف مملکت بهره‌ای بسیار اندک از ارث پدر بردم . پدرم که مردی پرهیز به شمار می آمد در آغاز کودکیم مرد و من و برادر بزرگتر و خواهرم را در کفالت مادرم باز نهاد که زنی سخت شایسته بود و با همه جوانی و زیبایی اش زندگی خویشان را سراسر به پروردن و آموختن فرزندانش وقف کرد . دوره متعارف تربیت را به کامیابی گذراندم و از همان آغاز شیفته ادبیات شدم و این برترین شیفته‌ی زندگی من و سرچشمه بزرگ خوشیهایم بوده است . طبع دانش پژوهانه و سنگینی رفتار و کاردانی من خانواده ام را در این اندیشه انداخت که پیشه شایسته من قضاوت است . ولی من خود را از همه چیز بجز فراگرفتن حکمت و معلومات عمومی بیزار می یافتم و در حالی که [خویشانم] می پنداشتند که در آثار «ووت»^۱ و «وی نیوس»^۲ غرق شده‌ام ، نویسندگانی که در نهان نوشته‌هایشان را حریصانه می خواندم

۱ . Glsbert Voet دین آگاه (عالم حکمت الهی) هلندی ، متوفی به سال ۱۶۷۶ .

۲ . Vinnius شناخته نشد .

«سینسروا» و «ویرژیل»^۲ بودند. ولی چون سرمایه بسیار اندکم با این شیوه زندگی سازگار در نمی‌آمد و ریاضتم [در دانش اندوختن] بنیه‌ام را ناتوان کرده بود به وسوسه افتادم یا شاید ناگزیر شدم که برای ورود به میدان پر جنب و جوش‌تری از زندگی کوششی مختصر کنم. در سال ۱۷۳۴ به «بريستول» رفتم و سفارشنامه‌هایی خطاب به بازرگانان معتبر همراه بردم ولی چند ماهی نگذشت که وضع آنجا را یکسره با حال خود نامناسب یافتم. از آنجا به فرانسه رفتم تا مطالعاتم را در گوشه‌آمنی در روستای پی‌گیرم؛ و در آنجا طرح زندگی خود را که به نحوی هموار و رستگار به کار بسته‌ام ریختم. مصمم شدم که با صرفه جوئی بسیار سخت، کمبود سرمایه خود را جبران کنم تا از بی‌نیازی‌ام چیزی کاسته نشود و هر کاری را بجز پیشرفت استعداد در ادبیات را خوار شمرم. هنگام گوشه‌گیری‌ام در فرانسه، نخست در «رنس» Rheims ولی بیشتر در «لافلس» La Flèche «رساله در منش آدمی» Treatise of Human Nature را نوشتم.

پس از آنکه سه سال بسیار خوشی را در آن کشور گذراندم در سال ۱۷۳۷ به لندن آمدم و در پایان ۱۷۳۸ رساله خود را منتشر کردم و بیدرنگک نزد مادرم و برادرم رفتم. برادرم در خانه بیلاقی خود می‌زیست و خردمندانه همت بر اندوختن ثروت گمارده و کامیاب شده بود. هیچ بخت آزمائی ادبی بدفرجام‌تر از «رساله در منش آدمی» نبوده است. انتشار این رساله همچون تولد نوزادی بود که در نفس اول بمیرد.

۱. Cicero خطیب رومی، متوفی به سال ۴۳ پیش از میلاد.

۲. Virgil شاعر رومی، متوفی به سال ۱۹ پیش از میلاد.

زیرا حتی آن امتیاز را برایم نیافت که در میان متعصبان زمزمه‌ای برانگیزد. ولی من چون سرشتی شاد و خوش‌بین دارم بزودی از زخم این شکست شفا یافتم و باشوری فراوان مطالعات خود را منتشر انجام رساندم. در سال ۱۷۴۲ نخستین بخش مقالات خود را منتشر کردم. این اثر پذیرشی خوب داشت و بزودی ناکامی پیشین را از یادم برد. نزد مادر و برادرم در روستا ماندم و در آن زمان معلوماتم را در زبان یونانی که در آغاز جوانی از آن بسیار غفلت کرده بودم باز یافتم. در سال ۱۷۴۵ از «مارکی آناندال» Marquis d'Annandale نامه‌ای به من رسید که در آن مرا به اقامت نزد خود در انگلستان دعوت کرده بود؛ همچنین دریافتم که دوستان و خویشان آن جوان بزرگزاده می‌خواهند که مرا به سرپرستی و راهنمایی او بگمارند زیرا وضع روانی و بهداشتی او چنین می‌خواست. یک سال نزد او ماندم. مأموریت‌های من در آن زمان بر سرمایه اندکم بسیار افزود. سپس دعوتی از ژنرال «سن کلر» St. Clair دریافت کردم تا در لشکر کشتی‌اش منشی او باشم. نخست قرار بود که این لشکر کشتی بر ضد کانادا انجام گیرد ولی با هجومی بر کرانه فرانسه پایان یافت. سال بعد یعنی ۱۷۴۷ دعوتی از ژنرال به من رسید تا به همان سمت در مأموریت نظامی‌اش به دربار «وین» و «تورن» Turin همراه او باشم. پس جامه رسمی صاحب منصبان سپاهی را در بر کردم و در این دو دربار، همراه با «سر هری ارسکین» Sir Harry Erskine و سروان «گرانت» Grant که اینک ژنرال شده است، در مقام آجودانی ژنرال «سن کلر» معرفی شدم. کم و بیش تنها بریدگی مطالعاتم در همه عمر در همین دو سال بود که به من خوش

گذشت و هم‌نشینی خوب داشتم، و مأموریت‌هایم علاوه بر صرفه جوئی ثروتی برایم گرد آورد که من خود آن را [حاصل کار] مستقل [خویش] می‌نامیدم اگر چه هر گاه چنین می‌گفتم بیشتر دوستانم میل داشتند که لبخندی بزنند، کوتاه سخن آنکه اینک صاحب هزار لیره شده بودم.

همیشه این فکر را در سرپرورانده بودم که ناکامی‌ام در انتشار «رساله در منش آدمی» بیشتر علت صوری‌داشته است تا معنوی، و گناهم در ستابزدگی برای چاپ آن کتاب، جسارتی بسیار عادی بوده است. از اینرو نخستین بخش آن اثر را به قالبی تازه در کتاب «پژوهش درباره فهم آدمی» Enquiry Concerning Human Understanding آوردم که هنگام ماندنم در «تورن» منتشر شد. ولی توفیق این اثر در آغاز چندان بیشتر از «رساله در منش آدمی» نبود. در بازگشت از ایتالیا از اینکه کتاب «پژوهش آزاد» Free Enquiry نوشته دکتر «میدلتون»^۱ آشوبی در انگلستان برپا کرده ولی کار من در گمنامی و محل بی‌اعتنائی مانده بود^۲. بسیار آزرده شدم.

چاپ تازه مقالات سیاسی و اخلاقی‌ام که در لندن منتشر شده بود از پذیرشی بهتر برخوردار نگشت. قوت سرشت طبیعی چنان است که این ناکامیها بر من هیچ اثری نگذاشت یا اگر گذاشت

۱. Conyers Middleton، روحانی انگلیسی (۱۷۵۰ - ۱۶۸۳) که با متعصبان مذهبی زمان خود در افتاد.

۲. کتاب «میدلتون» معجزات کلیسا را که از آغاز تاریخ مسیحیت مورد اعتقاد پیروان آن بود انکار کرد و به همین سبب مشاجره دامنه داری در انگلستان برانگیخت.

اندک بود . در ۱۷۴۹ از لندن رفتم و دو سال نزد برادرم در خانه ییلاقی اش ماندم زیرا اکنون مادرم مرده بود. آنجا دومین بخش مقالات رابه نام «گفتارهای سیاسی» Political Discourses و نیز « پژوهش در باره اصول اخلاق» Enquiry Concerning the Principles of Morals که بخش دیگری از آن رساله نو پرداخته ام بود نوشتم . در همین زمان ناشرم «ا.میلر» A Miller به من خبر داد که درباره کتابهای پیشینم (بجز رساله نگونبخت) گفت و گوئی در گرفته و میزان فروش آنها اندک اندک بالا رفته و چاپهای تازه ای از آنها لازم شده است . هر سال دو یاسه پاسخ از کشیشان و اسقفان می رسید و از طعنه د کتر «واربرتون»^۱ دریافتم که کتابهایم نزد اهل معرفت محبوبیتی آغاز کرده است. ولی من تصمیم گرفتم که هرگز به کسی پاسخ ندهم و همواره بر این تصمیم استوار ماندم و چون خوئی چندان خشم پذیر ندارم به آسانی از همه ستیزه های ادبی برکنار ماندم. این نشانه های فزونی شهرت مرا دلگرم کرد زیرا بیش از هر زمان میل به دیدن رویه دلپذیر کارها داشتم تا رویه نادلپذیر آنها، و چه خوش تر است که آدمی با این شیوه فکرزاده شود تا با ملکی به درآمده هزار لیره در سال .

در سال ۱۷۵۱ از روستا به شهر رفتم و میدان راستین مرد ادب شهر است. در ۱۷۵۲ هنگامی که در ادنبرگ بودم «گفتارهای سیاسی» ام

۱ William Warburton ادیب و متفکر انگلیسی ۱۷۷۹-۱۶۹۸ که در بسیاری از مشاجرات ادبی زمان شرکت داشت و در کتابهای خود خاصه «یگانگی کلیسا و حکومت» (۱۷۳۶) و « میراث ملکوتی موسی » از سنن و عقاید کهنه سیاسی و دینی در برابر منتقدان نواندیش دفاع کرده است .

منتشر شد و این تنها اثری از من بوده که پس از نخستین چاپ رستگار درآمده است. این اثر در بیرون و درون انگلستان خوب پذیرفته شد. در همان سال « پژوهش در باره اصول اخلاق » در لندن منتشر شد که به گمان خود من (که نباید در این باره داوری کنم) در میان نوشته‌های تاریخی و فلسفی و ادبی ام به نحوی قیاس ناپذیر از همه بهتر است. این کتاب بی آنکه از اعتناء و ملاحظه‌ای برخوردار شود به جهان آمد. در ۱۷۵۲ «دانشکده و کلای مدافع» مرا به کتابداری خود برگزید. این مقام برایم هیچ یا چندان در آمدی نداشت ولی کتابخانه‌ای بزرگ را در دسترسم می‌گذاشت. آنگاه طرح نوشتن تاریخ انگلستان را ریختم ولی چون از فکر ادامه داستان دوره‌ای به مدت هزار و هفتصد سال بیزار بودم تاریخ را با پادشاهی خاندان «استوارت» آغاز کردم و این دوره به گمان من سر آغاز بیشتر شبیه انگیزیهای فرقه‌ای بوده است. باید اعتراف کنم که در چشمداشت کامیابی برای این اثر [بیش از اندازه] خوشبین بودم. می‌اندیشیدم که تنها مورخی هستم که هم خداوندان زر و زور و آزر دوران خود و هم هیاهوی تعصبهای عامه را به هیچ گرفته‌ام و چون موضوع کتاب درخور فهم همگان بود به همان اندازه چشم‌آفرین‌گویی داشتم. ولی نومی‌ام چه تلخ بود: یکباره خروشی از سرزنش و دشنام و حتی نفرت بر سرم بلند شد؛ انگلیسی و اسکاتلندی

۱. Stuart خاندانی که احتمالاً در سال ۱۱۱۴ پدید آمد و چندین قرن اعضای آن بر انگلستان پادشاهی کردند و سرانجام در قرن هژدهم قدرتش پایان پذیرفت.

و ایرلندی ، «ویگ»^۱ و «توری»^۲ ، کلیسائی و فرقه‌ای ، آزاداندیش^۳ و دیندار ، میهن‌پرست و درباری ، همگی درخشم خود برضدمردی که به گمان خودمی‌خواست جوانمردانه بر فرجام چارلز اول و «ارل استرافورد» اشک بریزد یگانه شدند^۴ . جانکاه‌تر آنکه چون نخستین غوغای خشم اینان فرو نشست ، کتاب در فراموشی فرورفت . «میلر» به من گفت که در ظرف دوازده‌ماه تنها چهل و پنج نسخه آن را فروخته‌است .

براستی هم من نشنیدم که حتی يك تن که در ممالک سه‌گانه^۵ به ادب یا منزلت ممتاز باشد توانائی تحمل کتاب را داشته باشد . تنها اسقف انگلستان دکتر «هرینگ» Herring اسقف ایرلند دکتر «استون» Stone را باید استثناء کنم که دو استثناء شگفت‌انگیز است . این اسقفان بزرگوار جداگانه برایم پیام فرستادند که دلسردنشوم . ولی باید اعتراف کنم که دلسرد شدم ؛ و اگر در آن زمان میان فرانسه و انگلستان جنگ

۱ . Whig (در انگلستان قرن هژدهم) حزب مخالف کلیسای کاتولیک و پادشاهی استبدادی و خواستار اقتدار پارلمان بود .

۲ . Tory نام حزب پیروان کلیسای کاتولیک در انگلستان قرن هژدهم و مخالف حزب «ویگ» بود .

۳ . منظور از «آزاداندیش» Free Thinker در اینجا کسی است که با قدرت و اعتبار مطلق کلیسا مخالف باشد .

۴ . چارلز اول در سال ۱۶۴۹ پس از آنکه در جنگ داخلی انگلیس مغلوب گشت اعدام شد . «ارل استرافورد» Earl of Strafford نیز از سیاستمداران وفادار به او بود که به حکم پارلمان انگلیس اعدام شد .

۵ . ممالک سه‌گانه ، مقصود انگلستان و ایرلند و اسکاتلند است .

در نمی‌گرفت بیگمان به یکی از شهرهای ایالتی فرانسه پناهنده می‌شدم و نامم را عوض می‌کردم و هرگز به کشور زادگاهم بازمی‌گشتم . ولی چون اکنون این فکر عملی نبود و بیشتر بخشهای مجلد دوم کتاب را نوشته بودم همت کردم که دل قوی دارم و پابفشارم .

در این فاصله ، « تاریخ طبیعی دین » Natural History of Religion خود را همراه با قطعات دیگر در لندن منتشر کردم . انتشار این کتاب چندان آوازه‌ای نداشت ، جز آنکه دکتر « هرد »^۱ رساله‌ای با همهٔ تندخوئی و گستاخی و ناسزاگوئی ناآزاد بخواننده‌ای که شیوهٔ مکتب « واربرتون » است برضد آن نوشت . رسالهٔ دکتر « هرد » تا اندازه‌ای به جای بی‌اعتنائی عامه مایهٔ تسلی خاطر م شد .

در ۱۷۵۶ ، دو سال پس از ناکامی مجلد نخست تاریخ انگلستان مجلد دوم آن شامل دورهٔ میان‌مرگ چارلز اول و انقلاب از چاپ درآمد . این اثر کمتر بر حزب « ویگ » ناگوار آمد و بهتر پذیرفته شد و نه تنها گلیم خود را از آب بدر برد بلکه برادر نگو نبخشش^۲ را نیز از مهلکه رهاند . اگر چه به حکم تجربه آموخته بودم که حزب « ویگ » به بخشش همهٔ مقامات چه در سیاست و چه در ادب تواناست لیکن از تسلیم به تبلیغات بیخردانهٔ ایشان چندان بیزار بودم که چون پس از پژوهش و مطالعه و تفکر بخش مربوط به دو پادشاه اول دودمان « استوارت » را در بیش از صد جا اصلاح کردم ، همهٔ آن اصلاحات را بی‌استثناء به سود حزب « توری » انجام دادم . اصلاً خنده‌آور است که قانون انگلستان را

۱ . Richard Hurd روحانی و ادیب و منتقد انگلیسی (۱۸۸۵-۱۷۲۰)

۲ . مقصود مجلد اول کتاب « تاریخ انگلستان » است .

پیش از آن دوره طرح منظمی درباره آزادی بدانیم . در ۱۷۵۹ تاریخ خاندان «تودور»^۱ را منتشر کردم . غوغائی که برضد این اثر برخاست با آن يك که برضد تاریخ دوپادشاه اول «استوارت» بلند شد برابر بود، خاصه گزارش شهربانوئی «الیزابت» همگان را سخت رنجاند . ولی اکنون پوست من در برابر تازیانه‌های مردم بیخردستبر شده بود . پس به آرامی و خرسندی دزخلوتگام در « ادنبورگ » دوره پیشین تر تاریخ انگلستان را به پایان رساندم و در ۱۷۶۱ به همگان عرضه کردم و توفیقی معتدل و فقط معتدل یافتم .

ولی نوشته‌های من با همه این نشیب و فرازهای زمانه چندان رونق می‌یافت که حق تألیفی که ناشران به من می‌پرداختند از آنچه تا آن زمان مرسوم انگلستان دانسته می‌شد بسیار بیشتر بود . اینک من نه همان بی‌نیاز بلکه توانگر شده بودم . به زادگاهم در اسکاتلند باز گشتم و مصمم شدم که دیگر از آنجا بیرون نروم و از این باره خرسند بودم که هرگز از بزرگان خواهشی نکرده‌ام و حتی در جستن دوستی ایشان کوششی ننموده‌ام . چون اکنون پنجاه سال از زندگی‌ام می‌گذشت در این اندیشه بودم که باقی عمر را به این شیوه حکیمانه بگذرانم ولی در سال ۱۷۶۳ «ارل هارتفورد» Earl of Hartford که هرگز با او آشنائی نداشتم مرا به همکاری خود در سفارت انگلستان در پاریس فرا خواند با این وعده که بزودی منشی سفارت خواهم شد و تا آن زمان باید پاره‌ای از وظائف این منصب را انجام دهم . این پیشنهاد را هر چند و سوسه‌انگیز بود نخست رد کردم زیرا هم از پیوند با بزرگان پرهیز داشتم ، هم

۱ . Tudor ، خاندانی که از ۱۴۸۵ تا ۱۶۰۳ بر انگلستان پادشاهی می‌کرد .

می‌ترسیدم که تشریفات و خوشگذرانیهای پاریس به مذاق مردی به سن و خوی من ناخوش آید. ولی چون عالیجناب دوباره از من دعوت کرد آن را پذیرفتم. اکنون از پیوند با آن بزرگزاده و نیز بعدها با برادرش ژنرال «کانوی» Conway هم به دلیل لذت و هم سودی که از آن به من رسید، خود را خشنود می‌یابم. آنانکه نمایشهای شگفت تشریفات را ندیده‌اند هرگز تصور نتوانند کرد که در پاریس مردان و زنان، از هر مقام و منزلت، چه‌گونه از من پذیرائی می‌کردند. هرچه از تشریفات مبالغه آمیزشان بیشتر می‌گریختم بیشتر گرفتار آنها می‌شدم. ولی زیستن در پاریس مایهٔ يك خرسندی واقعی است و آن همنشینی بسا شمارهٔ فراوان مردم فرزانه و دانا و با ادب آن شهر است. يك بار در این فکر شدم که همهٔ عمر در آنجا بمانم.

به منشیگری سفارت گماشته شدم و در تابستان ۱۷۶۵ لرد «هارتفورد» از نزد من رفت چون به نیابت حکومت ایرلند گماشته شده بود. تا زمان ورود دوك «ریچموند» Richmond در حدود پایان آن سال کاردار سفارت بودم. در آغاز سال ۱۷۶۶ از پاریس رفتم، با همان نظر پیشین که خود را در خلوتی حکیمانه نهان کنم. چون به ادنبورک بازگشتم از برکت دوستی لرد «هارتفورد» بسیار بیش از زمانی که از آنجا رفتم نه ثروتمندتر ولی پولدارتر و پر درآمدتر بودم. اکنون می‌خواستم ببینم که فراوانی مال چه کارها تواند کرد، چون پیش‌تر مهارت [خود را در این زمینه] آزموده بودم. ولی در ۱۷۶۷ دعوتنامه‌ای از آقای «کانوی» دریافت کردم که معاون وزیر شوم. هم بلندمنشی شخص [کانوی] و هم پیوندم با لرد «هارتفورد» مانع از آن شد که این دعوت را نپذیرم.

در ۱۷۶۸ به ادنبورک بازگشتم در حالی که بسیار توانگر (با درآمدهزار لیره در سال) و تندرست اگر چه تا اندازه‌ای سالخورده بودم و امید داشتم که سالیان دراز از آسایش خود بهره ببرم و ناظر فزونی شهرت خویش باشم. در بهار ۱۷۷۵ روده‌هایم دچار اختلالی شد که در آغاز بیمناکم نکرد ولی بدبختانه اینک کشنده و درمان ناپذیر شده است. اکنون گمان دارم که کارم زود یکسره شود. از این اختلال چندان درد نکشیده‌ام و شگفت‌تر آنکه هر چند تنم بسیار فرسوده روانم هرگز خالی نپذیرفته است.

اگر قرار بود که بگویم کدام دوره از زندگی‌ام را برای زیستن دوباره می‌خواهم شاید به دلم می‌آمد که به این دوره اخیر اشاره کنم. همان شور همیشگی را برای مطالعه دارم و در نشست و برخاست با مردمان همچنان سرزنده‌ام. وانگهی به نظر من، مردی شصت و پنج ساله با مردن فقط چند سالی از روزگار عیلی خود می‌کاهد؛ و اگر چه از شهرت ادبی‌ام که سرانجام با فروغی روزافزون اوج می‌گیرد نشانه‌های فراوان می‌بینم، لیکن می‌دانم که به هر حال جز چند سالی برای لذت بردن از آن زمان نمی‌داشته‌ام.

این سرگذشت را با گزارش اخلاق خود به پایان می‌برم. من مردی آرام سرشت و خویش‌ن‌دار و گشاده‌بار و معاشر جوی و زنده دل و مهرپذیر ولی گریزان از دشمنی و در همه انفعالهای خویش بسیار معتدل هستم یا بهتر بگویم بودم (زیرا اکنون باید به این صیغه سخن بگویم و این مرا در سخن گفتن از احساسات خود دلیرتر می‌کند). حتی عشق من به شهرت ادبی، که عشق فرمانروای زندگی من بوده است، با همه

ناکامیهایم هرگز خویم را تلخ نکرد . محضر من چه برای جوانان و سبکسران و چه دانش‌پژوهان و ادیبان نامطبوع نبوده است . و چون از صحبت زنان عقیق لذت خاص می‌بردم دلیلی نداشتم که از پذیرائیشان از خویشان ناخشنود باشم . به يك سخن اگر چه مردانی که به نحوی مقام و منزلت بلند داشته‌اند به دلیلی از بهتان نالیده‌اند هیچگاه نیش پر بلای آن به من نرسید و حتی گرفتار حمله آن نشدم . هر چند خویشان رابی پروا در آماج خشم فرقه‌های اجتماعی و دینی آوردم اینان در برابر من گوئی سلاح خشم عادی خویش را از دست می‌دادند . هیچگاه دوستانم موردی برای توجیه اخلاق و رفتار من نیافتند ، نه آنکه البته متعصبان شوقی به جعل و نشر انواع داستانها به زیان من نداشتند ، لیکن هرگز داستانی نمی‌یافتند که به نظرشان درباره من راست بنماید . نمی‌توانم بگویم که این سوگنامه‌ای که درستایش خویش پرداخته‌ام از خودپسندی برکنار است ولی امیدوارم که سوگنامه‌ای ناروا نباشد، و این امری واقعی است که [درستی] آن به آسانی روشن و محرز می‌شود .

۱۸ آوریل ۱۷۷۶

پیش‌گفتار نویسنده

چون هرگونه پژوهشی که دربارهٔ دین باشد ارج فراوان دارد دو پرسش هست که بویژه اندیشهٔ ما را برمی‌انگیزد، یکی اینکه بنیاد دین درخرد آدمی کدام است و دیگر آنکه بنیاد آن درسرشت او چیست. خوشبختانه پرسش نخست که پراج‌تر از دیگری است پاسخی بسیار بدیهی و دست‌کم روشن دارد. سراسردستگاه طبیعت خودبرپروردگاری هوشیارگواه است و هیچ پژوهندهٔ خردمندی نیست که پس از آنکه بجد بیندیشد، دمی از گروش به اصول خداشناسی و دینداری راستین تن زند. ولی پرسش دیگر که دربارهٔ بنیاد دین درسرشت آدمی است، دشوارتر می‌نماید. باورداشتن به نیروئی نادیدنی و هوشیار، در میان آدمیزادگان درهمهٔ سرزمینها و همهٔ زمانها، رواجی پردامنه داشته است، ولی نه آنچنان عام بوده است که هیچ استثنائی نپذیرد و نه به هیچ‌رو دراندیشه‌ها یکسان رخ نموده است. اگرسخن جهانگردان و تاریخ-نویسان را بتوان پذیرفت، برخی مردمان هیچگونه احساس دینی ندارند، و هرگز دو قوم و حتی دو کس را نتوان یافت که احساسهای دینی همسان داشته باشند. ازاین‌رو گمان نمی‌رود که این تصورپیشین [ازهستی خدا] ازغریزه‌ای ابتدائی یا خصلتی طبیعی برخیزد، از آنگونه غریزه‌ها که

خوی خودپرستی و جفت‌دوستی و فرزند خواهی و خشنودی ورنجیدگی را درس‌رشت آدمی می‌پرورد، زیرا چنین غریزه‌هایی در همهٔ مردمان و همهٔ روزگاران یافت می‌شده و همیشه موضوعی دقیق و معین داشته که [دارنده] غریزه در پی آن می‌رفته است. اصول نخستین دین ناگزیر جنبهٔ فرعی دارند، چندانکه حادثه‌ها و سببهای گوناگون می‌تواند آنها را از راه راست بگرداند و حتی گاه تصادفی غیر عادی می‌تواند آنها را از کار بازدارد. این که آن اصول که مایهٔ عقیدهٔ نخستین بوده است چیست و آن حادثه‌ها و سببها که راهبر کارش است، کدام است موضوع پژوهش کنونی ماست.

۱. توضیحات مترجم که شماره‌های مربوط به آنها در داخل پرانتز گذاشته شده در پایان کتاب آمده است.

در این که شرك، دین نخستین آدمیزادگان بوده است

به دیده من اگر چگونگی پیشرفت جامعه انسانی را از زمان درنده خوئی تا پایه کمال آن بررسی می‌بینیم که شرك یا بت پرستی ، نخستین و کهن ترین دین آدمیان بوده است یا به حکم ضرورت باید بوده باشد . می‌کوشم تا این نظر را با حجت‌های زیرین استوار کنم .

انکار نتوان کرد که نزدیک به هزار و هفتصد سال پیش، آدمیان ، ایزدانی چندگانه می‌پرستیده‌اند. اصول تاریک و شکاکانه چندفیلسوف، یا خداشناسی یکی دو قوم آن‌هم به صورتی که خلوص کامل نداشته‌است، ایرادی چندان در خور تأمل [به این عقیده] نیست. ولی گواهی روشن تاریخ را بنگرید . هرچه بیشتر به سوی روزگار باستان بازگردیم ، آدمی را بیشتر غرق در شرك می‌یابیم [و] هیچ نامی و نشانی از دینی کامل تر نمی‌بینیم . کهن ترین اسناد آدمیزادگان نشان می‌دهد که شرك ، عقیده‌ای مردم‌پسند و پا برجا بوده است . شمال و جنوب و خاور و باختر همه یکزبان بر این نکته گواهند. چه چیز می‌تواند در برابر برهانی چنین قاطع پایداری کند ؟

تا آنجا که پیشینه کتابت یا تاریخ نشان می دهد، [چنین پیداست که] آدمیان در روزگاران باستان بظاهر همه مشرک بوده اند. آیا با اینهمه می توانیم بگوئیم که مردمان در زمانهای دیرین تر، پیش از پیدائی فن کتابت، یا کشف هر گونه هنر یا دانشی، به اصول خداشناسی محض عقیده می داشتند؟ این بدان معناست که مردمان تا زمانی که نادان و درنده خوب بودند، حقیقت را می دانستند؛ ولی همینکه دانش و ادب را فرا گرفتند، راه گم کردند. ولی این گفته نه تنها با همه ظواهر احتمال، بلکه با دانسته های کنونی ما درباره اصول و عقاید مردمان درنده خو، ناسازگار است. قبیله های وحشی امریکا و افریقا و آسیا همه بت پرستند. این حکم حتی يك استثنا هم ندارد، تا جائی که اگر مسافری به سرزمینی ناشناخته رود و ساکنان آن را از هنر و دانش بهره مند یابد، حتی اگر قرینه هایی در نفی خداشناسی ایشان ببیند، باز پیش از پژوهشی کاملتر، نمی تواند با خاطری آسوده درباره آنان داوری کند. اما اگر آن قوم را نادان و ددمنش یابد، می تواند از پیش هم آنان را بت پرست بنامد؛ و کمتر امکان خطای او در میان است.

مسلم می نماید که در سیر طبیعی اندیشه آدمی، توده های نادان نخست تصویری عاجزانه از نیروهای برین داشتند [اگرچه] آنها را نزدیک به خود می پنداشتند، سپس اندیشه ایشان اوج گرفت و از آن ذات باری که سراسر دستگاه طبیعت را سامان داده است، آگاه شدند. گفتن اینکه آدمیان پیش از آنکه پروردگار را وجودی توانگر و ولی کرانمند و دارای سوداها و آرزوها و اندامهای آدمی وار پندارند، او را روح محض از همه آگاه و بر همه توانگر و در همه پیدامی شناختند، به همان اندازه منطقی

است که باور داشتن به اینکه مردمان پیش از آنکه در کوخها و کلبه‌ها زیست کنند، در کاخها خانه داشتند یا هندسه را پیش از کشاورزی می‌دانستند. اندیشهٔ آدمی به تدریج اوج می‌گیرد و از فرود به فرازمی گراید؛ با انتزاع از آنچه ناقص است به تصور کمال می‌رسد، و آرام آرام پس از تمیز بخشهای پرارج نهاد خود از بخشهای پست آن، یاد می‌گیرد که تنها از بخشهای پرارج نهادش که بسیار بلند پایه و پیراسته است راه به خداشناسی ببرد. هیچ چیز نمی‌تواند این سیر طبیعی اندیشه را برهم زند مگر حجتی آشکار و شکست‌ناپذیر که بتواند بیدرنگ اندیشه را به اصول محض خداشناسی راهبر شود و آنرا توانا سازد تا به يك جهش از فاصله‌ای پهناور که میان عالم انسان و کردگار افتاده است گذر کند. اما گرچه من می‌پذیرم که نظام و دستگاه کیهان، چون در آن نیک بنگریم، خود چنین حجتی را پیش می‌نهد، با این وصف هرگز نمی‌توانم قبول کنم که همین ملاحظه باعث شده باشد که آدمیان به نخستین اندیشه‌های خام خود دربارهٔ دین برسند.

علل چیزهایی که نزد ما نیک آشناست هیچگاه مایهٔ نگرش و کنجکاوئی مانمی‌شود. مردم خام اندیش و نادان، بی‌درنگ یا پژوهش فراوان، از آنها درمی‌گذرند. «آدم»، همچنانکه «میلتون» (۱) وصف کرده است، چون یکباره در بهشت برخیزد و حواس خویش را به کمال دارا باشد، ناگزیر از دیدار پرشکوه طبیعت و آسمانها و هوا و زمین و اندامها و اعضای خویش به شگفت می‌آید و می‌پرسد که این صحنهٔ شگرف از کجا آمده است. ولی جانوری درنده‌خو و نیازمند (از آنگونه که آدمی در آغاز بنیاد اجتماع بوده است)، زیر فشار این خواستها و

سوداهای رنگارنگ ، دمی فرصت نمی یابد تا چهره آراسته طبیعت را بستاید یا علت آن چیزهایی را که از زمان کودکی به تدریج به آنها خو گرفته است بکاود . برعکس هرچه طبیعت بهنجارتر و یک شکل تر و به سخن دیگر کامل تر باشد ، آدمی آن را آشناتر می یابد و کمتر در پی کاوش و بررسی آن بر می آید . نوزادی هیولالوش ، کنجکاو او را برمی انگیزد و به دیده اش چون آیتی معجزه آسامی رسد . شگفتیش او را می هراساند و بیدرننگ بر خود می لرزاند و به قربانی کردن و دعاخواندن وامی دارد . اما جاننداری که همه دستها و پاها و اندامهایش درست و برومند باشد، برایش پدیده ای عادی است که هیچگونه عقیده یا احساس دینی در او بر نمی انگیزد . اگر از او بپرسی که آن جاندار از کجا آمده است ، می گوید که از آمیزش پدر و مادرش . و اگر بپرسی که آن پدر و مادر از کجا آمدند ، خواهد گفت که از آمیزش پدر و مادر خویش . پس از پیمودن چند منزل ، کنجکاویش فرومی نشیند و دیگر چیزهایی را که فراتر از آن منزلها نیستند نمی بیند . گمان مبر که حتی بپرسد که نخستین جاندار از کجا آمده است تا چه رسد به آن که چگونگی پیدا شدن دستگاه هستی یا جهان را جو یا شود . و اگر تو خود چنین چیزی از او بپرسی ، نباید چشم داری که درباره موضوعی چنین دور از ذهن و ملال آور که از حوصله اش بیرون است فکرش را بکاراندازد .

اما اگر آدمیان از آغاز کار با دلیل آوردن از نظام طبیعت به ذاتی متعال عقیده پیدا می کردند دیگر هرگز نمی توانستند آن عقیده را فرو گذارند و به شرک بگروند . بلکه همان اصول عقلی که در آغاز چنین عقیده ای را در میان آدمیان رواج داده بود می بایست آن را آسانتر میانشان پایدار

نگه‌دارد . بنیاد کردن و ثابت کردن هر آئینی بسیار دشوارتر است تا نیر و مند کردن و نگه داشتن آن.

فرق بسیار است میان رویدادی تاریخی و عقیده نظری. و آگاهی از هر يك از این دو رانتهوان به همان شیوه به مردمان نقل کرد که آگاهی از دیگری را . رویدادی تاریخی چون از جانب بینندگان و همعصران آن به روایت زبانی نقل شود، در هر بازگفتنی ، پیرایه‌ها و شاخ و برگ‌ها بر آن بسته می‌شود تا سرانجام همانندیش به آن حقیقت آغاز داستان ، که اساس روایت بوده است ، بسیار کم می‌شود ، اگر یکسره از میان نرود. حافظه ناتوان مردمان و علاقه آنان به گزافه‌گوئی و بی‌دقتی تن آسایانه ایشان ، اگر همه با کتاب و کتابت تصحیح نشود بزودی گزارش رویدادهای تاریخی را مسخ می‌کند: در گزارش تاریخی برای دلیل یا حجت جائی نیست یا جائی اندک است. و هیچکس نیز نمی‌تواند حقیقتی را که زمانی پایه آن گزارشها بوده است به یاد آورد . هم بدینگونه گمان می‌رود که افسانه‌های «هر کول» (۲) و «تزه» (۳) و «باکوس» (۴) که بنیاد درست تاریخی داشته است در روایات مسخ شده باشد . اما در باره عقاید نظری حال بگونه دیگر است . اگر این عقاید بر حجت‌هایی چنان آشکار استوار باشد که همه مردمان را مجاب کند ، همین حجت‌ها که در آغاز آن عقاید را در میان مردمان رواج داده است باز آنها را به همان پاکی و بی‌پیرایگی نخست نگه خواهد داشت . اگر این حجت‌ها دشوار و از فهم عامه دور باشد آن عقاید همواره به چند تن محدود خواهد بود . و همینکه مردمان دست از تأمل در حجت‌ها بردارند آن عقاید بی‌درنگ روبه سستی می‌گذارد و فراموش می‌شود . هر يك از دو

حد این معما را که بگیریم ، باز محال می‌نماید که خداشناسی از راه تعقل ، دین نخستین آدمیزادگان بوده و سپس بر اثر مسخ شدن ، شرک و خرافه‌های گوناگون زمانه بت‌پرستی از آن برخاسته باشد. دلیل اگر بدیهی باشد خود مانع از این مسخ شدن‌هاست ، و اگر به فهم‌گران بیاید آن اصول را از دسترس عوام که تنها عامل مسخ هر آئین و عقیده‌ای هستند دور نگه می‌دارد .

از این رو اگر بخواهیم دربارهٔ چگونگی بنیاد دین کنجکاو شویم باید اندیشه‌مان را به شرك یا دین نخستین آدمیزادگان نادان باز گردانیم .

اگر مردمان بانگ‌رش در پدیده‌های طبیعت به درك نیروئی نادیدنی و هوشیار رهنمون می‌شدند هرگز نمی‌توانستند به چیزی باور داشته باشند جز به وجودی یکتا که این دستگاه شگرف را هستی و سامان بخشیده و همهٔ بخشهای آن را از روی طرحی منظم یا نظامی هموار، آراسته است . زیرا اگر چه نزد کسانی که به شیوه‌ای خاص بیندیشند شاید چندان گزافه ننماید که چند هستی مستقل و برخوردار از بالاترین پایهٔ خرد، در فراهم کردن و بکار بستن طرحی منظم همداستان شوند ، لیکن چنین فرضی خودسرانه است که اگر هم ممکن انگاشته شود باز باید معترف شد که احتمال و ضرورت هیچیک درستی آنرا استوار نمی‌دارد . همه چیز در گیتی همسان می‌نماید . هر چیز با چیز دیگر جور و ساز شده است . و سرتاسر کیهان نقشی یگانه دارد . و این همگونگی ، اندیشه را

بدانجا راهبر می‌شود که به کردگاری یکتا خستوان گردد . زیرا تصور وجود آفریدگانی گوناگون، بی آنکه صفات و کارهای ایشان از یکدیگر باز شناخته شود ، جز آشفتن اندیشه سودی ندارد و فهم را نیز خرسند نمی‌کند. آنچنان که «پلینی» (۱) به مامی آموزد؛ تندیس «لائوکون» (۲) ساخته سه هنرمند است . ولی اگر این نکته را کسی به ما نمی‌گفت ، هرگز گمان نمی‌بردیم که چند پیکره که از يك سنگ تراشیده و با يك طرح بهم پیوسته، کاز و پرداخته يك تندیسگر نبوده است. منسوب داشتن يك معلول به چند علت بیگمان فرضی طبیعی و بدیهی نیست .

از سوی دیگر اگر آثار طبیعت را يك سو نهم و آن نیروی نادیدنی را در رویدادهای گوناگون و ناساز زندگی آدمی پی‌جوئیم ، آنگاه بناچار راه به شرك می‌بریم و به چندین ایزد کرانمند و ناقص ایمان می‌آوریم . آنچه خورشید می‌پرورد ، گرد بادهای و توفانها تباه می‌کند، و آنچه رطوبت شب‌نم و باران برمی‌آورد ، آفتاب می‌خشکاند. گاه جنگ به حال قومی که از بیمهری فصول به قحطی گرفتار شده است سودمند می‌افتد و بساهست که بیماری کشوری را در عین فراوانی نعمت، از نفوس تهی می‌کند . قومی واحد نمی‌تواند در یکزمان، یکسان ، از راه دریا و خشکی کامیاب باشد . و ملتی که امروز بر دشمنانش چیره می‌شود، چه بسا فردا در برابر سلاحهای پرداخته‌تر آنان به زانو درآید. کوتاه سخن آنکه سیر رویدادها یا آنچه ما مشیتی خاص می‌نامیم چندان گوناگون و نامسلم است که اگر آن را حاصل مستقیم تدبیرذواتی خردمند پنداریم، باید اقرار کنیم که در تدابیر و مقاصد آن ذوات ناهماهنگی هست و نیروهائی مخالف پیوسته با یکدیگر در نبردند و نیروئی یکتا هر

چند یکبار از روی ناتوانی و سبکسری از قصد خود پشیمان می‌شود و آنرا دگرگون می‌کند. هر قومی خدائی گماشته بر خویش دارد. هر عنصری به سرپنجه نیرو یا کارگزاری نادیدنی گرفتار است. مملکت هر خدا از مملکت خدای دیگر جداست. کارهای ایزدی یگانه نیز همیشه مسلم و به يك روش نیست. امروز نگهدار ماست و فردا ما را بی‌پناه می‌گذارد. نیایشها و نیاز کردن قربانیها و برگزاردن آئینها و رسوم اگر خوب انجام گیرد او را با ما بر سر مهر می‌آورد و اگر بد بجای آورده شود، مایه خشم او می‌گردد و نیکبختیها و سیه روزیهای که در میان آدمیزادگان دیده می‌شود همه فراز آورده آنهاست.

از این رو می‌توانیم نتیجه بگیریم که میان همه ملت‌هایی که مشرک بوده‌اند نخستین عقاید دینی نه از ژرف بینی در آثار طبیعت بلکه از نگرانی درباره رویدادهای زندگی و از بیمها و امیدهایی که اندیشه آدمی را به تکاپو می‌انگیزد سرچشمه گرفته است. بدینگونه می‌بینیم که همه بت پرستان پس از آنکه قلمرو خدایان خویش را از یکدیگر جدا کرده‌اند، هر زمان به آن کارگزار نادیدنی پناه برده‌اند که زیر فرمان مستقیم او بوده‌اند و کارهای خود را در آن زمان به سرپرستی او انجام می‌داده‌اند. از «جونو» (۳) بهنگام زناشوئی و از «لوچینا» (۴) در زمان زایش یاد، می‌شود. «نپتون» (۵) را دریانوردان نیایش می‌کنند و «مارس» (۶) را جنگجویان. کشاورز در پناه «سرس» (۷) زمینش را کشت می‌کند و بازرگان به نیروی «مرکور» (۸) ایمان دارد. هر رویداد طبیعی انگیخته کردگاری هوشیار پنداشته می‌شود و در زندگی هیچ‌کامی نیست که روا نشود و هیچ‌ناکامی نیست که رونکند مگر آنکه آئین سپاسگزاری

یا نیایشی ویژه از برای آن ساخته شده باشد.^۱

براستی باید پذیرفت که آدمیان برای آنکه دیدگان خویش را از گردش کنونی امور برگیرند، به ورای آن افکنند یا بیافتن حجتی بر وجود نیروئی نادیدنی و هشیاری رهنمون شوند، باید به نیروی سودائی که اندیشه و تأمل ایشان را برانگیزد انگیزه شونده، [به سخن دیگر] باید نخستین پژوهش آنان انگیزه‌ای داشته باشد. اما اینجا در جستن علت امری با چنین آثار و عواقب شگرف، کدام سودا را انگیزه بدانیم؟ بیگمان کنجکاوی نظری یا عشق محض به حقیقت، هیچیک پاسخ این پرسش نیست. چنین انگیزه‌ای لطیف‌تر از آن است که اندیشه‌هایی چنان خشن از پی آورد، [وانگهی این انگیزه] می‌بایست مردمان را به پژوهش در نظام طبیعت راهبر شود و چنین موضوعی فراختر و جامعتر از حوصله تنگ فهم ایشان بوده است. از این رو باید پنداشت که هیچ سودائی نمی‌توانسته است بر این مردم ددمنش کاری باشد مگر دلبستگیهای عادی زندگی آدمی، جستجوی شوق آمیز در پی شادی، هراس از سیه‌روزی آینده، ترس از مرگ، عطش کین و خواهش خوراک و بایسته‌های

۱. آدمیان ناتوان و رنجبر، چون هر یک بر ضعف خاص خود آگاه بودند، آن چیزها را به نیروهای گوناگون منسوب داشتند و بدینگونه هر کس موهبت‌هایی را که از آن بی‌بهره بود موضوع پرستش خود ساخت. پلینی، کتاب دوم، بخش پنجم. در روزگار «هزیود»، سی‌هزار خدا وجود داشت. کتاب «کارها و روزها» Oper & Dier، جلد نخست، بند ۲۵۰. اما وظائف این خدایان از شماره‌شان بیشتر بود. قلمرو خدایان بخش‌هایی چندان فراوان داشت، که حتی عطسه را نیز خدائی بود، نگاه کنید به کتاب «ارسطو» به نام «مسائل»، بخش ۳۳ بند ۷. حوزه جفتگیری، بر اندازه اهمیت کارهای گوناگون آن، میان چند خدا بخش شده بود.

دیگر چون امیدها و بیمها، وبویژه، بیمهائی از اینگونه [که بر شمردیم] جانهای مردمان را آشفته دارد، ایشان را برمی انگیزد تا با کنجکاوی هر اسناکانه‌ای سیرعلل آینده را وابینند ورویدادهای گوناگون و متضاد زندگی آدمی را بررسند. پس در این عرصه آشفته، بادیدگانی آشفته‌تر و شگفت زده، نخستین نشانه‌های مبهم الوهیت را می بینند.

ما در این جهان گوئی در کارستانی بزرگ هستیم که در آن انگیزه‌ها و علت‌های راستین هر رویدادی یکسره ازدیدهٔ ما پنهان است . نه چندان فرزانه‌ایم که کارها را پیش‌بینی کنیم و نه چندان توانا که از بلاهائی که مردم ما را تهدید می‌کند ، پیش‌گیریم . پیوسته میان مرگ و زندگی ، تندرستی و بیماری ، توانگری و درویشی در نوسانیم و این چیزها را نیز علت‌هایی مرموز و ناشناخته که کارشان بیشتر نابیوسیده و پیوسته توجیه‌ناپذیر است میان آدمیزادگان بخش کرده‌اند . پس این علت‌های ناشناخته ، پیوسته مایهٔ امیدها و بیم‌های ما می‌گردد . و در حالی که عواطف ما بر اثر انتظار هر اس‌آمیز رویدادها همواره پر بیم و برانگیخته است ، پندارمان نیز از نیروهایی که بدینگونه رفتارشانیم پی‌درپی تصوراتی می‌سازد . اگر مردمان می‌توانستند طبیعت را از روی محتمل‌ترین یا دست‌کم فهم‌پذیرترین حکمت‌ها تحلیل کنند پی‌درپی می‌بردند که این علت‌ها چیزی نیست مگر بافت و ساخت ویژه‌ای از بخش‌های خرد بدن‌های خود ایشان و چیزهای جهان بیرون ، و همه رویدادهائی که اینهمه آنان را

می‌هراساند فر آورده دستگامی منظم و پیوسته کار است. اما این حکمت، برتر از فهم عوام نادان است که علت‌های ناشناخته را فقط به شیوه‌ای کلی و مبهم می‌شناسند، اگر چه پندار ایشان که همواره مشغول به این موضوع است ناگزیر برای رسیدن به تصویری ویژه و روشن از این علتها می‌کوشد. عوام هر چه بیشتر در این علتها بنگرند و نامسلم بودن کار آنها را ببینند، از پژوهش خود کمتر خرسند می‌شوند. و اگر در منش آدمی میلی نبود که آن را بیافتن نظام و سامانی خشنودی بخش ره نماید، بیگمان از کوششی چنین دشوار دست می‌کشیدند. مردمان همگی میل دارند که همه هستیها را [با خود قیاس کنند و] همچون خود پندارند هر چیزی را دارای همان خصائصی بدانند که خود بی‌میانه‌ی با آنها آشنا و از نزدیک بر آنها آگاهند. ما در ماه چهره‌های آدمی و در ابرها انبوه سپاهیان را می‌بینیم، و اگر آزمون یا اندیشه ما را به راه راست نبرد، به هر چیز که ما را بیازارد یا بنوازد، نسبت بدانندیشی یا نیکخواهی می‌دهیم. از همینجاست روایی و زیبایی تشخیص در شعر که به دستیاری آن درختان و کوهستانها و جویبارها شخصیت می‌یابند و بخشهای بی‌روان طبیعت دارای احساس و عاطفه می‌شوند.

اگر این استعاره‌ها و تعبیرهای شعری باور کردنی نباشند، باری این سود را دارند که از میلی در پندار گواهی می‌دهند، همان پندار که بی‌آن هیچ استعاره و تعبیری نه زیبا تواند بود و نه طبیعی.

به همینسان ایزد رودها یا همزاد درختان (۱) همیشه آفریده شعر یا پندار شناخته نمی‌شود، بلکه چه بسا به ایمان حقیقی عوام نادان راه یابد و به سبب آن چنین وانمود شود که هر کشتزار دارای جن یا نیروئی

نادیدنی است که ساکن و پاس‌دارنده آن است. حتی فیلسوفان نمی‌توانند خود را کاملاً از این خطای طبیعی برکنار دارند، بلکه اغلب، هراس آدمی از خلأ و نیز مهرها و بیزاریها و دیگر عواطف سرشت آدمی را به ماده‌ای بی‌روان منسوب داشته‌اند. به‌همینسان بیخردانه گاه‌نگاه‌هایمان را متوجه بالا می‌کنیم و اغلب، عواطف و نساتوانیهای آدمی را به‌گونه پروردگار درمی‌آوریم و او را همچون خود رشک برو کینه‌جو و هوسباز و بی‌انصاف و کوتاه‌سخن همچون مزدی‌وا می‌نمائیم که سنگدل و از هر باره بیخرد است مگر به سبب نیرو و اختیار برترش. پس شگفت‌آور نیست اگر آدمیزادگان پس از آنکه بدینسان از علتها ناآگاه و بدین‌مایه از آینده حال خویش بیمناک بوده‌اند، بیدرنگ خود را وابسته نیروهائی نادیدنی و دارنده احساس و خرد بشمارند. علت‌های ناشناخته‌ای که پیوسته اندیشه‌هایشان را به خود سرگرم می‌دارد و همواره به يك وجه به دیده [شان] می‌آید، همگی همجنس و هم‌نوع پنداشته می‌شود. چندی بر نمی‌آید که آدمیان، برای آنکه آن [علت] ها را بیشتر به خویشان همانند کنند، آنها را دارای اندیشه و خرد و عاطفه و گاه حتی دست و پا و چهره آدمی می‌انگارند.

همیشه می‌بینیم که هرچه زندگی آدمی بیشتر عرصه تصادف باشد، اندیشه‌اش خرافی‌تر می‌گردد و این نکته را بویژه می‌توان در باره قمار-بازان و دریا نوردان آشکار دید که با آنکه کمتر از همه مردمان توانائی تفکر جدی دارند، بیش از همه به تصورات بیهوده و خرافه‌آمیز دل می‌بندند (۲) «کوربولانوس» (۳) در [کتاب] «دیوننی زیوس» (۴) می‌گوید^۱

که خدایان در هر کار دست دارند اما بویژه در جنگ که رویدادهایش هیچ مسلم نیست. زندگی آدمی در همه حال و خاصه پیش از برقراری نظم و کشورداری درست، همه پیرو رویدادهای تصادفی است. پس طبیعی است که در روزگاران درنده خوئی آدمیزادگان، خرافه همه جا رواج یابد و مردمان را به کاوشی جدی در پی آن نیروهای نادیدنی که مایه شادی یاسیه روزی ایشان است وادارد. هم اکنون چنین مردمانی چون از ستاره شناسی و دانش کالبد شکافی گیاهان و جانوران آگاهی ندارند و چندان کنجکاو نیستند که نظام شگفت انگیز علت‌های غائی را ملاحظه کنند، هنوز دادار نخستین و برتر و آن روح بیکران را که تنها به خواست توانای خود بسر سراسر طبیعت نظم ارزانی داشته است نمی‌شناسند. اندیشه‌ای اینسان پرشکوه، بسیار بزرگتر از افکار تنگ ایشان است که نه زیبایی کار را تواند دریافت و نه بزرگی کار گزار را. این مردمان، خدایان خود را هر چند توانا و نادیدنی باشند چیزی نمی‌انگارند جز گونه‌ای از آدمیزادگان که شاید از میان خود ایشان نیز برخاسته باشد و همه سوداها و خواهشهای آدمی و نیز دستها و پاها و اندامهای تن او را در خویش تنگ داشته است. چون هر یک از این هستیهای کرانمند با آنکه فرمانروای سرنوشت آدمی است از گستراندن نفوذ خود به همه جاها ناتوانست، پس باید بر شماره‌شان افزود تا مسئول همه رویدادهای سراسر پهنه طبیعت گردند. بدینسان هر سرزمین از انبوهی خدایان محلی گرانبار می‌شود، و هم بدینگونه بود که شرك پدید آمد و هنوز هم در میان بخش بزرگی از آدمیزادگان بی‌دانش رایج است.^۱

۱. بیت‌های زیر از «اوری پید» (۵) چندان متناسب مقال است که از نقل آنها پرهیز

هریک از عواطف انسانی می‌تواند ما را به تصور نیروئی نادیدنی و هوشیار برساند ، امید به اندازهٔ بیم و خشنودی به پایهٔ آزرده‌گی . اما چون دل‌های خویش را بازجوئیم یا آنچه را که در پیرامون ما می‌گذرد بنگریم درمی‌یابیم که آدمیان بیشتر از اندوه به زانو درمی‌آیند تا از خوشدلی . ما همهٔ خوشیها را به سادگی حق خود می‌دانیم و کمتر در بارهٔ علت یا سبب آن جو یا می‌شویم . بهروزی ، مایهٔ شادی و کوشش و چابکی و بهره‌گیری زنده‌دلانه از خوشیهای گروهی و تنی می‌گردد . و در این حال ، آدمیان کمتر فرصت یا رغبت آنرا دارند تا دربارهٔ چیزهای نادیدنی و ناشناخته بیندیشند . از سوی دیگر هر رویداد مصیبت‌بار ما را می‌هراساند و به جستجو در بارهٔ ریشه‌های آن و ا می‌دارد . بیم‌ها همه از آینده برمی‌خیزد و جان آدمی چون سخت بیمناک و پرهراس و اندوهگین شود به هر شیوه‌ای دست می‌زند تا آن نیروهای پنهانی و هوشیار را که بخت آدمی بازیچهٔ آنها پنداشته می‌شود آرام و خرسند کند . نزد مقدسان مردم پسند هیچ حدیثی رایج‌تر از آن نیست که سوده‌های رنج و ریاضت را بستایند تا عامه را متوجه دین کنند و حس اطمینان و ذوق لذت‌جوئی ایشان را فروکشند زیرا بهروزی و کامرانی ، مردمان را از مشیت خداوند بیخبر می‌کند . و این حدیث تنها خاص

→

نتوانم کرده ، هیچ چیز در جهان ایمن نیست ، نه پیروزی ، نه بهروزی . ایزدان سراسر هستی را برآشفته می‌کنند .

و هر چیز را با ضد آن درمی‌آمیزند ، تا همهٔ ما ، از سر نادانی و دودلی ،

آنان را بیشتر نیایش و آزرده‌کنیم . [از نمايشنامه] هکوبا HECUBA ، ۹۵۶

دینهای نو نیست، بلکه نزد پیشینیان نیز معمول بوده است. تاریخ نویسی یونانی می گوید^۱: «بخت هرگز شادی محض را بی دریغ و ریمنی بر آدمیزادگان روزی نکرده، بلکه هر یک از موهبتهای خویش را با مصیبتی آمیخته است تا آدمیزادگان را به کیفر آن به بزرگداشت خدایان وادارد [زیرا مردمان] چون روزگار کمر انیشان دوام یابد، خدایان را فرو می گذارند و از یاد می برند».

در کدام سن یا دوره از زندگی، آدمی بیشتر دل به خرافه می بندد؟ [در آن دوره که] ناتوان تر و کمروتر [از دوره های دیگر است]. و کدام جنس [زن یا مرد]؟ پاسخ همان است. «استرابو^۲» (۶) می گوید: «راه گشایان و سردفتران هر گونه خرافه زنانند. این معنی مردان را به نیایش و خواهش و برگزار کردن [آئینهای] روزهای دینی برمی انگیزد. کمتر بتوان کسی را یافت که از زنان دوری جوید و به چنین آئینهایی پابند باشد. از این رو هیچ سخنی نامقبول تر از آن گزارش نیست که در میان «گتیان» (۷) گروهی از مردان بوده اند که بی زن می مانده اند اما متعصب ترین دینداران به شمار می آمده اند.» این استدلال ما را به خلوص ایمان رهبانان بدگمان می کند. شاید در زمان «استرابو» کمتر مردی پیدا شده است که رسم بی زنی برگزیند و مدعی پاکدامنی باشد و با اینهمه به آن جنس کمرو و پرهیزگار یکسره دل بندد و مهر ورزد.

۱. دیودوروس سیکولوس (۸)، کتاب سوم. ۴۷

۲. کتاب ششم. ۲۹۷

۴

خدایانی که آفرینندگان یا نگارندگان گیتی شناخته نشده‌اند

تنهانکته‌ای که دردانش خداشناسی کم و بیش همهٔ مردمان بر سر آن همداستانند آن است که در جهان، نیروئی نادیدنی و هوشیار وجود دارد. اما اینکه این نیرو برترین نیروهاست یا خود زیر دست نیروئی دیگر است و آیا به يك ذات محدود است یا میان چند ذات پخش شده است، و آیا آنها را دارای چه صفتها و خصوصیتها و پیوندها و رفتار-هائی می‌توان دانست، دربارهٔ همه این نکته‌ها، مکتبهای عامیانهٔ خدا-شناسی با هم فرقه‌های بسیار دارند. نیاکان ما در اروپا پیش از دورهٔ رستاخیز ادبی Renaissance مانند خود ما در این زمان، گمان داشته‌اند که خدائی برتر و یکتا طبیعت را آفریده است، خدائی که اگرچه خود فرادستی ندارد، ولی اغلب به دستیاری فرشتگان و گماشتگان خود که کارگزار مقاصد مقدس او هستند نیروی خود را به کار می‌برد. اما ایشان همچنین بر آن بودند که سراسر طبیعت پر از نیروهای نادیدنی دیگر نیز هست که پریان و غولان و جنان و همزادان باشند و اینها هستیهائی نیرومندتر از آدمیزادگان ولی ناتوان‌تر از آن گوه‌رهای آسمانی‌اند که

برگرد سریر خداوند فراهم آمده‌اند. اینک بینگارید که در آن دورانها کسی هستی خداوند و فرشتگانش را منکر می‌شد. آیا گناه او، ولو آنکه با استدلالی غریب و سفسطه آمیز داستانهای عامیانه را در بارهٔ جنان و پریان درست و موجه می‌شمرد، سزاوار نام خدانشناسی نمی‌بود؟ فرق میان این کس و خداپرستی راستین بسی بیشتر از تفاوت میان ما و آن کس است که هرگونه نیروی نادیدنی و هوشیار را یکسره انکار می‌کند و خطاست که همهٔ این عقاید متضاد را فقط از روی همانندی ظاهری، بی‌هیچگونه همانندی معنوی، یکسان نامید.

هر کس که دربارهٔ [این] موضوع درست بیندیشد در می‌یابد که ایزدانی که مشرکان می‌پرستند بهتر از جنان یا پریان نیاکان مانیستند و به همان اندازه از شایستگی نیایش یا آزرم پارسایانه بی‌بهره‌اند. این مدعیان دینداری [یعنی مشرکان] خود گروهی از خدانشناسان خرافی هستند و هیچ ذاتی را که با تصور ما از الوهیت سازگار باشد نمی‌پذیرد. [به گمان ایشان] جان و اندیشه، هیچ اصل اولی ندارد. هیچ حاکم و مدبر آسمانی در جهان نیست. از تدبیر یا قصد خداوندی در تار و پودگیتی نشانی نتوان یافت.

چینیان چون دعاهایشان روا نشود بتهای خویش رامی‌شکنند.^۱ «لاپ لاندیان» (۱) هر سنگپارهٔ بزرگی را که هیئتی شگفت‌انگیز داشته باشد خدای خود می‌شمارند.^۲ اسطوریان مصر در توجیه جانورپرستی می‌گفتند که خدایان برای آنکه از گزند آدمیان خاکزاد و بدخواه ایشان

۱. [از گزارش] (۷) Pere Le Compte

۲. [از کتاب] «رنیاز» Regnard به نام «سفر لاپونی» Voyage de Laponie

بگریزند خویشتن را به شکل جانوران در آورده اند^۱ «کائونیان»^۲ که قومی در آسیای صغیرند، چون مصمم بودند که هیچ خدای بیگانه‌ای رامیان خود راه ندهند در پاره‌های فصول، سراپا مسلح می‌شدند و گردهم می‌آمدند و آنگاه بانیزه‌های خود هوا را می‌زدند و به همین شیوه تامل‌های خود پیش می‌رفتند تا، آنگونه که خود می‌گفتند، خدایان بیگانه را از سرزمین‌هایشان بیرون برانند^۳. برخی از اقوام ژرمن به «قیصر»^۴ (۲) می‌گفتند که حتی ایزدان انوشه را نیز یارای برابری با «سوئویان»^۵ (۳) نیست^۶. «دیون»^۷ (۴) در یکی از آثار «هومر» به «ونوس»^۸ (۵) که به دست «دیومد»^۹ (۶) زخمی شده است می‌گوید: «ای جان دختر، خدایان زخم‌های بسیار بر آدمیان زده‌اند و آدمیان نیز به نوبه خود خدایان را زخم‌های بسیار رسانده‌اند»^{۱۰}.

تنها کافی است که هر یک از کتابهای روزگار باستان را بخوانیم تا به چنین تصورات خامی از خدایان برخوردیم، و «لون ژنیوس»^{۱۱} (۱۱) به حق می‌گوید

۱. «دیودوروس سیکولوس»، کتاب نخست، ۸۶. [نیز] «لوسیان» (۸) [کتاب] De sacrificiis (نذرها). ۱۴. «اوید» (۹) به همین سنت اشاره می‌کند. [کتاب] Metamorphoses (متسخ)، بخش پنجم، [فصل] یک، ۳۲۱. به همین گونه «مانلیوس» (۱۰)

۲. کتاب چهارم، Cauni. ۸۰۰.

۳. هرودوت، کتاب نخست، ۱۷۲.

۴. «قیصر»، کتاب Commentarii De Bello Gallico [شرح جنگ گل] بخش چهارم، ۷.

۵. کتاب پنجم، ۳۸۲.

که اگر این تصورات را از لحاظ لفظی و ظاهری تفسیر کنیم باید بگوئیم که نمودار کفر حقیقی است.^۱

برخی از نویسندگان^۲ شگفتی نموده‌اند که چگونه آتنیان، سخنان کفر آمیز «آریستوفان» (۱۲)، و حتی نمایش و ستایش همگانی آنها را روا می‌داشته‌اند، و آتنیان مردمی چنان خرافه‌پرست بودند و دین عامیانه را چندان به غیرت پاس می‌داشتند که در همان زمان، سقراط را به گناه کفر موهوم کشتند. اما این نویسندگان توجه ندارند که پیشینیان، ایزدان خود را نه به سیمای جدی بلکه به همان پیکره‌های خنده‌آور و آشنائی می‌شناختند که آن شاعر هجوسرا تصویر کرده است. چه رفتاری می‌تواند بزهارانه‌تر یا پست‌منشانه‌تر از رفتار «ژوپتر» در [نمایشنامه] «آمفیتریون» (۱۳) باشد با این وصف آن نمایشنامه که کامیابیهای «ژوپتر» را در زنبارگی وصف می‌کند چنان محبوب ژوپتر پنداشته می‌شد که هرگاه طاعون یا گرسنگی یا هر آفت همگانی دیگر روم را به خطر می‌انداخت، فرمانروایان به بازی آن حکم می‌دادند^۳ [زیرا] رومیان بر آن بودند که «ژوپتر» مانند همه زنبارگان دیرینه‌روز، از بازگویی داستانهای زنده‌دلی و زن‌نوازی گذشته خویش خشنود می‌شود و برای خرسند کردن غرورش، هیچ حدیثی از این سزاوارتر نیست.

«گزنفون»^۴ می‌گوید که اسپارتیان همیشه به هنگام جنگ، بامدادان

۱. بخش نهم.

۲. «پربروموی» (۱۹) «در کتاب» «تئاتر یونانیان» «Théâtre des grecs» و «فونتئل» (۲۵) در کتاب «تاریخ پیشگویان» «Histoire des oracles»

۳. «ارنوبیوس» (۲۱) کتاب هفتم. H. ۵۰۷.

۴. [کتاب] جبهوری، ۱۳.

پگاه به نیایش برمی‌خواستند تا بردشمنان پیشی جویند و ایزدان را زودتر از آنان به یاری خواهند و از پیش ، به سود خویش بکارگمارند . از نوشته‌های «سنگ»^۱ برمی‌آید که نمازگزاران پرستشگاهها راصرفه در آن بود که با چاکران و فرایشان از در دوستی در آیند تا آنان را جایگاهی نزدیک تندیس ایزدان بخشند و بدینگونه نیایشها و درخواستهایشان بهتر به گوش خدایان رسد . « صوریان » (۱۵) چون به دست اسکندر در محاصره آمدند تندیس «هر کول» را به زنجیر کشیدند تا آن ایزد را از گریختن به پیش دشمن باز دارند^۲ . « اوگوست » (۱۶) چون دوبار ناوگانش در توفان غرق شد فرمان داد که از آن پس تندیس «نپتون» را همراه باخدایان دیگر در رژه‌ها به دوش نبرند و می‌پنداشت که با این تدبیر ، کین خود را [از نپتون] (۱۷) بر آورده است^۳ . پس از مرگ «ژرمانیکوس» (۱۸) مردم چنان از ایزدان خویش به خشم آمدند که آنان را در پرستشگاههای خود سنگسار کردند و آشکارا از فرمانبرداریشان تن زدند^۴ .

هرگز به اندیشهٔ مشرکان و بت پرستان نیامده است که بنیاد و دستگاه کیهان را به این هستهای ناقص نسبت دهند . «هزیود» (۲۴)

۱. رسالات ۴۱ [در بارهٔ «سنگ» به یادداشتهای پایان کتاب شماره (۱۴) نگاه کنید]

۲. « کوئینتوس کورتیوس» (۲۲) . کتاب چهارم بخش سوم «دیودوروس سیکولوس» کتاب هفدهم ، ۴۱

۳. «سوئونیوس» (۲۳) در [کتاب] زندگی قیصر ، بخش ۱۶ .

۴. همان نویسنده در «زندگی کالیگولا» ، بخش ۵ .

که نوشته‌هایش مانند آثار هومر در توصیف نظام شرعی بهشت است^۱ به گمان من می‌پندارد که ایزدان و آدمیزادگان ، یکسان از نیروهای ناشناخته طبیعت پدید آمده‌اند^۲ . و در سراسر تبارنامه^۳ او از ایزدان « پاندورا » (۲۵) تنها مظهر آفرینش یا تولید ارادی است و او را نیز از سر کینه توزی با « پرومته » (۲۶) آفریدند که آتش را از بهشت دزدیده و در دسترس مردمان گذارده است^۴ . اسطوریان کهن بظاهر همیشه بیشتر به اندیشه زادگی [ایزدان] باور داشتند تا به آفریدگی یا پیداشدگی [ایشان] و بنیاد کیهان را نیز بر این پایه توجیه کرده‌اند .

« اوید » که در روزگاری پر دانش می‌زیست اصول آفریده شدن یا پیدا شدن جهان را [به اراده] الهی از فیلسوفان آموخته بود ، [ولی] چون دریافت که این اندیشه با اساطیر عامیانه‌ای که خود باز می‌گفت ناسازگار است ، آنرا گسسته و جدا از باورهای خویش [در نوشته‌هایش] باز نهاد^۴ . *Quisquis fuit ille Deorum?* وی می‌پرسید که کدام ایزد بود که گیتی را از آشوب رهاوند و کائنات را بسامان کرد؟ او می‌دانست که آن ایزد نه « ساتورن » ، (۲۷) بود و نه « ژوپیتر » و نه « نپتون » و نه هیچیک از ایزدانی که از کافران روزگار باستان بازمانده بود . آموزش

۱ . « هردوت » کتاب دوم ۵۳ لوسیان .

۲ . « ایزدان و آدمیان از یک گوهرند » ، هزیود در کتاب « روزها و کارها » بخش يك - ۱۰۸ .

۳ . [کتاب] « تبارنامه خدایان » (۲۸) بخش يك ، ۵۷۰ .

۴ . [کتاب] « مسخ » ، جلد نخست ، بخش يك ، ۳۲ .

خداشناسی وی در این باره چیزی به او نمی آموخت و از این رو او معمارا نگشوده رها کرد .

«دیودوروس سیکولوس^۱» که کار خود را با توصیف خردمندان‌ترین عقاید درباره بنیاد گیتی آغاز می کند ، از خدا یا اندیشه هوشیارانه‌ای یاد نمی کند اگر چه از تاریخ او پیداست که بیشتر به خرافه رغبت دارد تا به بیدینی . و در عبارتی دیگر^۲ هنگامی که از قومی درهند به نام «ایکثیوفاجیان» Icthyophagi سخن می راند می گوید که چون نیاکان ایشان را مشکل بتوان شناخت باید نتیجه گرفت که قومی ازلی هستند، یعنی نسلشان آغاز ندارد و از آغاز آفرینش زاد و ولد می کرده اند ، و این همانند نظری است که برخی از طبیعت شناسان درباره بنیاد طبیعت داده اند .

[سیکولوس] تاریخ نویس می افزاید که : «اما در موضوعاتی از اینگونه که بیرون از توانایی آدمی است چه بسا آنان که بیشتر سخن می گویند کمتر می دانند و در حجت‌های خود به جلوه‌ای کاذب از حقیقت می رسند که از عین حقیقت و واقع امر بسیار دور است.»

به نظر ما شگفت آورست که دینداری مؤمن و متعصب چنین احساسی داشته باشد^۳ اما طرح مسأله بنیادگیتی در مکاتب دینی یا نوشته‌های

۱. کتاب نخست، بخش ۶ و بعد از آن .

۲. کتاب سوم ، ۲۵ .

۳. همین نویسنده، که بدینگونه بنیاد جهان را به جز خدا نسبت می دهد. توجیه رویدادهای عادی زندگی چون زمین لرزه و سیل و توفان را به یاری علل طبیعی گناه می شمرد و آنها را به خشم ژوپیتر یا نپتون منسوب می دارد. و این خوب نشان می دهد که او اندیشه‌های خویش را درباره این از کجا گرفته است. نگاه کنید به

کتاب ۱۵، بخش ۴۸ ص ۳۶۴ ویراسته « رودمانی Rhodomanni » .

دانشمندان خداشناس روزگاران دیرین فقط از روی تصادف بود. تنها فیلسوفان چنین مکاتبی را به وجود می‌آوردند و تازه اینان مدتها بعد در آن خط افتادند که ذهنی را که از برترین پایه خرد برخوردار باشد، علت نخستین همه چیزها بشمرند. در آن روزها منسوب داشتن بنیاد امور به عاملی جز ایزدان کفر دانسته نمی‌شد چنانکه هیچکس بر «طالس» (۲۹) یا «آناگزیمن» (۳۰) یا «هراکلیت» (۳۱) طعنه نمی‌زد و حال آنکه «انکساغوراس» (۳۲)، که بیگمان نخستین خداشناس از شمار فیلسوفان است، شاید نخستین کسی بود که به کفر متهم گشت^۱.

سکستوس امپریکوس (۳۳) روایت می‌کند^۲ که «ایقور» در زمان کودکی روزی نزد آموزگار خویش این ابیات را از «هزیود» خواند:

۱. آسان می‌توان دلیل آورد که چرا «طالس» و «آناگزیمندر» و آن فیلسوفان باستان با آنکه برستی خداشناس بودند به گمان مردم عصر پیش از مسیح برحق باشند و چرا «انکساغوراس» و سقراط که خداشناسان راستین بودند باید بطبع در روزگاران پیشین کافر شناخته شوند. اگر نیروهای کور و بی‌راهر طبیعت بتوانند آدمیان را بیافرینند، می‌توانند موجوداتی چون «ژوپتر» و «نپتون» را نیز بیافرینند و اینان چون نیرومندترین و فرزانه‌ترین هستیهای جهانند سزاوار پرستشند. اما اگر عقل اعلی علت نخستین همه چیز شناخته شود، این هستیهای هوسباز، اگر اصل موجود باشند، زیر دست و وابسته [آن عقل] به نظر می‌آیند و از این رو باید آنان را از صف ایزدان بیرون راند. افلاطون (کتاب «قوانین»، کتاب ۸۸۶D۰X۰) سبب «اتهام انکساغوراس» را که الوهیت ستارگان و کرات و سایر آفریدگان را انکار کرده بود همین می‌دانست.

۲. [کتاب] «در رد مدیران مدارس»، بخش ۹، ۴۸۰.

هاویه (۳۴) که کهن‌ترین هستی‌هاست نخست پیدا شد، سپس پهنه‌زمین که آرام‌جای همه چیز است.

شاگرد جوان، نبوغ کنجکاو خویش را غماز شد و پرسید: «هاویه» از کجا پیدا شد؟ آموزگار به او گفت که برای یافتن پاسخ اینگونه پرسشها باید نزد فیلسوفان بروی. و به این کنایه ابی‌قور دست از ادب و دیگر درس‌هاست تا به علمی پناه ببرد که حس کنجکاویش را در مقولاتی از اینگونه خرسند می‌کند.

وقتی همچنانکه می‌بینم ادیبان و اسطوریان هیچگاه در امور به ژرفی نمی‌نگریستند، دیگر بعید بود که مردم عامی درباره‌ی کنه امور بیندیشند یا اصول دینی خویش را بر پایه‌ی خرد نهند. حتی فیلسوفان نیز که از چنین مقولاتی سخن می‌گویند، [در آن زمان] به مبتذل‌ترین نظریات خرسند می‌شدند و شب و آشوب و آتش و آب و باد یا هر چیز دیگری را که به گمان ایشان عنصر حاکم بود مبدأ مشترک ایزدان و آدمیزادگان می‌شمردند.

این فقط مبدأ ایزدان نبود که طفیل نیروهای طبیعت دانسته می‌شد. ایزدان در سراسر دوره‌ی زندگی خویش گرفتار سرپنجه‌ی سرنوشت یابخت بودند. «اگریا» (۳۵) به رومیان می‌گوید: «درباره‌ی نیروی ضرورت بیندیشید، نیروئی که حتی ایزدان نیز باید به آن تسلیم اختیار کنند»^۱. و پلینی کهتر^۲، که با این شیوه‌ی فکر موافق بود می‌نویسد که در دل تاریکی و هراس و آشوبی که به دنبال نخستین آتش‌فشانی «وزو» (۳۶)

۱. دیونی زیوس عالی‌کاراسی ۴۵، کتاب ششم، ۵۴.

۲. «رسالات»، کتاب ششم.

در گرفت، برخی از مردم چنین اندیشیدند که سراسر طبیعت رو به نابودی دارد و ایزدان و آدمیان همه به مصیبتی مشترك تباه خواهند شد.

براستی اگر چنین مکتب ناقصی را در حکمت الهی به نام دین قدر و آبرویی بخشیم و آن را بامکاتب بعدی که بر اصولی درست‌تر و شریف‌تری استوارند در یک طراز نهیم، تملقی بزرگ گفته‌ایم. من در حد خویش روانمی‌دارم که حتی تعالیم «مارک اورل» (۳۷) و «پلوتارک» (۳۸) و دیگر روایان و «آکادمیان» (۳۹) که بسیار پاکیزه‌تر از خرافات عصر پیش از مسیح است، شایسته نام پر ارج خداشناسی باشد. زیرا اگر اساطیر کافران به عقاید باستانی اروپائیان در باره موجودات معنوی همانند است و فقط به پریان و جنان باور دارد و خدا و فرشتگان را منکر است، به حق می‌توان گفت که مذهب این فیلسوفان خدا را منکر است و فقط به فرشتگان و پریان دل می‌بندد.

انواع شرك : انكار يا تمثيل -

۵

قهرمان پرستی

ولی کارما اینجاییشتر آن است که در عقاید مبتدل و مشرکانه عوام باریک بین شویم و ریشه مظاهر گوناگون آنها را در اصول سرشت آدمی پیدا کنیم .

هر کس که از راه استدلال به هستی نیروئی نادیدنی و هوشیار پی برد می بایست بر اثر ملاحظه نظام شگفت انگیز طبیعی به این آگاهی رسیده باشد و چنین پندارد که گیتی ساخته آن ذات خداوندی است که علت نخستین همه چیزهاست . اما مشرک عامی به جای آنکه این اندیشه را بپذیرد ، هر بخشی از کیهان را به مقام خدائی می رساند و هر یک از فرآورده های آشکار طبیعت را خود خدائی حقیقی می شمرد . در آئین او خورشید و ماه و ستارگان همه خدا هستند : چشمه ها زیستگاه پریان دریائی اند و درختان زیستگاه همزادانشان . حتی پوزینه ها و سگها و گربه ها و دیگر جانداران اغلب به نظر او مقدسند و در دلش حس آزر م دینی برمی انگیزند . و بدینگونه هر اندازه آدمیان به اعتقاد به نیروی

نادیدنی و هوشیار در طبیعت بیشتر میل داشته باشند، به همان مایه میل دارند که به چیزهای محسوس و دیدنی دل بندند و برای آنکه میان این گرایشهای متضاد سازشی پدید آورند ناگزیر آن نیروی نادیدنی را با چیزی دیدنی یکی می کنند .

بخش شدن زمینه‌های جدا از هم [زندگی] میان ایزدان چندگانه سبب می شود که مکتبهای عامی شرك با انگارها یا تمثیلهائی که هم جنبه مادی دارد و هم جنبه معنوی در آمیزد. بدینسان ایزد جنگ را ، بطبع، خشمگین و سنگدل و ترشرومی انگارند. و ایزد شعر را نازک رفتار و مؤدب و دوست داشتنی ، و ایزد بازرگانی را، بویژه در زمانهای پیشین، دزد کردار و فریفتار . می پذیرم که این نمایشها که در نوشته‌های «هومر» و دیگر اساطیر نویسان آمده چندان مبالغه آمیز است که چه بسا هر خردمندی آنها را یکسره رد کند و فقط پدید آورده پندار فریب شارحان و مفسران برشمارد . اما اینکه تمثیل و انگار در اساطیر بت پرستان رواج داشته است حقیقتی است که حتی با کمینه اندیشیدنی آن را می توان پذیرفت. «کوپید Cupid» فرزند «ونوس» ، موزان Muses «دختران» حافظه (۱) ، «پرومته» برادر دانسا [ی] «اپی مته» نادان ، «هی جیا» یا الهه تندرستی، زاده «سقلا بیوس» ایزد پزشکی : کیست که در اینان و در موارد بسیار دیگر نشانه‌های آشکار تمثیل را نتواند دید؟ چون خدائی موکل بر احساس یا رویداد یا کرداری ویژه پنداشته شود، ناگزیر عوام او را دارای تبار نامه‌ای می انگارند و صفات و سرگذشتهائی که در خور نیرو و نفوذ اوست به او منسوب می دارند و به این تمثیل و قیاس که طبعاً خوشایند اندیشه آدمی است پابند باشند. نباید پنداشت که تمثیلهای کامل بر آستی فر آورده نادانی

و خرافه‌اند، زیرا هیچ اثری از نبوغ آدمی به این اندازه با چیره‌دستی و کامیابی به وجود نیامده است. اینکه «بیم» Fear و هراس Terror فرزندان مارس باشند رواست ولی چرا از زهدان «ونوس»^۱؟ اینکه «هماهنگی (۲)» دختر ونوس باشد، به جاست ولی چرا از صلب «مارس (۳)»^۲؟ اینکه خواب برادر مرگ باشد سزااست، اما چرا آنرا دلدار، یکی از سه خواهر «گراس» (۴) وصف باید کرد^۳ و چون اسطوره‌نویسان کهن خطاهائی چنین بزرگ و زشت ارتکاب کنند بیگمان چشمداشت تمثیلهائی ظریف و دقیق، از آنگونه‌ها که برخی کوشیده‌اند تا از افسانه‌های اینان بیرون بکشند، موجه نیست.

«لو کرس» (۵) آشکار فریفته تمثیلهائی بود که در افسانه‌های روزگار کفر می‌توان یافت.

وی نخست با «ونوس» سخن می‌گوید و آن را نیروئی هستی‌بخش می‌خواند که کیهان را جان می‌بخشد و نومی کند و می‌آراید. اما بزودی فریب اساطیر را می‌خورد و سخنان ناساز می‌گوید [بویژه] همانگاه که به درگاه آن شخصیت تمثیلی [ونوس] نماز می‌برد تا خشم دلدادهاش [مارس] را فرونشاند. و این اندیشه نه از تمثیل بلکه از دین عوام برمی‌خاست و «لو کرس» در مقام فیلسوفی ابیقوری نمی‌توانست به آن اقرار کند.

برتری ایزدان عوام بر آدمیزادگان چندان ضعیف است که هرگاه

۱. هزیود، تبارنامه ۱، ۹۳۵

۲. همان مأخذ و کتاب «پلوتارک» درباره زندگی «پلویپ»، (۶)، ۱۹.

۳. ایلیاد، چهارده، ۲۶۷

مردمان در حق قهرمان یا کسی که همگان را سودی رسانده باشد احساس آزر می‌یاسپاسداری فراوان کنند، هیچ چیز طبیعی تر از آن نیست که او را به مقام خدائی رسانند و آسمانها را بدینگونه پر از نوخدایانی کنند که پیوسته از میان آدمیزادگان برگزیده می‌شوند. گمان می‌رود که بیشتر ایزدان باستان، زمانی آدم بوده‌اند و ستایش و مهر مردم ایشان رابه سپهر خدایان بر کشیده است. سرگذشت راستین ایشان که در روایتها و اژگونه شده و به چاشنی شگفتیها ذوقی و حالی یافته است سرچشمهٔ پرمایهٔ افسانه‌ها بوده است، بویژه در دست شاعران و تمثیل پردازان و کاهنانی که پی‌درپی کارشان از برکت شگفتی و فریفتگی عوام نادان رواج و رونق یافته است.

نگارگران و پیکر تراشان نیز در طلب سهم خود از سودا سرار مقدس برخاستند و با ساختن مظاهری محسوس از ایزدانی که خود به هیئت آدمیان در آورده بودند، ایمان مردم را استوار و جهت آن را معین کردند. شاید چون این هنرها در روزگاران تسوئیس و درنده‌خوئی وجود نداشت آدمیان، گیاهان و جانداران و حتی مواد خام و نپرداخته را خدا می‌پنداشتند و بیشتر خرسند بودند که به این هیئتهای زشت و بی‌لطف، پیرایهٔ خدایی ببندند تا آنکه پرستیدهٔ ایشان چیزی نامحسوس باشد. اگر در شام به روزگار باستان، پیکر تراشی می‌توانست تندبسی کامل از «آپولو» بپردازد، دیگر آن سنگ مخروطی شکل «هلیوگابالوس» (۷) از حرمتی چنان عظیم برخوردار نمی‌گشت و نمایندهٔ ایزد خورشید

شناخته نمی‌شد.^۱

«استیلپو» (۱۳) را شورای ارثوپاژ (۱۴) به این سبب نفی بلد کرد که گفته بود که «مینروای» (۱۵) ارگت شهر، از ایزدان نیست بلکه آفریده دست توانای فیدياس (۱۶) پیکر تراش است.^۲ هنگامی که آتنیان وارثوپاژیان، چنین پندارهای نادرستی را در سر می‌پروردند، از باورهای دینی ملت‌های دیگر چه پایه خرد چشم توانیم داشت؟

پس چنین است اصول کلی شرک که از سرشت آدمی برخاسته است و به هوس یا تصادف وابسته نیست یا وابستگی کم دارد. چون علت‌های شادی یا تیره روزی ما اموری ناشناخته و نامسلم است روان آشفته ما می‌کوشد تا به تصور روشنی از آنها برسد و در این کوشش، دستاویزی بهتر از آن نمی‌یابد که آن علتها را همچون کارگزارانی دارای هوش و خواست و فقط اندکی نیرومندتر و خردمندتر از ما پندارد. نفوذ محدود این کارگزاران که به آدمیزادگان ناتوان سخت همانندند، مایه پراکندگی و تقسیم اختیار و قدرتشان می‌شود و از آنجاست که تمثیل برمی‌خیزد. همین اصول طبعاً مردگانی را نیز که در نیرو و دلاوری یا هوش برترند به خدائی می‌رساند و مایه قهرمان پرستی می‌شود و سرگذشت‌های افسانه‌آمیز و روایت‌های اساطیری را در همه وجوه شگفت و باور نکردنی آنها

۱. «هرودیانوس» (۸)، کتاب پنجم - ۳، ۱۰ - «کورتیوس» (۹) «ژوپیترا مون» (۱۰) را خدائی از همینگونه می‌شناساند، کتاب چهارم بخش ۷ - عربان و پسینوسیان (۱۱) نیز سنگ‌های نتراشیده و بی شکل را خدای خود می‌دانسته و می‌پرستیدند «آرنوبیوس» (۱۲)، کتاب ششم - ۴۹۶۸ - آنان در بیخردی تا این اندازه از مصریان پیش بودند.

۲. «دیودوروس لائرت» (۱۸)، کتاب دوم، ۱۶.

رواج می‌بخشد . و چون هوش و عقل ، که نادیدنی و مینوی است ، چیزی ظریف‌تر از آن است که به فهم مبتدل عوام آید ، آدمیان طبعاً آنرا به مظهری محسوس نسبت می‌دهند همچون آن بخشهایی از طبیعت که بیشتر بچشم می‌آیند ، یا تندیسها و پیکره‌ها و نگاره‌هایی که [مردمان] در عصری فرهیخته‌تر ، از خدایان خویش می‌سازند .

کم و بیش همه بت پرستان ، از هر زمان یا سرزمین ، در این اصول و تصورات کلی همدستانند و حتی خصوصیات و حوزه عمل ایزدانشان ، با یکدیگر تفاوت بسیار ندارد ^۱ . مسافران و کشورگشایان یونانی و رومی بی‌دشواری فراوان ایزدان خویش را همه جا می‌یافتند و می‌گفتند این «مر کوری» است و آن ونوس و این مارس و آن نپتون ، یا به هر نام دیگری که شناساننده آن ایزدان شگفت بود . «هرثا» (۱۷) الهه نیاکان ساکسونی ما ، بگفته تاسیتوس (۱۹) همان «مام زمین» (۲۰) رومیان بود ^۲ ، و حدس او آشکارا درست بود.

۱ . نگاه کنید به [گفته‌های] قیصر درباره دین « گلپان » [در کتاب] شرح

جنگ گل ، بخش ششم ، ۱۷

۲ . (کتاب) « عادات قوم زرمن » ، ۴۰

۶

پیدائی خداپرستی از شرك

آئین خدائی برتر و آفریننده طبیعت ، بسیار کهن است و در میان اقوام بزرگ و پر جمعیت گسترش یافته و در میان ایشان از سوی همه اصناف و انواع مردم پذیرفته شده است ولی هر کس که کامیابی این آئین را پدید آورده آن حجت‌های شکست ناپذیری پندارد که بیگمان بر پایه آنها بنیاد شده است خود را از نادانی و بیخردی مردم و تعصب‌های درمان ناپذیرشان در خرافه‌های خویش بیخبر و انموده است .

حتی امروزه در اروپا اگر از مردی عامی بپرسند که چرا به پروردگار همه توان گیتی باور دارد ، هرگز از زیبایی علت‌های پسین که از آنها هیچ خبر ندارد نامی نخواهد برد ، هرگز دست خویش را دراز نخواهد کرد و از شما نخواهد خواست که نرمی و گونه‌گونگی بندهای انگشتانش را بنگرید و خم شدن همه آنها بیکسو و تعادلشان با انگشت شست و نرمی کف دستش و بخش‌های ماهیچه‌ای و همه کیفیات دیگری را که آن اندام را برای مصرف مقدر خود توانا کرده است بازبیند . و به همه اینها از دیرباز خو گرفته است و آنها را با دیده بی اعتنائی و بی قیدی

می‌نگرد. وی ناگهان از مرگ ناگهانی و نابیوسیده کسی یا از فروافتادن و زخمی شدن دیگری، یا از خشکسالی بی‌اندازه این فصل و از سرما و باران فصل دیگر برای شما سخن خواهد گفت. و این همه را یکسره به مشیت [خداوندی] منسوب می‌دارد و چنین رویدادهائی که به دیده خردمندان هوشیار دشواریهای اصلی برای خستوان شدن به هستی عقل‌اعلی در جهان است نزد او تنها حجت آن است.

بسیاری از خداشناسان، حتی متعصب‌ترین و مخلص‌ترینشان، وجود مشیتی خاص را منکر شده‌اند و گفته‌اند که اندیشه کهربائی یا اصل نخستین همه چیز، چون قوانین کلی فرمانروا بر طبیعت را معین کند می‌گذارد تا این قوانین در سیر خود آزاد و درنگ ناپذیر باشند و در هر نوبت، نظام ثابت امور را با خواسته‌های ویژه خود برهم نمی‌زند. اینان می‌گویند که بهم پیوستگی زیبای قوانین ثابت [طبیعت]، و نفاذ بی وقفه آنها را حجت اصلی بر شناخت خدا توان گرفت و به یاری همین اصول نیز می‌توان عیب‌هایی را که بر خداشناسی گرفته می‌شود پاسخ داد. فهم مردمان چندان اندک است که چون ببینند که کسی همه رویدادها را به علت‌های طبیعی منسوب می‌کند و وجود خدا را در این میانه منکر می‌شود، چه بسا که گرانترین کفرها را درباره او گمان می‌برند. «لرد بی‌کون» (۱) می‌گوید: حکمت اندک، آدمیان را خداشناس می‌کند: حکمت بسیار، آنان را با دین آشتی می‌دهد.

مردمی که از خرافات آموخته‌اند که چیزی را به خطا پر ارج پندارند، چون دریابند که آن چیز گره از کارشان نمی‌گشاید و با اندک اندیشه‌ای پی ببرند که سیر طبیعت، منظم و هموار است، ایمانشان

یکسره سست و تباه می‌شود . اما چون با اندیشیدن بیشتر بیاموزند که همین نظم و همواری ، خود نیرومندترین برهان بر تدبیر و عقل اعلی است ، به همان ایمانی که رهایش کرده بودند باز می‌گردند و آن را بر بنیادی پایدار تر استوار تو انند کرد .

آشوبهای طبیعی و نابسامانیها و معجزه‌ها اگر چه ناقض مشیت مدبری خردمند است لیکن نیرومندترین احساسات دینی را در دل‌های مردمان پدید می‌آورند . [زیرا] علل رویدادها در این احوال ، ناشناخته تر و تبیین ناپذیر می‌نماید . دیوانگی و خشم و تندخویی و آشفته پنداری اگر چه آدمیان را به پایه درندگان فرومی‌آورد لیکن تنها حالاتی است که در آنها ، بی میانجی ، با خداوند در راز و نیاز توان بود .

از همه این سخنان می‌توان نتیجه گرفت که عوام هر قوم خداپرست هنوز آئین خداپرستی را بر پایه اصول نامعقول و خرافاتی بنیاد می‌کنند و هرگز نه از راه دلیل و منطق بلکه با چنان شیوه‌ای که در خور هوش و توانائیشان است به شناخت خدا می‌رسند . چه بسا قومی بت پرست که به ایزدان چندگانه و ناقص باور دارد و در عین حال خدائی یگانه را به نحوی خاص می‌پرستند و می‌ستایند . افراد این قوم یا می‌پندارند که در تقسیم قدرت و ملک میان ایزدان ، قومشان به زیر فرمان آن خدای خاص درآمده است و یا چون جهان برین را همانند جهان فرودین پنداشته‌اند [و در جهان فرودین هر قومی فرمانروائی و شهریاری دارد] پس یکی از آن ایزدان را که ، به طبع ، خود با ایزدان دیگر یکسان است بر ایزدان دیگر فرمانروا کرده‌اند و او را دارای نیروئی همانند قدرت شاهان این جهانی بر رعیت و بندگان خود پنداشته‌اند . از این رو چه این خدا سرور

خاص آن قوم پنداشته شود و چه فرمانروای سراسر بهشت برین، پرستندگانش می‌کوشند تا خود را به هر رنگ و نیرنگ در پناه مهر او جای دهند و چون گمان برند که ایزدان نیز همچون آدمیان از ستایش و چرب‌زبانی‌خشنود می‌شوند در نیایشهای خود از هیچ ثناگستری یا گزافه‌گوئی دریغ نمی‌کنند. هر چه بیمها یا پریشانیهای مردمان بیشتر شود در نیایش شیوه‌هایی نو تر می‌گزینند و همچنانکه هر نسل در اختراع نامها و صفت‌های تازه بر نسل پیشین خود پیشی می‌گیرد، بیگمان نسل بعدی در ساختن دعا‌های نو تر و پرشکوه تر بر آن پیشی خواهد گرفت.

مردمان به همینسان در نیایشهای خود اوج می‌گیرند تا سرانجام به ذاتی بیکران می‌رسند که فراتر از آن نتوانند رفت. و باز اگر [در خداشناسی] و با بیان سادگی پرشکوه ذات خدائی در چنبر آئینهای مذهبی پنهان و پیچیده نیفتند و طبیعت معقول خدای خویش را که هر گونه پرستش یا ستایش منطقی تنها بر آن استوار تواند بود از میان نبرند کارشان‌زیانی ندارد. آدمیان چون اندیشه خود را به تصور و جودی کامل و آفریدگارگیتی محدود کنند کارشان با اصول عقل و حکمت راستین مطابق می‌شود، اگر چه خود بیشتر نه از راه تعقل، که در حد توانائیشان نیست، بلکه از راه کمینه‌سازی و بیمهای برخاسته از مبتدل‌ترین خرافات به آن تصور می‌رسند. اغلب حتی در میان اقوام درنده‌خو و گاه در میان ملت‌های متمدن می‌بینیم که چون همه‌گونه سخنان چاپلوسانه را در باره شهریاران خود کامه خویش می‌گویند و همه خصال انسانی را [در ایشان] به غایت می‌ستایند، سرانجام در باریان چاکر منش آن شهریاران را همچون خدایان راستین فرا می‌نمایانند و مردم را به نیایش آنان وا می‌دارند.

پس چه چیز طبیعی تراز آن است که ایزدی ناقص که در آغاز آفریننده بی میانجی پاره‌ای از خوبیها و بدیهای زندگی پنداشته شده است سرانجام حاکم آفریدگار و پروردگار جهان شناخته شود؟

حتی هنگامی که اندیشه خدائی برتر [در دلها] استوار شود، اگر چه این اندیشه باید به طبع از هرگونه پرستش [خدایی] دیگر بکاهد و همه صاحبان حرمت را بیقدر کند، باز اگر قومی به خدا یا قدیس یا فرشته‌ای موکل و زیر دست [خدای برتر] باور داشته باشد، نیایشهایشان در حق اینان اندک اندک فزونی می‌گیرد و به ستایشی که سزاوار خدای برتر است زیان می‌رساند. مریم عذراء در آغاز فقط زنی نیک‌منش بود ولی سپس بسیاری از صفات ذات باری را غصب کرد، اگرچه «جنش اصلاح‌دینی» (۲) بازدارنده [رواج] این [پندار] گشت. مسکویان در همه نمازها و نیایشهای خویش، از خدا و نیکلای پاك (۳) باهم یاد می‌کنند. بدینگونه ایزدی که خویشان را از سر مهر بگونه گاوی در آورده بود تا اروپا را بر دوش بکشد (۴) و از روی جاه دوستی پدرش «ساتورن»، را از تخت شاهی برانداخت (۵)، خیر اعظم اقوام کافر گشت. و بدینگونه، خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب، خدای برتر یا بیهوده یهودان شد.

یعقوبیان که «نطفه معصوم» [حضرت مریم] را انکار می‌کردند (۶)، همواره در آئین خود ناشاد بودند، اگرچه دلایل سیاسی، کلیسای روم را از تکفیرایشان باز می‌داشت. «کوردلیان» (۷) سخت محبوب همگان بودند. اما به گزارش «بولن و یلیه»، (۸) در سده پانزدهم یک «کوردلی» (۹) ایتالیائی چنین نظر داد که در خلال سه روزی که مسیح به خاک سپرده شد

وحدت اقنومی منحل گشت و در آن سه روز، ماهیت بشری مسیح دیگر شایسته ستایش نبود. بی آنکه از هنر غیبگویی بهره مند باشیم می توانیم حدس بزنیم مردم بیگمان چنین گستاخی بزرگ و گناهکارانه‌ای را سخت نکوهیده‌اند. یعقوبیان که اکنون بخشی از پاداش خود را به پاس ناکامی- هایشان در ستیزه بر سر نطفه معصوم گرفته بودند، [آن «کوردلی» ایتالیائی را] دشنامهای سخت دادند.

دینداران در همه روزگار آن به جای آنکه از این چاپلوسیها بهره‌مند، بر عکس به بدترین یاوه‌سرائیها و دوگوئیها پرداخته‌اند.

«هومر» در یک بند، «اوسه آنوس» (۱۰) و «تیس» را (۱۱) برابر با اساطیر و روایات مسلم یونانی، پدر و مادر اصلی همه چیزها خوانده است. با این حال در بندهای دیگر [به ظاهر] نتوانسته از ستایش ژوپیتز، ایزد ایزدان، به این عنوان پرشکوه خودداری کند و از این رو او را پدر ایزدان و آدمیان نامیده است. او فراموش کرده است که هرکوی و پرستشگاه از نیاکان و اعمام و برادران و خواهران ژوپیتز، پر بود و ژوپیتز هم کسی نبود جز پدر کش و غاصبی نوخاسته. تناقضی به همین گونه در گفته‌های «هزیود» نیز نمایان است و گناه او بسی نابخشودنی تر است چون قصد «هزیود» به گفته خود او فراهم آوردن تبارنامه حقیقی ایزدان بوده است.

اگر [از میان دینها] دینی می بود که گاه خدا را «در طارم اعلی» و آفریننده آسمان و زمین تصویر می کرد و گاه در نیرو و توانایی او را به پایه آدمیزادگان فرومی آورد در عین حال ناتوانیها و شهوتها و غرضهایی

اخلاقی ، در خور حال خدایان، به او نسبت می‌داد ، چنان دینی پس از آنکه یکسره ناپیدا می‌گشت به عنوان نمونه آن تناقض گوئی‌هایی یاد می‌شد که از تصورات مبتدل و عامیانه و طبیعی آدمیزادگان برمی‌خیزد و با میل همیشگی ایشان به چاپلوسی مغایر است . به راستی هم هیچ چیز نمی‌تواند بنیاد ایزدی يك دین را بیش از پاك بودن آن از تناقض گوئی ثابت کند [زیرا که تناقض گوئی] جزء منش آدمی است .

تأیید این آئین



مسلم می‌نماید که اگرچه عوام در نخستین تصورات خود خدا را ذاتی ناقص می‌انگارند و او را فقط علت خاص تندرستی یا بیماری و فراوانی یا نیاز و بهروزی یا تلخکامی می‌شمرند ، با این وصف چون تصوراتی پرشکوه تر [در باره ذات خداوندی] به ایشان تلقین شود، نپذیرفتن آنها را خطرناک می‌دانند . آیا مدعی هستید که خدایتان از لحاظ کمالات خویش ناقص و متناهی و از نیروئی بزرگتر شکست پذیر است و گرفتار سوداها و دردها و ناتوانیهای بشری است و آغازی دارد و چه بسا که فرجامی نیز تواند داشت ؟ [عوام] پروای گفتن چنین سخنانی را ندارند ، و برعکس چون سلامت را در پاسداری مقدسات برین می‌پندارند با شوق و ایمانی ظاهری می‌کوشند تا خود را در سایه لطف خداوندی جای دهند. برهان این گفته آنکه آشکارا رضایت عوام در این مورد فقط زبانی است و عوام خود از درك آن خصال بلند پایه‌ای که به ظاهر به خداوند نسبت می‌دهند ناتوانند. تصور راستین ایشان از خدا برخلاف گفته‌های پرزرق و برقشان، مانند همیشه بیمایه و سبکسرانه است.

مغان می‌گویند که خرد نخستین ، که بنیاد همه چیزهاست ، فقط خود را بی میانجی بر جان و فهم [آدمی] آشکار می‌کند، [اما این خرد] خورشید را همچون انگاره خود در عالم محسوس نهاده و هنگامی که آن اختر رخشان پرتوی خویش را بر زمین و سپهر می‌افکند ، تنها جلوه‌ای ضعیف از شکوهی که در سپهر بلند جایگزین است پدیدار می‌گردد. اگر بخواهید که از خشم این ذات خدائی ایمن باشید هرگز نباید پای خود را برهنه به زمین نهید یا به درون آتش آب دهان بیندازید، یا آب بر روی آتش بریزید، اگرچه شهری در کام آن بسوزد. مسلمانان می‌گویند: کرایارای بر شمردن کمالات خدای تواناست؟ حتی گرانمایه. ترین آفریده‌های او ، در قیاس با خود او ، غباری و ریمی بیش نیست. چه کوتاه‌تر است برد اندیشه آدمی در تصور کمالات بی پایان خدا؟ لبخند او آدمیان را همیشه شاد می‌کند. و برای آنکه کودکان از فیض این لبخند بهره‌مند شوند، بهترین شیوه آن است که به هنگامی که هنوز نوزادند تکه‌ای از پوست بدنشان را به اندازه نیمه قطر يك پشیز ببرید. پیروان دین کاتولیک می‌گویند دو تکه پارچه را در حدود يك بندانگشت یاربع آن بگیرید و گوشه‌های آنها را با دوریسمان یا دو تکه نوار هر يك به درازای نیم ذرع بهم ببندید و سپس آنها را روی کله خود بگذارید و يك سرش را بر روی سینه و سردیگرش را بر پشت خود نگه‌دارید و همه را سخت به پوست بدن خود بچسبانید. برای گرمی داشتن بنده نزد آن ذات بی پایان که از ازل تا ابد موجود است ، رازی از این بهتر نیست .

۱ : (از کتاب) «هایده» (۲) ، به نام «تاریخ دین ایرانیان باستان» .

۲ . این را Scapulaire نامند .

«گتیان» که به سبب اعتقادشان به جاودانگی روان، انوشه خوانده می‌شدند خداشناسان و یکتاپرستانی یک‌رنگ بودند. اینان می‌گفتند که خدای ایشان، «زامولخیس» (۱) تنها خدای برحق است و نیایشهای ملت‌های دیگر را جز افسانه و خواب نمی‌دانستند. اما آیا آئینهای دینی ایشان به سبب این ادعاها پیراسته تر [از دیگران] بود. هر پنج سال یک‌بار کسی را از میان خود قربانی می‌کردند و به نام پیک نزد خدای خویش می‌فرستادند تا او را از نیازها و بایسته‌هایشان آگاه کند، و چون تندر می‌غرید، چنان برمی‌آشفتنند که برای آنکه مخالفت او را پاسخ دهند، نیزه‌هایشان را به سویس پرتاب می‌کردند و از نبرد با خدا، با این بهانه که به نیرو کم‌تر از اویند، تن نمی‌زدند.

این دست‌کم‌گزارشی است که «هردوت» از خداشناسی «گتیان»

داده است.^۱



فرود و فراز شرك و خداشناسی

این نکته سزاوار دقت است که آئینهای دینی در اندیشه آدمی همواره گوئی در فرود و فرازند و آدمیان به طور طبیعی میل دارند که از بت پرستی به مرتبه بلند خداشناسی برسند و از خداشناسی به پایه بت پرستی فرود آیند . عوام نادان ، یسا [بهبتر بگوییم] همه آدمیزادگان جز چندتن ، چون نادان و بی دانشند هرگز اندیشه خود را تا آسمانها بالا نمی برند و یاد رپی شناخت ساختمان نهانی سبزیها یا تنهای جانوران بر نمی آیند ، تا بتوانند بر هستی اندیشه برین یا مشیت نخستینی آگاه شوند که همه بخشهای طبیعت را منظم کرده است . آنان به این آثار شگفت آور با چشمی تنگتر و خود پرستانه تر می نگرند و چون خوشبختی و تلخکامی خویش را وابسته نفوذ نهانی و برخوردار نبیوسیده چیزهای جهان بیرون می پندارند ، پیوسته با دقت به نگرش در آن علت های ناشناخته ای می پردازند که بر همه رویدادهای طبیعت فرمانروایند و بسا تدبیر توانا اما آرام خویش ، خوشی و درد و نیکی و بدی را [میان آدمیان] بخش می کنند . هنوز هم آدمیزادگان در هر تنگنایی از

این علت‌های ناشناخته یاری می‌جویند . این نمای کلی یا تصویر آشفته [ی آن علت‌های ناشناخته] موضوع دایم‌امیدها و بیمها و آرزوها و پرهیزهای آدمی است . [اما] اندیشه پر تکاپوی انسان ، اندك اندك ، چون در این تصور مبهم و کلی چیزهایی که پیوسته به آنها سرگرم است آرایش مطلوب خود را نمی‌یابد ، می‌کوشد که آن علتها را عینیت بخشد و به وجهی در آورد که بیشتر درخور فهم طبیعی خود باشد . پس آن علتها را هستی‌هایی فرا می‌نماید دارای حس و خرد همچون آدمیزاد، که کارش انگیخته مهر یا کین است و رأیش با پیشکش و التماس و نماز و قربانی دگرگونی می‌پذیرد . بنیاد دین و سر آغاز بت‌پرستی یا شرك همین است .

اما همین کاوش شوق آمیز در پی شادی ، که تصور این نیروهای نادیدنی و فرزانه را [در ذهن آدمی] پدید می‌آورد ، به آدمی اجازه نمی‌دهد که مدتی دراز درباره آن نیروها ساده بیندیشد و آنها را توانا ولی کرانمند، فرمانروای سرنوشت آدمی اما بنده قضا و قدر و سیر طبیعت پندارد . ستایشها و تعارفهای مبالغه آمیز آدمی آن نیروها را به دیده‌شان بزرگ می‌نماید و چون ایزدان‌شان را به واپسین کرانهای کمال می‌رساند، سر انجام خصال یگانگی و بی‌پایانی و سادگی و روحانیت را پدید می‌آورد . چنین تصورات بلند پایه‌ای چون با فهم عوام تناسب ندارد، پیراستگی و پاکیزگی نخستین خود را مدتی دراز نگه نمی‌دارد زیرا به تأیید میانجی‌گران و کارگزارانی که میان آدمیزادگان و خدای برترشان موجودند نیازمند است . این نیمه خدایان و یا هستی‌های میانجی ، که سرشتی بیشتر همانند آدمی دارند و نزد ما آشنا ترند ، قبله اصلی ایمان

[مردمان] می‌گردند و بتدریج آن رسم بت پرستی را که به نیروی نیایشها و ثناهای مخلصانهٔ بندگان شرمسار و مسکین بر افتاده بود ، دوباره زنده می‌کنند. اما چون دینهایی که بر بت پرستی استوارند هر روز به صورت اندیشه‌هایی پست‌تر و مبتذل‌تر درمی‌آیند سرانجام خویشتن را تباه می‌کنند و بانمایشهای شرم‌آورشان از خدایان خویش ، دوباره زمینه را برای رواج خداشناسی آماده می‌کنند . ولی در این دگرگونی [های] متناوب احساسات آدمی ، میل بازگشت به بت پرستی چندان نیرومند است که سخت‌ترین احتیاطها نیز نمی‌تواند راه بر آن ببندد. برخی از خداشناسان، به‌ویژه یهودیان و مسلمانان ، بر این معنی آگاه و هوشیار بوده‌اند ، چنانکه همهٔ هنرهای پیکرتراشی و نگارگری را حرام کرده‌اند و هیچگونه صورت سازی را با مرمر یا رنگ ، حتی از پیکره‌های آدمی ، روا نشموده‌اند ، مبادا که ضعف مشترك آدمیان به بت پرستی بینجامد . فهم ضعیف آدمی نمی‌تواند با تصور خدای خویش به عنوان روان محض و خرد کامل خرسند باشد و در عین حال ، ترس ذاتی ، او را از آن باز می‌دارد که اندک‌ترین شبههٔ نقصان و ناتوانی را به او نسبت دهد . منش انسان میان این احساسات متضاد در نوسان است . همین عیب ، آدمیان را باز به پایه‌های پست‌تر فرومی‌کشانند ، چنانکه از خدائی همه توان و مینوی به ایزدی کرانمند و کالبدمند می‌رسند و از [پرستش] ایزد کرانمند و کالبدمند به [پرستش] تندیس یا نمایشی دیدنی از او می‌پردازند . ولی آن کوشش به بزرگداشت [خدا] ، آدمیان را به پایه‌های بلند

می‌برد ، چنانکه از تندیس یا صورت مادی به نیروی نادیدنی و از نیروی نادیدنی به خدایی کامل و بی پایان می‌رسند که پروردگار و سرور کیهان است .

قیاس این دینها بایکدیگر از لحاظ آزارگری یا بی‌آزاری

شرك یا بت‌پرستی چون یکسره بر پایه سنتهای مبتذل [عامیانه] استوار است این عیب بزرگ را دارد که هر گونه آئین یا باورداشتی را، هر اندازه که ناشایست و تباه باشد، روا می‌شمرد و چندان دغلبازی را به نام ایمان می‌پرورد تا از پرهیزکاری و مردمی‌درمکاتب دینی آدمیزادگان نشانی نماند. در عین حال، بت‌پرستی این برتری آشکار را دارد که بامحدود کردن نیروها و وظایف ایزدان خویش، به طبع، ایزدان معبود گروهها و ملت‌های دیگر را به خداوندی انباز می‌گیرد و ایزدان و نیز آئینها و رسوم و سنت‌های گوناگون را با یکدیگر سازگار می‌کند.^۱

۱. «وریوس فلاکوس» (۱) به نقل از «پلینی» - کتاب ۲۸ - بخش ۲، تأکید می‌کند که میان رومیان رسم چنین بود که پیش از هر شهر بندگان، ایزد نگهبان آن شهر را به یاری می‌خواستند و پیمان می‌کردند که او را پیش از مردم آن شهر حرمت گذارند، و بدینگونه وی را بارشوت به ترك دوستان و پیروان دیرین خود وامی‌داشتند. از این رو نام ایزد نگهبان روم، همواره از مقدس‌ترین رازها به شمار می‌رفت، مبادا که دشمنان جمهوری بتوانند به همین شیوه وی را به خدمت خویش برگردانند. زیرا بر آن بودند که بی دانستن نام [ایزد نگهبان] چنان

عیب و حسن خداشناسی درست برعکس است. این آئین چون تنهایک خدا را نمونه کمال خرد و نیکی می‌شمارد، اگر درست به کار بسته شود، باید همه چیزهای بلهوسانه و بیخردانه و ناشایست آدمی را از نیایش دینی بزداید و درخشانترین سرمشقها را برای آدمیان فراهم آورد و نیز نیرومندترین انگیزه‌ایشان به دادگری و نیکخواهی باشد. اما عیبهایی که از گناهان و تعصبات آدمی برمی‌خیزد، تا اندازه‌ای از این حسنهای بزرگ می‌کاهد، اگرچه بر آنها نمی‌چربد (چون امکان آنرا ندارد). در حالی که تنهایک ذات پرستیده شود نیایش خدایان دیگر بیهوده و گناهکارانه بشمار می‌آید. و انگهی این یگانگی معبود، به طبع، در خور یگانگی [عبادت و] ایمان و تشریفات دینی است، و به نیرنگبازان بهانه‌ای می‌دهد تا حریفان خود را خداشناس و سزاوار کینه‌توزی خدا و خلق وانمود کنند. زیرا چون هر فرقه یقین دارد که فقط ایمان و نیایش آن به تمامی در درگاه خداوند پذیرفته می‌آید و یک معبود نمی‌تواند با تشریفات و آئینهای گوناگون و متضاد خرسند شود، ناگزیر فرقه‌ها با یکدیگر به ستیزه برمی‌خیزند و هر یک دیگری را آماج آن‌غیرت و کین مقدسی می‌کند که از خشم‌گینانه‌ترین و آرام‌ناپذیرترین عواطف آدمی است.

روحیه شکیبای بت‌پرستان، هم در روزگاران پیشین و هم در این زمانه، بر هر کس که با نوشته‌های تاریخ‌نویسان یا مسافران اندکی آشنا

→ کاری نتوانند کرد. «پلینی» می‌گوید که نیایش معمول و رایج برای یاری‌جویی [از ایزد نکهبان] تا زمان اردر آئینهای ویژه کاهنان بزرگ برجا بود و «ما کرو بیوس» (۲) رونوشتی از این نیایش را از میان اسناد پنهانی «سامونیکوس سرنوس» (۳) به دست آورده است.

باشد آشکار است . چون از هاتف دلف (۴) پرسیدند که کدام آئین یا نیایش دینی نزدخدایان پذیرفته تر است، هاتف پاسخ داد: آنها که به حکم قانون در هر شهر برقرار شده است^۱. حتی بنظر می رسد که کاهنان در آن روزگاران می توانستند رستگاری را برای کاهنان دینهای دیگر نیز روا شمرند. رومیان اغلب به خدایان ملتهای شکست خورده ایمان می آوردند و هیچگاه درباره صفات خدایان ملی و محلی سرزمینی که در آن اقامت داشتند مناقشه نمی کردند . جنگهای دینی [رومیان] و آزارهایی که به بت پرستان مصر رساندند استثنایی برای این حکم است ؛ نویسندگان پیشین دلایلی شگفت آور و سزاوارتامل در توجیه این [استثناء] می آورند. در میان مصریان ، انواع گوناگون جانوران ، ایزدان فرقه های گوناگون بودند . ایزدانی که پیوسته باهم می ستیزیدند ، پیروان خویش را نیز به ستیزه برمی انگیختند . سگ پرستان نمی توانستند باگر به پرستان یا گرگ پرستان دیرزمانی در آشتی باشند^۲ ولی هنگامی که این دلیل صادق نبود ، خرافاتیان مصری آنچه را که همگان می پندارند ، آشتی ناپذیر نبودند ، زیرا از «هردوت» ، می شنویم^۳ که آمازیس [شاه مصر] برای نوسازی پرستشگاه دلفی [یونانیان] یاریهای فراوان کرد .

ناشکیبائی کم و بیش همه دینهایی که به یکتایی خداوند باور دارند به همان اندازه نمایان است که رسم مخالف آن نزد مشرکان . روان خرده نگر و سازش ناپذیر یهودیان را همه می شناسند . اسلام با اصولی

۱. «گزنفون» [کتاب] «یادآور دنیاها» Memorabilia جلد نخست، ۳، بخش يك

۲. «پلوتارک» [کتاب] «ایزیسیان و اوزیریسیان» (۶) ، بخش ۷۲ .

۳. کتاب دوم ، ۱۸۵ .

خونریزانه تر آغاز شد و حتی امروز نیز بر پیروان فرقه های دیگر نفرین ابد می فرستد، اگرچه نه با شمشیر و هیمه . و اگر در میان مسیحیان نیز انگلیسیان و هلندیان به آئین شکیبایی پابندند این فضیلت از همت استوار فرمانروایان کشوری و بر رغم کوششهای دائم کشیشان و متعصبان پدید آمده است .

پیروان زردشت درهای بهشت را به روی همه می بندند مگر مغان^۱ . هیچ چیز مانند تعصب خشمگینانه ایرانیان بر ضد پرستشگاهها و پیکره های یونانی نمی توانست بر جهانگشائیهای آن ملت راه بیند. و پس از واژگونی شاهنشاهی ایرانیان ، می بینیم که اسکندر در مقام يك مشرك ، بیدرنگ آئین نیایش بابلیان را که شهریاران یکتاپرست پیشین ایشان یکسره بر چیده بودند، دوباره بر پای می دارد^۲ .

حتی ایمان کور کورانه و یکدلانه آن جهانگشا به خرافات یونان وی را از کار خویش باز نداشت و او خود بر طبق آئینها و تشریفات بابلی، قربانی کرد .

مشرك چندان خواهان انس و اجتماع است که بر خورد با تندخویی و دشمنی دین مخالف، کمتر می تواند آنرا بیزار کند و بر ماند. چون کایوس قیصر هنگام گذار از اورشلیم بر طبق قانون یهود از قربانی کردن پرهیز کرد ، نیای او «اوگوست» احتیاطش را آفرین فراوان گفت . اما چرا «اوگوست» این رفتار را پسندید ؟ زیرا کافران ، دین یهود را پست

۱ . هاید [کتاب] تاریخ دین ایرانیان باستان.

۲ . «اریانوس» [کتاب] «لشکر کشی اسکندر» ، جلد سوم ، ۱۶ . همان کتاب ، جلد هفتم ، ۱۷ .

و ددمنشانه می‌شمردند^۱. به جرأت می‌توانم بگویم که کمتر عیبی از عیبهای بت‌پرستی و شرك بیش از این مسخ خداپرستی^۲، هنگامی که به بالاترین پایه شدت خود برسد، برای اجتماع زیانمند است. آئین کارتاژیان و مکزیکیان و بسیاری از ملتهای درنده خو در قربانی کردن آدمیان بدتر از رسم تفتیش عقاید (۵) و تعقیب و آزار مخالفان از سوی روم و مادرید نبود^۳. چه بسا آن آئین به اندازه این رسم با خونریزی همراه نبود و به علاوه به گمان من، برگزیدن قربانیان از میان مردمان به حکم قرعه یا نشانهای ظاهری، چندان به حال باقی افراد اجتماع تأثیری ندارد.

و حال آنکه چون فضیلت و دانش و آزادیخواهی، یعنی خصالی که حس کینه‌توزی مرگبار مفتشان عقاید را بر می‌انگیزد، نابود شود، جامعه در ننگین‌ترین احوال نادانی و تباهی و بندگی باقی می‌ماند. قتل يك تن به دست ستمگر، زیانکارانه‌تر از مرگ هزار تن

۱. سوئونیوس، [کتاب] «زندگی او گوست»، بخش ۹۳۰

۲. *Corruptio optimi pessima* (از مسخ بهترین چیز بدترین چیز پدید آید).

۳. بیشتر ملتها به این گناه قربانی کردن آدمیان آلوده شده‌اند، اگرچه این خرافه گناهکارانه هرگز میان ملتهای متمدن دیرزمانی پایدار نمانده است، مگر آنکه کارتاژیان را استثنا کنیم. زیرا صوریان بزودی رسم آن را برانداختند. قربانی را پیشکشی می‌پندارند و هر پیشکشی را بدینگونه به خدای خویش نیاز می‌کنند که آنرا از میان می‌برند و برای آدمیان ناسودمند می‌گردانند جامدات را می‌سوزانند و آب‌گونه‌ها را به دور می‌ریزند و جانداران را می‌کشند. چون راه بهتری برای خدمتگزاری به خداوند نیست، پس خویشتن را گزند می‌رسانیم و می‌پنداریم که بدینگونه یکرنگی و اخلاص و ستایش خود را آشکار می‌کنیم، بدینگونه ایمان چاکرانه ما، خود ما را می‌فریبد و چنین گمان می‌برد که خدا را نیز می‌فریبد.

از بیماری وقحطی یا هر بلیه دیگر است .

در پرستشگاه «دیان» (۸) نزدیک روم ، هر کس که کاهن حاضر در آنرا می کشت به حکم قانون حق جانشینی او را می یافت^۱. چه رسمی شگفت آور ! زیرا خرافه های متداول هر چند مایه بیرحمی در حق مردم بیرون از دین و ریختن خون آنان باشد ، باری اغلب به حال نظام مقدس سودمند است .

۱ . «استرابو» کتاب پنجم . ۲۳۹ . «سوئونیوس» در [کتاب] «زندگانی کالیگولا» (۹) . ۳۵۲ .

از مقایسه خداشناسی و بت پرستی می توان به ملاحظات دیگری رسید که گواه این گفته معروف است که از تباهی بهترین چیزها، بدترین آنها پدید آید .

چون نیروی خداوند بی اندازه برتر از نیروی آدمیزادگان نشان داده شود ، این عقیده اگر چه رویهمرفته درست است ولی همینکه باهر اسهای خرافی درآمیزد ، منش آدمی را به پست ترین پایه تسلیم وزبونی فرومی آورد و صفات راهبانۀ نفس کشی و توبه کاری و فروتنی ورنجبری بردبارانه را همچون تنها خصال پذیرفته در درگاه او ، فرامی نماید . ولی هنگامی که نیروی ایزدان فقط اندکی برتر از آدمیزادگان پنداشته شود و بسیاری از ایشان از همان پایه پست آدمیان برخاسته باشند ، در مناجات خویش با آنان آسوده ایم و حتی گاه بی آنکه مرتکب کفر شویم ، در پی همچشمی با آنان یا تقلید از آنان برمی آئیم . کوشش وزنده دلی و دلیری و برمنشی و آزادی دوستی و همه فضائلی که ملتی را بزرگ می گرداند ، از همینجا برمی خیزد .

قهرمانان روزگاران کفر درست برابر قدیسان کلیسای مسیح و درویشان مقدس اسلامند. اکنون دو مینیک (۱) و فرانسیس (۲) و آنتونی (۳) و بندیکت (۴) جای هر کول و تزه و هکتور (۵) و رومولوس (۶) را گرفته‌اند (۷). اکنون به جای نابود کردن غولان و چیره شدن برستمکاران و پاس داشتن از میهن، ریاضت و روزه و ترس و خاکساری و تسلیم چاکرانه و فرمانبرداری بنده وار، راههای دستیابی بر مفاخر آسمانی در میان آدمیزادگان شده است.

یکی از انگیزه‌های بزرگ اسکندر پارسا در جنگاوریهایش، رقابت او با هر کول و با کوس بود که وی به حق دعوی برتری برایشان را داشت.^۱ «برازیداس» (۸)، آن اسپارتی جوانمرد و گرانمایه، چون در نبرد کشته شد، ساکنان آمفی پولیس (۹) که در سایه حمایت او ایمن مانده بودند، وی را افتخارهای قهرمانی بخشیدند.^۲ به طور کلی، همه بنیادگذاران کشورها و مهاجرنشینها در میان یونانیان به دست کسانی که از کوششهای ایشان بهره‌مند شده بودند به این پایه نزدیک به خدائی رسیدند...

همین نکته، ماکیاولی (۱۰) را بر آن داشت تا بگوید که تعالیم دین مسیح (و مراد او مذهب کاتولیک است، زیرا وی مذهب دیگری را نمی‌شناخت) که فقط شکیبائی و بردباری را می‌آموزد، روان آدمیزادگان را درهم شکسته و آنان را آماده بندگی و فرمانبرداری کرده است.^۳ اگر کیفیات دیگری که در اجتماع بشری گوهر و طبع هر دین را

۱. «آریانوس» در چندین جای کتابش (در باره اسکندر) چنین گفته است.

۲. «توسیدید» کتاب هفتم، II.

۳. کتاب Discorsi [تقریرات]، بخش ششم.

معین می کند وجود نداشت ، این گفته بیگمان درست می بود .
 برآزیداس موشی را گرفت و چون جانور او را گزید رهایش کرد
 پس گفت که هیچ چیز حقیرتر از موش نیست ، ولی موش نیز می تواند
 در امان باشد به شرط آنکه فقط به دفاع از خویشتن دلیری کند ^۱ .
 بلارمین باشکیبائی و فروتنی روا می داشت تا كك و جانوران
 گزنده دیگر او را بیزارند . اومی گفت : «ما بهشت را داریم تا پاداش
 رنجهای ما را ببخشد اما این جانوران بیچاره ، جز لذت حال چیزی
 ندارند ^۲ » .

چنین است فرق میان پند دلاوریونانی و قدیس کاتولیک .

۱ . «پلوتارک» [کتاب] Apophthegma «پندها»
 ۲ . «بیل» (۱۲) مقاله درباره «بلارمین» .

این نیز ملاحظه دیگری است به همین مقصود ، و برهان تازه‌ای
 بر اینکه تباهی بهترین چیزها بدترین آنها را پدید می‌کند . اگر اساطیر
 کفر آمیز کهن را بدانگونه که در آثار شاعران پایدار مانده است ،
 بی‌تعصب بررسی کنیم آنان را به پایه‌ای که در آغاز کار شاید گمان بریم ،
 بیخردانه نمی‌یابیم . کجاست دشواری دریافت اینکه همان نیرو یا اصلی
 که این جهان مادی و آدمیان و جانداران را آفریده نوعی از جانداران
 را پدید آورده است که از خرد بهره‌مندند و گوهری پیراسته‌تر و اختیاری
 بیشتر از دیگران دارند ؟ به آسانی می‌توان تصور کرد که این آفریدگان
 گاه هوسباز و کینه توز و سودا زده و شهوت پرست باشند ، و در میان
 ما نیز هیچ امری چون افسار گسیختگی اختیار مطلق نمی‌تواند چنین
 گناهایی را بپرورد . کوتاه سخن آنکه سراسر نظام اساطیری چندان
 طبیعی هست که به احتمال نزدیک به یقین بتواند درجائی و گوشه‌ای از
 حیطه انواع بیشمار اختران وهستیهای که در دل کیهان جای دارند ،
 به راستی صورت عمل به خود گرفته باشد .

عیب‌بزرگی که به افسانه‌های مربوط به خاکدان مامی توان‌گرفت آن است که هیچ‌خرد یا حجت‌درستی، آنها را اثبات نکرده است. روایات کهن که کاهنان و دین‌شناسان اعصار کفر بر سر آنها مصر بودند بنیادی سست دارد و چون گزارش‌های متعدد و متضادی که به دست ما رسیده است همگی دارای اعتبار برابرند محال است که یکی از آنها را بر دیگری رحجان بتوان داد. از این رو مجموع نوشته‌های کاهنان اعصار کفر به چندین مجلد می‌رسید و آرای آنان نیز در خداشناسی، بیشتر شامل داستانهای کهن و رسوم خرافاتی است تا استدلال و محاجه فلسفی.

ولی هر جا خداشناسی اصل اساسی دین عامیانه باشد آن اصل با عقل سلیم چنان سازگار درمی‌آید که فلسفه احتمالاً خود را جزئی از نظام آن می‌کند. و اگر احکام دیگر آن نظام خداشناسی در کتابی مقدس فراهم آید و یا به توسط مقامی حاضر و عیان همچون کاهن اعظم رومیان معین شود استدلالیان اهل نظر، به طبع، همچنان به آن احکام خرسند می‌مانند و نظریه‌ای را که شیوه تربیت پیشین در ذهنشان جایگزین کرده و تا اندازه‌ای منسجم و یکدست است می‌پذیرند. ولی چون بیگمان فریب این ظواهر زود آشکار می‌شود، فلسفه خود را با همنشین تازه به زیر یک یوغ و فرودست تر از آن می‌یابد و به جای آنکه در ضمن همراهی با دین، هر اصلی [از اصول دین را] نظام [عقلی] بخشد پیوسته به خدمت خرافات پیچانده می‌شود. زیرا گذشته از تناقضهای پرهیز ناپذیری که [در هر دین عامیانه] رفع باید شود، به یقین می‌توان گفت که همه مکاتب عامیانه خداشناسی، به ویژه

آنها که مدرسی است ، گوئی میلی به بیهوده گوئی و دو گوئی دارند . اگر خدا شناسی ناقص عقل و عرف عام نباشد ، تعالیم آن نزد ذهن [عامی] آسان و آشنا می نماید. [دین عامیانه] باید ناگزیر مایه شگفتی شود و خود را پراز رازورمز جلوه دهد و جویای تاریکی و ابهام باشد و مزیدان صادقش را که در پی فرصتی هستند تا عقل خویش را از سرکشی باز دارند ، با ایمان به پیچیده ترین مغالطه ها تکیه گاهی برای احساس ثواب بخشد .

در تاریخ کلیسا برهان کافی برای اثبات درستی این اندیشه ها می توان یافت. هنگامی که محاجه ای در می گیرد برخی کسان با قطعیت نتیجه آن را پیشگوئی می کنند و مدعی می شوند که هر رایی که با عقل سلیم ناسازگارتر باشد بیگمان پیروز خواهد شد و لو آنکه صلاح کلی نظام دینی مقتضی چنین فرجامی نباشد . تهمت ارتداد هر چند تا مدتی میان محاجه کنندگان رد و بدل شود سرانجام متوجه صاحبان عقل خواهد شد . ادعای کنند که هر کس بدان پایه آگاه باشد که تعریف آری (۱) و پلاژی (۲) و اراستی (۳) و سوسینی (۴) و سابلی (۵) و اوتیکی (۶) و نسطوری (۷) و یکتا پرستی (۸) و جز آن را علاوه بر [آموزشهای] پروتستان که سرنوشتش نا معلوم است بدانند بر درستی این نظر یقین می یابد . بدینگونه نظامی که در آغاز معقول و حکیمانه است سرانجام به صرف داشتن چنین آغازی ، بیهوده و بیخردانه می گردد .

اگر بخواهیم راه پیشرفت دین قشری را با پندهای سستی از اینگونه ببندیم که یک چیز نمی تواند به یک زمان هم باشد و هم نباشد و کل بزرگتر از جزء است و جمع دو و سه پنج می شود ، کارمان بدان می ماند

که بخواهیم با بوریا ئی اقیانوس را سد کنیم . آیا زهره آنرا دارید که حجت غیر دینی به ضد آئینهای مقدس دینی بیاورید ؟ [در آن صورت] هیچ تاوانی برای گناه شما کافی نخواهد بود . و همان آتشی که برای مرتدان افروخته شد ، به کار سوزاندن فیلسوفان نیز خواهد آمد .

هر روزه کسانی برمی خوریم که چندان در حق تاریخ شکا کند که می گویند محال است که هرگز قومی به اصول نامعقولی چون آئین خدانشناسان یونانیان و مصریان باستان باور داشته باشد و همانگاه درباره دین چندان جزمی اند که به گمانشان این بیخردیها را در هیچ دین دیگر نتوان یافت.^۱

کمبوجیه (۱) چنین تعصباتی داشت و آپیس (۲) خدای بزرگ مصریان را که به دیده نادیندارانه او چیزی جز گاوی بزرگ و لکه دار نمی آمد، از روی بی حرمتی مسخره می کرد. اما هر دوت به درستی این طعنه را به دیوانگی یا پریشانی واقعی منسوب می دارد: این مورخ می گوید که اگر چنین نبود، کمبوجیه هرگز به هیچ آئین پرستش رسمی اهانت روا نمی داشت. و می افزاید: زیرا که از این دیدگاه هر قوم به آئین خویش خرسند است و می پندارد که بر اقوام دیگر برتری دارد.

۱. مقصود این است که گاه کسانی خرافات مذاهب دیگر را مسخره می کنند ولی از روی تعصب وجود نظائر آن خرافات را در مذهب خود منکر می شوند. مترجم.

باید خستوان شد که کاتولیکان فرقه‌ای بسیار دانایند، و هیچ جماعتی، جز پیروان کلیسای انگلیس (۳) بر تری آنان را در دانش بر پیروان کلیساهای دیگر مسیحی منکر نتواند شد. با این وصف ابن رشد (۴)، عرب نامور که بیگمان از خرافه‌های مصریان آگاهی یافته بود می‌گفت که از همه دینها، بیهوده‌ترین و یاهه‌ترین آن است که پیروانش خدای خویش را پس از آفریدنش بخورند.

به راستی گمان دارم که در سراسر آئین کفر باستان، اندیشه‌ای از اعتقاد به حضور حقیقی [خدا] خنده‌آورترین است زیرا این اندیشه چنان لغو است که درخور هیچگونه بحث نیست. حتی داستانهای مطایبه آمیزی در این باره هست که کاتولیکان خود آنها را اگرچه کفر آمیزند همه بازگومی‌کنند. می‌گویند که روزی کشیشی، از روی اشتباه به جای عشای ربانی، سکه‌ای را که در میان گرده‌های فطیر مقدس (۵) افتاده بود به کسی داد. گیرنده یکچند شکیب کرد تا شاید فطیر به روی زبانش حل شود. اما چون دید که همچنان به حال خود باقی است، آن را برداشت و بر کشیش بانگ زد: «کاش خطا نمی‌کردی و اب (پدر) را به من نمی‌دادی، چون آنقدر سخت است که از گل‌ویم پائین نمی‌رود.»

سرداری نامدار که در مسکو خدمت می‌کرد، چون برای درمان زخم‌هایش به پاریس رفت، ترك جوانی را به نام مصطفی که به اسارت گرفته بود همراه خود برد. برخی از عالمان دین در «سوربن» (که روی-هم‌رفته همچون دراویش قسطنطنیه قشریند) فکر کردند که دریغ است که ترك بیچاره به سبب نادانی به نفرین خداوندی گرفتار شود. پس، از

مصطفی به اصرار خواستند که به دین مسیح بگردد و محض تشویق به او وعده دادند که در این جهان، از می خوب فراوان نصیب خواهد برد و در آن جهان، بهشتی خواهد شد. این وسوسه‌ها قویتر از آن بود که مقاومت بپذیرد، از این رو مصطفی پس از آنکه اصول دین مسیح را فراگرفت حاضر شد که مراسم تعمید در باره او انجام گیرد و عشای ربانی را بخورد (۶). اما کشیش برای «محکم کاری» همچنان به آموزشهای خود ادامه می‌داد و روز بعد را با این پرسش معمولی آغاز کرد که: «به من بگو که چند خدا هست؟» «بندیکت» - زیرا این نام تازه مصطفی بود - پاسخ داد «هیچ». کشیش فریاد زد: «چطور؟ هیچ!» نو آئین صادق پاسخ داد: «آری، هیچ، زیرا تو تا کنون به من می‌گفتی که تنها یک خدا هست. و من او را دیروز خوردم» (۷).

چنین است آئینهای برادران کاتولیک ما. ولی ما به این آئینها چندان خو گرفته‌ایم که از هیچیک از آنها به شکفت نمی‌آئیم. اگرچه شاید در آینده دشوار باشد که پاره‌ای از اقوام را منجاب کرد که آفریدگانی دوبا و آدمیزاده می‌توانسته‌اند به چنین اصولی باور داشته باشند، اما ولو به احتمال یک در هزار همان اقوام در معتقدات خویش، اصلی به همان پایه بیخردانه خواهند داشت و به آن رضایتی مطلق و دینی خواهند داد.

زمانی در پاریس با سفیر تونس در یک مهمانخانه بسر می‌بردم. این سفیر پس از آنکه مدتی را در لندن گذرانده بود، اکنون از راه پاریس به میهن خود بازمی‌گشت. یک روز عالیجناب مغربی را در ایوان دیدم که شیفته منظره کالسکه‌های پرشکوهی شده بود که از خیابان

می گذشت. نوبت عبور چند کشیش کاپوسن (۸) رسید که هرگز در عمر خود ترك ندیده بودند و سفیر نیز اگر چه با جامه های اروپائی آشنا بود ، هرگز چهره خنده آور يك کشیش «کاپوسن» را ندیده بود . و به هیچگونه نمی توان شگفت زدگی اینان را از همدیگر وصف کرد. اگر میان روحانی سفارت و این کشیشان فرانسیسی نیز مشاجره درمی گرفت از همدیگر به همینگونه در شگفت می شدند . بدینسان همه آدمیزادگان خیره به هم می نگرند ، و هرگز به دلشان نمی رسد که دستار افریقایی می تواند به همان اندازه باشلق فرنگی خوب یا بد باشد . شاهزاده «ساله» (۹) درباره «دورویتر» (۱۰) گفت : « مردی بسیار پاکنهادست . دریغا که مسیحی است . »

چنین انگاریم که يك روحانی «سوربنی» از يك کاهن اصل «سائیس» (۱۱) پرسد: «چگونه می توانی تره و پیاز را پرستی؟» کاهن پاسخ می دهد : «اگر ما اینها را می پرستیم ، دست کم آنها را در عین حال نمی خوریم . » روحانی دانشمند می گوید : «اما پرستش گربگان و بوزینگان آئینی بس شگفت است .» (۱۲) مدعی که به همان اندازه او داناست پاسخ می دهد : « اینها نیز به اندازه یادگارها و استخوانهای پوسیده شهیدان شایسته پرستشند .» کاتولیک اصرار می ورزد و می گوید : «آیا شما دیوانه نیستید که بر سر رجحان کلم یاخیاری گلوی یکدیگر را می برید ؟ » کاهن خارج از دین پاسخ می دهد : « آری ، قبول دارم که راست می گوئی به شرط آنکه اقرار کنی که شما بر سر رجحان کتابهای سفسطه آمیزی با هم می ستیزید که ده هزار جلد آنها به اندازه کلمی یا

خیاری نمی‌ارزد. شما دیوانه‌تر از مائید!^۱»

هر ناظر [بیطرفی] باسانی می‌تواند حکم کند (ولی بدبختانه ناظران [بیطرف] اندکند) که اگر برای تأسیس هر فرقه عامیانه‌ای کاری جز رسوا ساختن یاوه‌گوئیهای فرقه مخالف لازم نباشد، هر کس که به خرافه‌ای باور داشته باشد می‌تواند برهانی قاطع برای دل‌بستگی کور-کورانه و تعصب‌آمیز خویش به آئینی که در آن پرورش یافته است بیاورد. اما بی‌داشتن آنچنان آگاهی پهن‌آوری که بتواند اساس یقین قرار گیرد (و یا شاید نداشتن این یقین بهتر باشد) باز شور و ایمان دینی میان آدمیان کم نمی‌آید. «دیود و روس سیکولوس» نمونه عبرت‌آوری را در این باره نقل می‌کند که خود شاهد آن بوده است. هنگامی که مصر زیر حکومت هراس‌انگیزترین فرمانروایان رومی بصری برد، چون یکی از سربازان لژیون رومی، ندانسته گربه‌ای را کشت و این وهنی گناهکارانه به مقدسات مصریان بود، همه مردم باخشمی گران بر سرش ریختند و پایمردیهای شهریار [مصری] نیز نتوانست او را رهائی بخشد. من مجاب شده‌ام که سناو

۱. شکفت آورست که دین مصریان، با آنکه بسیار بیخردانه است، می‌بایست چندان همانند دین یهود باشد که نویسندگان کهن، حتی بزرگترین نوابغ ایشان، از درک هر گونه فرقی میان آنها ناتوان بمانند. زیرا گفته‌ام است که تاستیوس و سوئونیوس هر دو در اشاره به آن حکم سنا در زمان تیبریوس که به موجب آن همه گروندگان تازه‌ادیان مصری و یهودی از روم بیرون رانده شدند، آشکارا این دو دین را یکسان می‌شمرند و چنین می‌نماید که آن حکم نیز برای پندار استوار بوده است. «همچنین بحثی درباره بیرون راندن [پیروان] آئینهای دین مصری و یهودی انجام گرفت و سنا فرمانی گذراند که چهار هزار تن از آزاد مردانی که به سنا لازم رسیده‌اند و به آن خرافه [مصری و یهودی] آلوده شده‌اند به «ساردنی»

مردم روم در آن هنگام در باره ایزدان خویش تا این پایه حساس نبوده‌اند. آنان به صداقت تمام اندکی پس از آن زمان «او گوست» را جایی در کوشکهای آسمان بخشیدند و اگر باز او می‌خواست چه بسا همه خدایان را در بهشت برای خشنودی او از پایگاه خود برمی‌انداختند. «هوراس» می‌گوید: «او گوست، خدائی حاضر به شمار خواهد رفت، (۱۳)» این نکته‌ای بسیار مهم است: و در میان اقوام دیگر و زمانهای دیگر چنین وضعی را همه با خونسردی پذیره نشده‌اند. «تولی» (۱۴) می‌گوید که بر رغم قداست دین ما، هیچ جرمی رایج تر از توهین به

→

گسیل شوند تا راهزنان آنجا را به جای خود نشانند. اگر اینان بر اثر آب و هوای ناسالم از میان می‌رفتند نابودیشان زیان بزرگی نمی‌بود. دیگر پیروان [دینهای مصری و یهودی] می‌بایست ایتالیا را ترک کنند مگر آنکه پیش از روز معینی آئینهای کفر آمیز خود را فرو گذارند. «تاستیوس» رویدادنامه، کتاب دوم، بخش ۸۵. «وی آئینهای بیگانه دینی و از آن میان آئینهای مصری و یهودی را برانداخت و گرفتاران به خرافات آنها را واداشت تا جامه‌های دینی و همه افزارهای مقدس خویش را بسوزانند.»

«سوئونیوس» زندگی تیبریوس امپراطور، بخش ۳۶. این کافران فرزانه چون امور را به وجه کلی می‌نگریستند و گوهر و روح دو دین [مصری و یهودی] را یکسان می‌پنداشتند، اختلاف میان احکام آنها را سبکتر از آن می‌دانستند که در خور اعتنا باشد.

۱. هنگامی که لوئی چهاردهم کار پاسداری از انجمن یسوعیان کلرمون Clermont را به عهده گرفت، آن انجمن فرمان داد تا صلیبی را که برفراز در انجمن بوده بردارند و به جایش نشانه خانوادگی شاه را گذارند و از آنجا این گفته کنایه آمیز بر سر زبانها افتاد:

«انجمن نشانه مسیح» را از اینجا برداشت و نشانه شاه را به جایش گذاشت، يك انجمن گناهکار خدای دیگری نمی‌شناسد.

مقدسات نیست^۱؛ اما آیا هرگز شنیده‌اید که يك مصري حرمت پرستشگاه
گر به‌ای يالك لکی یا تمساحی را شکسته باشد؟
همین نویسنده در جای دیگر می‌گوید که برای مصری هیچ
شکنجه‌ای گرانتر از آن نیست که لك لك یا افعی یا گربه یا سنگ یا تمساحی
را آزار رساند^۲. از این رو سخن «در ایدن» (۱۵) عین صواب است که
می‌گوید:

خدایشان از هر تبار که باشد ،

از چوب و سنگ یا تخمه ساده دیگر ،

چا کرانش در دفاع از وی چندان گستاخند ،

که گوئی از زر ناب زاده است .

ماده‌ای که اصل و منشأ و خدا پنداشته می‌شود هر چه پست‌تر و
تنک‌تر باشد ، چه بسا در دل پرستندگان فریفته خویش ، مهر و ایمانی
بیشتر برانگیزد . این فریفتگان از آئین شرم آور خود دلشادند . و اگر به
پاس خاطر خدای خویش همه طعنه‌ها و سرزنشهای دشمنان او را [در
حق خود] به‌جان می‌پذیرند ، این را نزد خدای خود فضیلتی می‌شمارند .
ده هزار صلیبی زیر درفشهای مقدس آماده خدمت سپاهی می‌شوند و
حتی آشکارا به آن بخشها از [آموزشهای] دین خود که به دیده
دشمنانشان سخت نکوهیده است می‌بالند .

می‌پذیرم که در دستگاه حکمت دینی مصریان مشکلی هست ، و
راستی را کمتر نظام حکمت دینی یکسره از اشکال تهی است . از شیوه

۱ . [کتاب] «در طبیعت ایزدان» ، بخش يك ، ۲۹

۲ . [کتاب] «اندیشه‌هایی در توسکولوم» ، بخش ۵ ، ۲۷ «ابسالوم و اکتوفل»

توالد در میان گربگان چنین پیدا است که زادگان يك جفت گربه به مدت پنجاه سال کشوری را پر می کنند، و اگر باز از احترام دین بهره مند باشند، در ظرف بیست سال دیگر نه فقط در مصر، شماره ایزدان بیشتر از آدمیان خواهد شد. که به قول «پترونیوس» گفته ای است که در ایتالیا راست در می آید. بلکه ایزدان سرانجام آدمیان را از گرسنگی خواهند کشت و برای خود نه کاهنی به جا خواهند گذاشت و نه پرستنده ای. از این رو محتمل است که این قوم خردمند که در احتیاط و درست رفتاری نامورترین قوم روزگار باستان بوده است، با پیش بینی چنین فرجامی پرخطر، آئین پرستش خود را سراسر مختص ایزدان بزرگسال کرده اند و بی وسواس و آزار وجدان، تخمهای مقدس و خدا بچگان شیر خوار را از میان برده اند. بدینگونه رسم قربانی کردن اصول دینی در راه مصالح دنیوی، به هیچگونه نباید بدعت روزگاران اخیر به شمار آید.

«وارو»ی (۱۶) دانا و فیلسوف، در بحث دین مدعی است که رایی خلاف احتمالات و بدیهیات نمی آورد. او تا این اندازه عاقل و میانه رو بوده است.

اما «اگوستن» (۱۷) شوریده سر و متعصب، رومی نجیب را به سبب شکاکیت و احتیاطش ناسزا می گوید و خود از برترین پایه اعتقاد و یقین دم می زند^۱. باری يك شاعر ملحد که با آن قدیس همزمان بوده است اصول دینی او را چندان سبست می داند که می گوید حتی کودکان ساده دل را به آنها پای بند نتوان کرد^۲.

۱. [کتاب] «شهر خدا» جلد نخست، بخش ۱۷۰۳.

۲. «کلودیوس روتیلیوس نوماسیانوس» Claudii Rutilii Numitiani

کتاب يك، بخش نخست، ۳۹۴.

در حالی که خطاچنین رایج باشد، شگفت آور است که همه کس را جزمی و متعصب بیابیم، و تعصب بیشتر به تناسب با خطا روبه فزونی می رود. اسپارتی (۱۸) می گوید :

«یهودیان در آن زمان سر به شورش برداشتند زیرا آنان را از ختنه کردن باز داشته بودند^۱». اگر هرگز قومی یا روزگاری می بود که در میان آن قوم و در آن روزگار دین رسمی اعتبار خویش را نزد همگان از دست می داد، شاید بتوان گفت که آن قوم، رومی و آن روزگار، روزگار سیسرو بود که در آن کفر آشکارا بر مسند حکومت می نشست و «سیسرو» نیز در گفتار و کردار خویش نامدارترین مدافع آن به شمار می رفت. با این وصف ظاهراً هر اندازه آن رادمرد در نوشته ها و یا گفته گویای فیلسوفانه اش از شکاکیت دم می زد، در رفتار عادی خود را از نسبت دهریت و کیفر بر کنار می داشت. حتی نزد خانواده و همسرش «ترنسیا» که سخت معتمدوی بود، می کوشید خود را دینداری پرهیزگار فرانماید. و از او نامه ای خطاب به زنش به جا مانده است که در آن به جد از «ترنسیا، می خواهد تا به پاس بازیافتن تندرستی خویش، به آپولو (۲۰) و سقلا بیوس (۲۱) قربانی و پیشکش کند^۲».

«یومی» در ایمان خویش صمیم تر بود و همواره در سر اسر جنگهای داخلی، شگونها و خوابها و پیشگوئیها را حرمت فراوان می گذاشت^۳. ذهن «اوگوست» به همه گونه خرافه آلوده بود. همانگونه که در باره میلتون روایتی هست که نبوغ شعری او هیچگاه در فصل بهار آسان و

۱. [در کتاب] «زندگی هدریان» ۱۴.

۲. کتاب چهاردهم، یادداشت ۷.

۳. «سوئونیوس» «اگوستوس» بخشهای ۹۲، ۹۱، ۹۰. «پلینی»، کتاب دوم، بخش ۵.

فراوان بر نمی‌داد «او گوست» نیز می‌گفت که نبوغ او در خواب دیدن در آن فصل به اندازه فصول دیگر سال کامل و شایسته اعتماد نیست. آن امپراتور بزرگ و توانا چون روزی خواست کفشهایش را عوض کند و به سهو کفش پای راست را به پای چپ کرد، سخت پریشان شد، کوتاه سخن آنکه شك نمی‌توان داشت که خرافات رسمی روزگار باستان به همان اندازه دین [های] امروز پیرو داشته و نفوذشان به همین اندازه، در عامه نفوذ می‌کرده اگرچه بدینسان عظیم نبوده است و مردم به همین اندازه به آن رضایت می‌دادند، اگرچه رضایت ایشان به ظاهر چنین استوار و دقیق و جازم نمی‌نمود.

می‌توان گفت که بر رغم شیوه جزمی و پرتکلف انواع خرافه، ایمان عامه دینداران در همه روزگاران بیشتر ظاهری است تا باطنی و کمتر به آن پایه از عقیده و ایقان استوار که در امور عادی زندگی حاکم بر ماست می‌رسد. آدمیان پروای آن راندارند که حتی در دل خویش به شك خود در باره چنین موضوعاتی اقرار کنند. آنان ایمان بی‌چون و چرا را ثواب می‌شمارند و کفر باطن را در لباس محکم‌ترین تأکیدها و سخت‌ترین تعصبات نزد خود پنهان می‌دارند. ولی طبیعت سرسخت‌تر از کوششهایشان است و روانمی‌دازد که روشنائی بی‌توان و لرزانی که در آن نواحی تاریک [ذهنشان] پدید می‌آید با تأثیرات شعور و تجربه انسان برابری کند. سیر عادی کردار آدمیان، فریب گفتارشان را رسوایی کند. و نشان می‌دهد که رضایت آنان در این موضوعات [حاصل] کوشش خارق‌العاده ذهن میان شك و یقین است، ولی کوششی که به شك نزدیکتر است تا به یقین.

با آنکه ذهن انسان، بنیادی چنین سست و ناپایدار دارد، هنوز در زمان ما بسیاری کسان میل دارند که همیشه [برخی اصول را] به زور پتک و میخ در آن فرو کنند و با این وصف نمی‌توانند اصول دینی را در آن به نحوی پایدار منقش سازند. و این ملاحظه به مراتب دربارهٔ روزگار کهن که آئینهای مقدس در قیاس با مذاهب کنونی پاسداران کمتری داشته درست‌تر بوده است. غریب نیست که در آن روزگاران ظواهر کارهای مردم باهم ناسازگار می‌نموده است و افراد در برخی موارد به ظاهر کافرانی مصمم بنظر می‌آمدند، بی‌آنکه در واقع امر چنین باشند، یا دست کم بی‌آنکه دربارهٔ آن موارد خاص، عقیده‌ای آگاهانه داشته باشند.

علت دیگری که دین کهن را سست‌تر از دین امروزی می‌کرد آن بود که دین کهن بر سنت تکیه داشت و دین امروزی بر کتابهای مقدس (۲۲) استوار است. و سنت در ادیان پیشین فرو پیچیده و متناقص و در موارد بسیار مشکوک بود و بدین سبب خلاصه کردن آن در میزان وقاعده‌ای مشخص یا بیرون کشیدن مبانی مسلم ایمان از آن امکان نداشت. داستانهای مربوط به ایزدان، همچون افسانه‌های مربوط «پاپان» بیشمار بود، و اگرچه هر کس کم و بیش بخشی از این داستانها را باور داشت لیکن کسی نمی‌توانست همهٔ آنها را باور کند یا بداند. و در عین حال همگان می‌بایست پذیرفته باشند که هیچ بخشی از این داستانها بنیادی استوارتر از بخشهای دیگر ندارد. سنتهای شهرها و اقوام گوناگون در غالب موارد باهم تضاد آشکار داشت بی‌آنکه دلیلی برای ترجیح یکی بر دیگری وجود داشته باشد. چون داستانها بیشمار بود و سنت دربارهٔ آنها به هیچ وجه حکم قطعی نمی‌داد، تمایز اصول دین از آن افسانه‌های مسست و مشکوک

ممکن نبود ، بدین سبب اگر کسی در ادیان باستان به ژرفی می نگریست و آنها را جزء بجزء می کاوید در فرجام کار ، آنها را پوچ می یافت . هیچگونه قواعد و اصول مسلم آنها را ثابت نمی کرد. و اگر چه این امر آدمیان را از ایمانی چنین نامعقول روگردان نمی کرد - مگر آدمیان در کدام روزگار معقول بوده اند؟- باری ایشان را و امی داشت تا در معتقداتشان دودل تر و سست تر شوند و حتی در طبع برخی از مردمان عادات و عقایدی القاء می کرد که به ظاهر کفر مسلم می نمود .

و بر این سخن می توان افزود که افسانه های کفر [زمان باستان] همه در نفس خود روشن و آسان و نزدیک به ذهن بود و در آنها از دیوان یا گوگرد گداخته یا هر چیزی که مردم را بهراساند نشانی نبود. چه کس می توانست بردلداد گیهای مارس و ونوس و یا خوشگذرانیهای عشقبازانه «ژوپیترا» و «پان» (۲۳) بیندیشد و لبخند نزند؟ از این لحاظ، [دین باستان] به راستی دینی شاعرانه بود ، اگر چه بیش از آن سخیف بود که در شمار انواع جدی شعر در آید . می بینیم که شاعران امروزین از شیوه آن تقلید می کنند، ولی اینان از خدایانی که خود افسانه ای می پندارند به همان اندازه هرزه و بی آرم سخن می گویند که پیشینیانی که آن خدایان را همچون هستیهای راستین می پرستیدند .

این استنتاج به هیچ رو روانیست که چون دینی بر اندیشه های قومی اثری ژرف ننهاده است، پس می بایست از سوی همه مردم صاحب شعور به نحو قطعی رد شده و اصول مخالف آن، به رغم تعصباتی که شیوه تربیت در اذهان مردم القاء کرده است ، به یاری حجت و دلیل ، عمومیت یافته باشد . درست نمی دانم ، ولی شاید عکس این استنتاج درست باشد.

هرچه ظاهر يك نوع خرافه ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر باشد، تأثیر آن در برانگیختن اندوه و بیزاری مردمان یا واداشتن ایشان به پژوهش‌دربنیاد واصل آن کمتر است. درعین حال پیداست که فرمانروایی همهٔ دینها بر فهم [آدمی] لرزان و ناستوار و بسته به چگونگی سرشت هر کس و نیز رویدادهایی است که پندار او را به هیجان آورد. تفاوت [گذشته و حال] فقط در مراتب است. پیشینیان در گفتار خود به تناوب کفر و خرافه می‌گفتند^۱ و امروزیان نیز چنین می‌کنند، اگرچه شاید در بیان خود محتاط‌تر باشند. «لوسیان» آشکارا می‌گوید که هر کس که به افسانه‌های خنده‌آور باستان باور نداشت، مردم او را کافر و گناهکار می‌شمردند^۲. اگر عامهٔ هم میهنان و همزمانان «لوسیان» به دین باستان عقیده نمی‌داشتند، پس آن

۱ - این عبارت «تاستیوس» را بخوانید که در خوردقت است: «گذشته از تصادفهای گوناگون که ذاتی کارهای آدمی است، مادر آسمان و زمین چیزهای شکفت خواهیم دید و بیم رسانیهای آذرخش و پیشگویانی رویدادهای شادی بخش یا آندوهزا و تاریک یا روشن آینده را خواهیم شنید. زیرا مصیبتهای سهمگین یا علائم و آثار بر مردم روم آشکار کرده است که ایزدان، نه بر تیمار داشت ما، بلکه بر کینه‌توزی با ما دل نهاده‌اند.» «تاریخ» کتاب نخست، بخش ۳.

ستیزه «اوگوستوس» با «نپتون» از همینگونه است. مگر آن امپراتور «نپتون» را وجودی حقیقی و فرمانروا بردریا نمی‌پنداشت و از این رو به او خشم نگرفته بود؟ و اگر چنین باور می‌داشت، این چه دیوانگی بود که می‌خواست آن ایزد را بیشتر بشوړاند؟ همین نکته را در بارهٔ فریاد خشم آمیز «کوئینتی لیان» (۲۴) پس از شنیدن خبر مرگ کودکان خود می‌توان گفت. کتاب ششم، پوش گفتار.

۲ - کتاب Philopseudes (دوستار دروغ) ۳.

نویسنده شیرین سخن از چه روقریحه و ذوق هزل خویش را همه به فرمان دین ملی بکار انداخته بود؟

لیوی (۲۵) از بی باوری زمان خود به همان آشکاری و بی پیرایگی گواهی می دهد^۱ که هر دانشمند ربانی روزگار ما ، اما او آن بی باوری را به همین شدت می نکوهید. و چگونه می توان مدعی شد که اگر خرافه‌ای مردی چنان هوشیار را می فریفت، نمی توانست خود را بر عامه مردمان نیز تحمیل کند؟

رواقیان صفت‌های پر شکوه و حتی کفر آمیز به حکیم خویش نسبت می دادند [ومی گفتند]، که تنها او توانگر و آزاد و شهریار و باخدایان جاودان برابر است. [ولی] فراموش می کردند که بیفزایند که او در فرزاندگی و فهم کمتر از پیرزنی است. زیرا بیگمان هیچ چیز نکوهش پذیرتر از احساس‌های آن فرقه در باره موضوع‌های دینی نتواند بود، چون [رواقیان] به جذبات‌های عامیانه همدستان بودند که اگر کلاغی از سوی چپ صدا بر آورد، شگون دارد ولی اگر زاغی از همان سو صدایی بر آورد آن را به فال بد باید گرفت. «پانسیوس» (۲۶) در میان یونانیان تنها واقی بود که کم و بیش در باره تفألها و پیشگوئیها شك می کرد^۲. مارکوس آنتونیوس (۲۷) [مارك آنتونی] می گوید که خود در خواب از خدایان پنندهای بسیار می شنید^۳. اپیکتیت (۲۸) مردمان را از اعتنا به زبان زاغان و کلاغان بر حذر می —

۱ . کتاب دهم ، بخش ۴۰ .

۲ . سیسرو [در کتاب] «در پیشگوئی» ، جلد نخست ، بخش‌های ۳ و ۷ .

۳ کتاب ۱ ، موضوع ۱۷ .

دارد^۱، امانه از آن رو که حقیقت رانمی گویند بلکه بدین سبب که به جز اعدام ما یا مصادره اموالمان چیزی را پیشگویی نتوانند کرد و اینها به گفته او اموری هستند که به هیچگونه در حیطه اختیار مادر نمی آیند. بدینگونه رواقیان بر خرافه‌ای دینی جذبه‌ای فلسفی می‌افزایند. آنان که همه نیروی فکری خود را بر سر اخلاقیات گرد آورده بودند در زمینه دین سست آمدند^۲.

افلاطون^۳ از زبان سقراط تأیید می‌کند که تهمت کفر را از آن رو بر او بستند که داستان اخته شدن « اورانوس » به دست پسرش « ساتورن » (۲۹) و بر افتادن « ساتورن » از تخت شاهی به دست « ژوپتر » را باور نمی‌داشت. و با این وصف در یکی از همپرسه (Dialogue) های بعدی^۴ سقراط اعتراف می‌کند که آئین نیستی پذیری روان، عقیده مکتسب مردم بود. آیا در اینجا تناقضی هست؟ بیگمان هست: ولی تناقض نه در گفته افلاطون، بلکه در اذهان خود مردم است که اصول دینیشان، بطور کلی اجزاء ناساز و ناهماهنگ دارد خاصه در زمانه‌ای که خرافه ایشان را چنین آسان خرسند می‌کرد^۵.

۱ . Encheiridion ، موضوع ۱۷ .

۲ . می‌پذیرم که رواقیان به دین رسمی اعتقاد کامل نداشتند، اما از این نمونه‌هایی [که بر مردم] می‌توان دید که راهی دراز سوی این اعتقاد پیموده بودند، و مردم نیز بیگمان بر سر دین جان می‌باختند

۳ . [در رساله] اوتیفرون Euthyphro .

۴ . [در رساله] فدون Phaedo .

۵ . رفتار گزنفون ، بدانگونه که خود بازمی‌گوید ، برهانی انکارناپذیر بر ساده

همین سیسرو که نزد خانواده‌اش، خویشتن را دینداری پرهیزگار می‌نمود در دادگاه پروای آن ندارد که عقیده به جهانی دیگر را افسانه‌ای

→

دلی عامه مردمان در آن روزگاران و نیز بر ناهاهنکیهای عقاید آدمیزادگان در موضوعات دینی در همه زمانهاست. آن سردار وفیلسوف بزرگ و شاگردسقراط، که درباره یکی از ایزدان پیراسته‌ترین احساسها را بیان می‌کرد همه نشانه‌های زیرین را از خرافه مبتذل روزگار باستان به دست داده است.

او به اندرز سقراط، پیش از بیوستن به لشکرکشی کورش از هاتف دلف اندرز می‌خواهد. کتاب «در لشکرکشی» جلد سوم. ص ۲۹۴ چاپ Leunci و پس از گرفتار شدن سرداران خوابی می‌بیند که آن را بسیار مهم ولی مبهم می‌پندارند. همان کتاب، صفحه ۲۹۵. او و همه سپاهیان عطسه را بسیار پرشگون می‌دانند. همان کتاب ص ۳۰۵ هنگامی که به رود سنتریان Centrites می‌رسد خوابی دیگر می‌بیند که سردار همکارش کیروزفوس Chirosophus نیز آن را مهم می‌داند. همان کتاب جلد ۴، ص ۳۲۳ یونانیان هنگامیکه از باد شمال سرما می‌خورند، به آن قربانی نیاز می‌کنند. و تاریخ نویس ما گواهی می‌دهد که سرما خوردگی ایشان بیدرنگ رفع می‌شود. همان کتاب ص ۳۲۹ گزنفون پیش از آنکه بر تشکیل جوامع [یونانی در سرزمینهای بیگانه] تصمیم گیرد در نهان اندرونه قربانیان را به تفأل وامی‌بیند. کتاب پنجم ص ۳۵۹. خود فالگیری بسیار ماهر بود. همان کتاب ص ۳۶۱. مصمم می‌شود که فرماندهی سپاه را که به او پیشنهاد می‌شود نپذیرد. کتاب پنجم ص ۲۷۳. کلئاندر Cleander اسپارتی نیز به همین دلیل فرماندهی سپاه را رد می‌کند اگرچه بسیار خواهان پذیرفتن آن است. همان کتاب ص ۳۹۲. گزنفون از خوابی کهن و گزارش آن یاد می‌کند که نخستین بار به هنگام پیوستنش به سپاه کورش دیده است. ص ۳۷۳. همچنین از جای فروشدن هر کول به دوزخ آنچنان که خود می‌پندارد خبر می‌دهد و می‌گوید که نشانه‌های آن هنوز برجاست همان کتاب ص ۳۷۵. روا می‌دارد که سپاهیان از گرسنگی با مرگ دست به گریبان شوند، اما آنان را برخلاف حکم فال به کارزار نبرد، همان کتاب ص ۸۳-۲۸۲. دوستش اقلیدس فالگیر باور نمی‌کند که او از لشکر کشیهایش پولی به غنیمت نیاورده است تا آنکه خود پس از آنکه قربانی نیاز می‌کند مطلب را آشکارا

←

خنده آور بخواند کسی به آن اعتنا نتواند کرد^۱.

«سالوست» (۳۰) نقل می‌کند^۲ که قیصر در جلسه همگانی «سنا»

نیز همینگونه سخن می‌گفت^۳. اما این نکته که چنین آزادی‌هایی نشانه بیدینی



از بررسی اندرونه جانور قربانی درمی‌یابد. کتاب هفتم ص ۴۲۵. هنگامی که طرحی در بهره برداری از کانها برای افزایش درآمد آتنیان پیشنهاد می‌کند، به آنان اندرز می‌دهد که نخست از هاتف رأی جویند. کتاب «درآمدهای آتن» ص ۳۹۲. اینکه همه این اعتقادات نمایشی فریبکارانه نبوده است که به کار مقصود سیاسی خاصی آید هم از واقعیات آشکار می‌شود و هم از خصوصیت آن عصر، یعنی زمانه‌ای که دورویی و ریاکم سود بود، یا اصلاً سودی نداشت. وانگهی «گزنفون» آنچه‌آنکه از کتابش به نام «یادآوردها» *Memorabilia* برمی‌آید. در آن روزگاران نوعی ملحد به شمار می‌رفت و حال آنکه مرد سیاست پیشه هرگز [آشکارا] اهل الحاد نیست. به همین دلیل من بر آنم که «نیوتون» و «لاک» و «کلارک» (۳۴) و دیگران چون از پیروان «آری» (۳۵) یا «سوسینی» (۳۶) بوده‌اند، در اظهار ایمان خود، یکرنگ و بی‌ریا بودند. و من همیشه این حجت را در رد دعوی آن آزاداندیشان دینی آورده‌ام که به اصرار این فیلسوفان را ریاکار دانسته‌اند و خلاف آن را ممکن نشمرده‌اند.

۱. [رساله] «بر ضد کلئونیوس» *Cluentio* بخش ۶۱.

۲. [کتاب] «داستان توطئه کانیلینه» ، ۵۱.

۳. «سیسرو» (در کتاب «اندیشه‌هایی در توسکولوم» *Tusculum* جلد یک، بخش ۵ و ۶) و «سنگ» (در «اخلاق نامه» ، ۲۴) همچون «ژونال» (۳۷) *Juvenal* («هزلیات» ۲ - ۱۴۹) بر آنند که هیچ پسرک یا پسر زنی سبک مغزتر از آنکس نیست که سخن شاعران را در پیش بینی آینده باور دارد. پس چرا «لوکرس» استاد خویش را به پاس رها کردن ما از اینهمه هراس چنین می‌ستاید؟ شاید همه آدمیان در آن هنگام، در منش به کردار «سفالوس» *Cephalus* در [نوشته‌های] افلاطون بوده‌اند («جمهوریت» کتاب ۱ ، ۳۳۰) که چون جوان بود. بر این داستانها می‌خندید اما همینکه پیرو ناتوان شد، به درستی آنها ایمان آورد. می‌توان گفت که چنین چیزی حتی در زمان ما خارق‌العاده نیست.

کلی و همگانی مردمان نبود، آشکارتر از آن است که انکار بردارد، اگرچه بخشهایی از [آموزش] دین ملی بر اندیشه‌های آدمیان حکومتی استوار نداشت، ولی حکومت بخشهای دیگر بر آنها استوارتر بود. و کار بزرگ فیلسوفان شکاک نشان دادن این معنی بود که این بخشها همچون آن بخشها بی بنیاد است. این است هنر «کوتا» (۳۱) در همپرسه‌های او در باره طبیعت خدایان. وی سراسر آموزشهای اساطیر را رد می‌کند [بدینگونه که] معتقدان متعصب آنها را، به تدریج از داستانهایی که اهمیت بیشتر داشتند و همگان آنها را باور می‌کردند به داستانهایی هزل آمیزتر ره می‌نمود که همه کس بر آنها می‌خندید: از ایزدان به الهه‌ها و از الهه‌ها به پریان و از پریان به ساتوران (۳۲) و آهو برگان. استاد او «کارنثاد» (۳۳) همین شیوه را در استدلال بکار بسته بود.

روینهمرفته، میان دین کهن و افسانه‌ای و دین منظم و کتابی دو اختلاف بزرگ و نمایان است: دین کهن اغلب منطقی‌تر است چون تنها از داستانهایی بشمار فراهم می‌آید که اگرچه بی پایه است ولی متضمن هیچگونه بیمعنایی یا تناقض آشکاری نیست و بردل آدمیان چنان خوش و آسان می‌نشیند که اگرچه شاید به اندازه [دین منظم] قبول همگانی داشته باشد لیکن خوشبختانه اثرش بر دل بستگیها و فهم [مردمان] چندان عمیق نیست.

۱. سکستوس امپیریکوس (۳۸) «[کتاب]» بر ضد مدیران مدارس Pros

Mathematikos، جلد نهم، ۴۲۹.

تصورهای کفر آمیز از ذات خداوندی در دینهای عامی هر دو گونه

دین آغازین آدمی بیشتر از بیمی پریشانگر دربارهٔ روایدهای آینده برمی خیزد و به آسانی می توان دریافت که چون آدمیان، به جنبه بیمهای گوناگون گرفتار باشند، به طبع، چه اندیشه‌هایی از نیروهای نادیدنی و ناشناخته در دل می پرورند. [در چنین حالی] ناگزیر احساسهای کینه جویی و سختکوشی و درنده خویی و دژکامی از هر گونه در پردهٔ پندار پیدا می شود و برابر و هراسی که دیندار حیرت زده رامی آزارد، می افزاید. ترس همینکه جان [آدمی] را فرو گیرد پندار بی آرام او انگیزه‌های هراس را دوچندان می کند و همانگاه تاریکی ژرف، یابدتر از آن، روشنایی ضعیفی که پیرامون ما را گرفته است اشباح خداوندی را به هراس انگیزترین جلوه‌های تصور پذیر خویش نشان می دهد. و هیچ اندیشه بدخواهی تباهاکارانه ای را به دل نتوان گذراند که چنین پرستندگان هراسناک بی پروا به خدای خویش نبندند.

حال طبیعی دین، اگر از یک دیدگاه نگرسته شود، چنین می نماید. اما از سوی دیگر اگر آن روح بزرگداشت و ستایشی را که

فر آورده این هراسهاست و اینیم، باید چشم آن داریم که آئین دیگری از حکمت الهی پیدا شود. هر خصلت نیکو و هر فضیلتی باید به خداوند منسوب شود، و هیچ مبالغه‌ای حق کمالات او را نتواند گزارد و هر بدعتی که در ستایش او آورده شود بی هیچ گفتگویی در باره واقعیت آن پذیرفته می‌شود و همین نکته که [اینگونه مدیحه‌سرایها] اوصاف پرشکوه‌تری از ذات‌خدایی معبودیا ممدوح ما به ما بازمی‌گویند دلیل بردرستی آنها به‌شمار می‌آید.

پس اینجاست یکی از آن انواع تضاد میان ارکان گوناگون منش آدمی که به ادیان راه می‌یابد. ترس‌های طبیعی ما، خدا را در اندیشه - هایمان اهریمنی و بدخواه می‌نمایاند: [ولی] گرایش به ستایشگری ما را و امی دارد تا خدا را نمودگار فضیلت و نیکخواهی بدانیم. و آثار این دواصل مخالف، بر اندازه چگونگی فهم آدمی فرق می‌کند.

ملتهای درنده‌خو و نادان، چون آفریقائیان و هندوان، و حتی ژاپونیان که از توان و دانش، تصورهای جامعی نتوانند داشت، چه بسا ذاتی را می‌پرستند که خود آنرا تباهاکار و نفرت‌انگیز می‌دانند اگر چه شاید از بازگفتن این داور در باره او نزد همگان یاد پرستشگاهش پرهیز دارند، [زیرا] می‌پندارند که خدا بدگوئی‌هایشان را می‌شنود.

چنین تصورهای خام و نارسایی از ذات خداوندی مدتها در اندیشه بت پرستان پایداری می‌ماند، و به یقین می‌توان گفت که حتی یونانیان نیز نتوانستند خویشتن را یکسره از آنها رها کنند. گزنفون در ستایش سقراط می‌گوید که این حکیم، عقاید عوام را نمی‌پسندید

[زیرا] که مردم ، ایزدان را آگاه از برخی از چیزها و نا آگاه از چیزهای دیگر می پنداشتند : [و حال آنکه] خود بر آن بود که ایزدان از همه چیز ، از کرده ها و گفته ها و حتی اندیشه ها [ی مردم] آگاهند . ولی چون این گونه حکمت بسیار برتر از فهم هم میهنانش بود^۱ ، جای شگفتی نیست اگر آنان به راستی تمام از ایزدانی که در پرستشگاههای خود نیایش می کردند ، در کتابها و گفتگو [های] خویش عیب می گفتند . این نکته سزاوار ملاحظه است که هر دوت خاصه پروایی ندارد که در بسیاری جاها به خدایان نسبت رشك دهد و رشك ، یعنی احساسی که از میان همه احساسها ، بیشتر در خور پستی و خوی اهریمنی است . ولی سرودهای دینی [پیش از مسیح] که در نیایشهای همگانی خوانده می شد به هر حال جز نعت نبود ، حتی آنگاه که کردارهایی که به خدایان نسبت می دادند بسیار ددمنشانه و نفرت آور بود . هنگامیکه « تیموثئوس » (۱) شاعر ، سرودی برای « دیانا » (۲) سرود که در آن همه کارها و صفتهای آن الهه ستمگر و هوسباز را بر می شمرد و سخت می ستود ، یکی از حاضران گفت : « کاش دخترت همچون خدائی شود که می ستایی^۲ . »

ولی آدمیان هر چه خدای خویش را در اندیشه خود بیشتر ستایند ، فقط توان و دانش او را بزرگتر می پندارند نه ذات خدائیش را و هر چه توان و دانش او را بزرگتر پندارند هر اسهایشان ، به طبع ، فزونی

۱ . آنگونه که لوسیوس روایت می کند ، پیشینیان این عقیده را بدعتی شکفت و فلسفی می شمردند که ایزدان نه همان در آسمانها ، بلکه همه جا حاضرند . کتاب

« هر موتیم » Hermotimus و « فرقه ها » De sectis ، ۸۱ .

۲ . « پلوتارک » [کتاب] « در خرافات » ، ۱۰۵ .

می‌گیرد، زیرا می‌اندیشند که هیچگونه نهانکاری ایشان از دیده‌کاو شگر او پوشیده نتواند بود و حتی سویدای دل‌هایشان به دیده او گشاده است. از این رو باید هشیار باشند که هیچگونه اندیشه‌ای را [در] سرزنش و بدگویی [خداوند] آشکار نکنند. [حال ایشان] همه باید آفرینگویی و شیفتگی و بیخویشی باشد. و با اینکه بیمهای جانکاهشان، ایشان را وامی‌دارد تا به خدای خود رفتارهایی را نسبت دهند که اگر از آدمیان سرزند سخت نکوهیدنی است باز باید به ستایش و بزرگداشت آن رفتار در ذاتی که موضوع مناجات‌هایشان است تظاهر کند. بدینگونه با اطمینان می‌توان گفت که دینهای عامی بدانگونه که در اندیشه پیروان بیخرد آنها رواج دارد، نوعی از دیوپرستی است، و هرچه خدایشان در توان و نیرو ستوده‌تر باشد، ناگزیر پایه او در نیکی و نیکخواهی فروتر است، حال نعت‌هایی که پرستندگان حیرت‌زده‌اش به او می‌بندند هرچه خواهد گوباش. واژه‌هایی که بت پرستان به زبان می‌آورند چه بسا دروغ‌آمیز است؛ و عقیده‌های پنهانی ایشان را رسوا می‌کند. اما در میان دینداران، این عین عقیده است که به نوعی دروغ‌آلوده می‌شود و احساس درون را رسوا می‌کند. دل آدمی در نهان از اینگونه رفتار سنگدلانه و کینخواهی آشتی‌ناپذیر بیزار است، اما عقل پروایی جز آن ندارد که این صفات را کامل و ستودنی برشمارد و این نبرد درونی خود مصیبتی دیگر است که جان این قربانیان نگون‌بخت خرافه را پاره‌سازتر می‌کند.

لوسیان می‌گوید^۱، هر جوانی که سرگذشت ایزدان را در [نوشته‌های] هومر یا هزیود بخواند و ببیند که چگونه دسته [بندی] ها و جنگها و

۱. [کتاب] «جادوگری» Necyomantia ، ۳.

بیدادگریها و همخوابی با محارم و زناکاریها و دیگر کارهای خلاف اخلاق ایشان ستوده می‌شود ، بعدها چون به میدان زندگی در آید و دریابد که همان کارهایی را که در آموخته‌های خود از صفات هستیهای برین پنداشته است به فرمان قانون باد افره دارد حیرت می‌کند. این تضاد شاید میان تعاریفات برخی از دینهای بعدی دربارهٔ جوانمردی و نرمخویی و بیطرفی و دادگری از یکسو و تصورات طبیعی خود ما دربارهٔ این معانی از سوی دیگر بیشتر باشد و هرچه جنبه‌های هراس انگیز این ادیان بیشتر فزونی یابد اندیشه‌های گزافه آمیز دربارهٔ ذات خداوندی میان ما رایج‌تر می‌گردد!

۱ . اساطیر کهن ، با کوس را که از خدایان است ، مبدع رقص و [هنر] نمایش می‌نمایاند. در زمان باستان ، نمایشها بخشی از پرستش همگانی در روزهای مقدس بود و بیشتر به هنگام پیدایی بلا و مصیبت برای خرسند کردن ایزدان انجام می‌گرفت . اما خدا پرستان روزگاران بعد آنها را سخت منع کردند ، و یکی از علمای ربانی ، نمایشخانه را رواق دوزخ خوانده است .

ولی برای آنکه نشان دهیم که دین می‌تواند الوهیت را به وجهی زشت‌تر و بدکارانه‌تر از پیشینیان فرا نماید عبارتی دراز از نویسنده‌ای خوش طبع و تیز پندار را نقل می‌کنیم که گمان دشمنی با مسیحیت هرگز در بارهٔ او نبرده‌اند . او شوالیه رمزی (۳) Ramsay است ، نویسنده‌ای که چنان شوقی پسندیده به رعایت اصول دین داشت که حتی عقل او هیچگونه اشکالی در دین نمی‌یافت ، حتی در آئینهایی که آزاد اندیشان از پذیرش آنها بیشتر پرهیز دارند [یعنی] تثلیث و تناسخ و توبه . خصلت انسان دوستی که وی از آن بهره فراوان داشت بر عقیدهٔ مسیحیان به نفرین ابدی آدمیزاد و تقدیر شورید . او خود چنین می‌گوید ، « يك فيلسوف چینی یا هندی اگر دربارهٔ دین مقدس ما از روی تصاویری که آزاد اندیشان نو شیوهٔ ما و یا مجتهدان فریسی مآب همه فرقه‌ها از آن ساخته‌اند داوری کنند چه اندیشه‌های شگفتی که [در بارهٔ دین ما] نخواهد یافت . »

هیچ چیز نمی‌تواند اصول واقعی اخلاقی را در داوری ما راجع به رفتار آدمی پاك نگهدارد. مگر ضرورت مطلق این اصول برای هستی اجتماع. اگر در اندیشه عوام رواست که اصول اخلاقی شهریاران با

→

برطبق عقاید زشت و مبتذل این طعنه زنان بی‌ایمان و دبیرکان ساده دل «خدای یهودیان، موجودی است بس بیرحم و بیدادگر و مفرض و هوسباز. او نزدیک به شش هزار سال پیش مردی وزنی آفرید و آنان را در باغی زیبا در آسیا که اکنون نشانی از آن بازمانده است جای داد. این باغ به همه گونه درخت و چشمه و گل آراسته بود. خداوند به آن مرد وزن رخصت داد تا از همه میوه‌های این باغ زیبا ذوق برگیرند، مگر یکی که در میان آن باغ کاشته شده بود و راز نگهداری ابدی تندرستی و شادمانی و نیز پرمایه کردن نیروهای طبیعی و خردمند کردن ایشان را در خود داشت. ابلیس به تن ماری درآمد و از زن نخستین خواست تا آن میوه حرام را بخورد، و زن شوی خود را نیز بر آن داشت تا چنین کند. خدا برای آنکه این کنجکاو ناچیز و میل به زندگی و دانش را با دافره داده باشد، نه همان پدر و مادر نخستین ما را از بهشت بیرون راند، بلکه همه نوادگان آنان را به سیه‌روزی در زندگی مادی، و بیشتریشان را به دردهای ابدی محکوم کرد، گرچه روان این آدم‌یزادگان بیگناه همان اندازه باروان آدم خویشاوند است که با «نرون»؛ زیرا به گمان یاهو سرایان و افسانه پردازان و اسطوریان، همه روانها پاك به گیتی می‌آیند و همینکه چنین بسته شد به اجسام فانی سرشته می‌شوند خدا برای آنکه فرمان ددمنشانه و بیدادگرانه مربوط به جبر و بی نصیبی ابد از رستگاری را به جای آورد، همه ملتها را در تاریکی و بت پرستی و خرافه، بسی بهره از هر گونه دانش‌رهایی بخش یا هنرهای ستوده رها کرد، مگر يك ملت ویژه را که قوم برگزیده خویش نمود. اما این قوم برگزیده، بیخردترین و ناسپاس‌ترین و سرکش‌ترین و پیمان شکن‌ترین مردمان بود. پس از آنکه خداوند بدینگونه آدم‌یزادگان را نزدیک به چهار هزار سال از رستگاری محروم گذاشت، ناگهان [رأی] دگرگون شد، و گذشته از یهودیان دو ستار اقوام دیگر نیز گشت. آنگاه تنها فرزند خود را به گونه آدمی به جهان فرستاد تا خشم خویش را فرونشاند و

←

آئینهایی که بر رفتار افرادی عادی حاکم است فرق داشته باشد ، پس [رفتار] آن هستیهای برین که صفات و اندیشهها و گوهرشان یکسره



داد خود را بستاند و در راه بخشودگی گناهان [مردمان] بمیرد. ولیکن کمتر ملتی از این رسالت [مسیح] آگاهست ، و اقوام دیگر نیز، اگرچه در نادانی چاره ناپذیری بسر می‌برند همگی نفرین زده‌اند یا امکان بخشودگی ندارند، بخش بیشتر کسانی که از آن [رسالت] آگاهند، فقط پاره‌ای از استنباطات نظری خود را درباره الوهیت و برخی از صور ظاهری پرستش را تغییر داده‌اند. زیرا در موارد دیگر، اخلاق اکثریت مسیحیان ، همچون باقی آدمیزادگان تباه شده است ، و حتی چون از راهنماییهای بیشتر برخوردار بوده‌اند ، گناه ویژه ایشان را گرانتر باید شمرد. همه مسیحیان ، شاید بجز گروهی اندک ، مانند کافران پیش از زمان خود ، برای ابد نفرین شده خواهند ماند و جانبازی بزرگی که برای [رستگاری] ایشان انجام گرفته است به هدر خواهد رفت و خدا از رنجها و زشتکوییهای ایشان لذت ابد خواهد برد، و اگرچه تواناست که به يك فرمان، دل‌های ایشان را [به راه راست] برگرداند ، آدمیزادگان همواره گمراه و رهنمایی ناپذیر خواهند ماند ، زیرا خداوند [خود] هرگز نه آرام شدنی است و نه سازشکار . راست است که اینها همه، خداوند را بیشتر نفرت‌انگیز و بدخواه جانها [ی مردمان] می‌نماید تا دوستار آنها و ستمگری سنگ دل و کینه توز و دیوی ناتوان یا خشمکین جلوه گرمی کند تا پدر همه توان و نیکخواه روانها. با این وصف اینها همه چون رازی سر بسته است. خداوند در رفتار خود دل‌های نهانی و ناشناختنی دارد، و اگرچه بیدادگر و درنده خو می‌نماید، لیکن باید به خلاف این باور داشته باشیم ، زیرا آنچه در ما بیداد و بزه و سنگدلی و سیاهترین بدسرشتی‌هاست ، در او داد و مهر و خوبی برین است. « بدینگونه آزاداندیشان بی ایمان، مسیحیان یهودی مآب و مجتهدان قدری، آئینهای دین مقدس ما را مسخ و بسی حرمت کرده‌اند، گوهر خوبی ، بدی را مشتبه نموده‌اند، هر اس انکیزترین گرایشها را صفات خداوندی شمرده‌اند، و چون آنچه در میان آدمیان زشت‌ترین بزه‌ها شمرده



بر ما ناپیداست چه مایه متفاوت تر خواهد بود؟^۱ Sunt superis
sua jura ایزدان در دادگری، ترازوهایی ویژه خود دارند.

→

شود به نام کمالات به ذات خداوندی بسته‌اند، در الحاد بر کافران پیش از زمان خود پیشی بسته‌اند. کافران بدتر زمانهای پیشین تنها به این بس می‌کردند که همخوابی با مجارم و ریاکاری را حرمت خداوندی بنحشند. اما مجتهدان قدری، از سنکدلی و خشم و شرزگی و کین و سیاهترین گناهان، خدا ساخته‌اند. نگاه کنید به [کتاب] «شوالیه‌رمزی» به نام، اصول فلسفی دین طبیعی و [دین] منزل، بخش دوم، صفحه ۴۵۱.

همین نویسنده در جاهای دیگر به تأکید می‌گوید که عقاید ارمنیان و «مولنییان» (۴) به ظاهر کار را چندان درست نمی‌کند. و چون بدینگونه خود را از همه فرقه‌های مقبول مسیحی بیرون می‌شمارد، ناگزیر می‌شود که عقایدی ویژه خود پیش نهد که نوعی «اریجنیکری» (۵) Origenism است و به هستی پیشین روانهای آدمیان و ستوران هر دو، و رستگاری و دین پذیری همه آدمیان و ستوران و دیوان باور دارد. اما چون این اندیشه تنها ویژه اوست نیازی نداریم که در باره‌اش گفتگو کنیم. من عقاید این نویسنده موشکاف را بسیار شکفت آور یافته‌ام، اما دعوی تأیید درستی آنها را ندارم.

۱ «اوید» [در کتاب] «سخ» Metamorphoses، جلد نهم، ۴۹۹

در اینجا ناگزیر نکته‌ای را یاد آور باید شویم که شاید به دیده آنانکه منش آدمی را پیشنهاد پژوهش خود ساخته‌اند درخور تأمل باشد. گفتگویی نیست که در هر دین، هر اندازه که تعریف لفظی اش از الوهیت لطیف و عالی باشد، باز گروهی بسیار و شاید بیشتر پیروان آن می‌کوشند تا نه از راه فضیلت و اخلاق نیکو، که نزد کاملان تنها شیوه مطلوب است، بلکه با پیروی از آئینهای بیمعنی و سختگیری بیش از اندازه و جذبه و خلسه یا اعتقاد به پندارهای رازناک و بیخردانه، از لطف خداوندی بهره‌مند شوند. در «سدر» (۱) و اسفار پنجگانه تورات فقط بخشهایی انگشت‌شمار از دستوره‌های پرهیزگاری فراهم می‌آید، و می‌توانیم بیگمان باشیم که مردم آن بخشها را کمتر از بخشهای دیگر پاس می‌داشتند و ارجح می‌نهادند. هنگامی که رومیان کهن به طاعون دچار می‌شدند هرگز رنجهای خود را فراز آورده گناهان خویش نمی‌پنداشتند و یا در اندیشه توبه و کفاره نمی‌افتادند. هرگز نمی‌اندیشیدند که سردهسته دزدان جهانند که با آزمندی و فزون‌خواهی خود، سراسر کره زمین را به ویرانی کشانده‌اند و ملتهای

توانگر را به خاک نیازمندی و در یوزگی نشانده‌اند. [بلکه] فقط فرمانروایی خود گامه برمی‌گزیدند تا میخی را بردری بکوبد و می‌پنداشتند که با این چاره، ایزد خشمناک خویش را آرام می‌کنند.

در «اجین» (۲) [پیروان] یکی از فرقه‌ها دسیسه کردند و به خیانت و درنده‌خویی هفت‌صد تن از هم‌میهنان خود را کشتند و کار را در توحش به جایی رساندند که دستهای پناهنده نگونبختی را که به پرستشگاه گریخته و درهای آن را گرفته بود بردیدند و پس از آنکه از حریم پرستشگاه بیرونش بردند، بیدرنگ او را کشتند. هرودوت می‌گوید: «آنان با این تباهاکاری (ونه با آدمکشیهای درنده‌خویانه بشمار دیگر خود) خدایان را آزرده و دست به گناهی کفاره ناپذیر آلودند.»

اگر به فرض محال چنین پنداریم که دینی عامیانه پیدا می‌شد که در آن آشکارا می‌گفتند که هیچ چیز جز پرهیزگاری نمی‌تواند مایه خرسندی خداوند شود و اگر گروهی از پیشوایان دین را می‌گماشتند تا از راه موعظه روزانه خود و به یاری همه رموز فن‌اقناع، این عقیده را در اذهان مردم جای دهند، باز عوام از سر تعصبهای زیشه‌دار و کهنه و به سبب نبودن خرافه‌ای دیگر فقط شنیدن این موعظه‌ها را [از] اصول دین می‌شماردند نه فضیلت و پارسایی را. پیش‌گفتار بلند معنای قوانین «زالکوس» (۳) تا آنجا که می‌توان فهمید، اندیشه‌هایی درست‌تر از آنچه نزد یونانیان روا بود، در باره معیار پذیرفتگی [طاعت] نزد خداوند به «لو کریان» (۴) الهام نکرد.

پس این حکم همیشه درست درمی‌آید: ولی با این وصف آدمی در توجیه آن فرومی‌ماند.

تنها ملاحظه این معنی کافی نیست که مردمان همه جا ایزدان خود را به پایه همانندی باخویش فرودمی آورند و آنان را گونه‌ای از آمیزادگان ولی نیرومندتر و هوشیارتر می‌پندارند. مشکل ما بدینسان آسان نخواهد شد. زیرا هیچ کس آن اندازه بیخرد نیست که ولو از روی شعور طبیعی خود فضیلت و شرافت را پرارج‌ترین خصال انسانی نشمرد. و چرا همین خصال را به خدایش نسبت ندهد؟ چرا بنیاد سراسردین و یابخش بیشتر آنها، بر این فیضها استوار نکند؟

همچنین این سخن مشکلی را نمی‌گشاید که [نزد طبع عوام] پرهیزکاری دشوارتر از [اعتقاد به] خرافه و از این رو مردود است. زیرا صرف نظر از توبه‌های مبالغه‌آمیز برهمنان و تالاپوئیان (۵)، شکی نیست که رمضان‌ترکان که در طی آن مردم تهیدست و تیره‌بخت، اغلب، روزهای بسیار در گرمترین روز ماههای سال و در پاره‌ای از گرمترین اقلیمهای جهان، بام تاشام را بی‌خوردنی و آشامیدنی به سر می‌برند، به گمان من از گزاردن هر گونه فریضه اخلاقی حتی نزدگناهکارترین و محروم‌ترین مردمان دشوارتر است. روزه‌های چهارگانه (۶) مسکوویان و ریاضت‌کشی‌های برخی از کاتولیکان ناخوشایندتر از فروتنی و نیکخواهی می‌نماید. کوتاه سخن آنکه هر گونه فضیلتی که مردمان بدینگونه با اندک ممارستی به آن خوگیرند، مطلوب است، اما هر گونه خرافه همواره نفرت‌آور و محنت‌خیز است.

شاید گزارش زیرین را بتوان راه حل راستین مسئله شمرد. وظایفی که هر کس به عنوان دوست یا پدر و یا مادر انجام می‌دهد صرفاً در حکم ادای دین در حق ولی نعمت یا فرزند نیست و چنین کسی بی‌رهایی از دلبستگیهای طبیعی و اخلاقی نمی‌تواند از اجرای این وظایف

رو برتابد. میلی نیرومند ممکن است او را به اجرای وظایف خود برانگیزد. احساس نظم و تکالیف اخلاقی بر قوت این دل بستگیهای طبیعی می افزاید: و مرد اگر بر اوستی کامل صاحب فضیلت باشد، بی هیچگونه کوششی به وظیفه خویش روی می آورد و حتی در باره فضیلتهایی که [در خور] ریاضت بیشتر و براندیشه بیشتر استوار است، همچون علاقه به رفاه اجتماعی و فریضه فرزند و میانه روی یا پرهیزگاری، تکلیف اخلاقی در وجدان ما باز دارنده هرگونه تظاهری به فضیلت دینی است و رفتار صواب خود را [در این موارد] جز ادای دین خویش به اجتماع و خویشن نمی شماریم. مرد خرافی در هیچیک از این فضایل چیزی نمی یابد که فقط به پاس خاطر خدای خویش انجام داده باشد یا بتواند او را از مهر و پناه خداوندی برخوردار کند. وی عقیده ندارد که راست ترین روش خدمت به خدا شادمان ساختن آفریدگان اوست [بلکه] همچنان در پی خدمتی بی میانجی تر به ذات متعال است تا آن هر اسهایی را که جانش را فرو گرفته است بپراکند. هرگاه او را به کار بندی آئینی اندرز دهند که در زندگی سودی از آن بر نخیزد و یا با امیال طبیعی وی سخت ناسازگار باشد، به همین دلایلی که [ظاهراً] باید او را یکسره از آن آئین روگردان کند، در بکار بستن آن آماده تر است. چنین آئینی به دیده او پاکیزگی دینی بیشتری دارد، زیرا از هیچگونه انگیزه یا ملاحظه دیگری بر نمی خیزد. و اگر او بیشتر آسایش و آرامش خویش را در آن فدا کند، بر اندازه حرارت و ایمانی که از خود نشان می دهد، دعوی فضیلت بیشتری دارد. اگر و امی را باز دهد یا دینی را ادا کند، خدایش را به هیچگونه گواه خود نمی داند، زیرا این حقگزارها کارهایی است که وی [در هر حال] به اجرای

آنها موظف است، ولو آنکه خدایی درگیتی نباشد. ولی اگر روزه‌ای گزارد یا خویشتن را سخت تازیانه بزند، این [کارها] به گمان او با خدمت به خداوندی پیوند مستقیم دارد. هیچ انگیزه دیگری نمی‌تواند او را به چنین ریاضتهایی بکشانند. و او با این نشانه‌های برجسته ایمان از لطف خداوندی برخوردار می‌شود و به پاداش آن می‌تواند زنده‌وار و ایمنی در این سرای و شادی ابدی در آن سرای را چشم دارد.

از این رو است که گرانترین تباہکاریها چه بسا با پارسایی و ایمانی خرافی سازگار دانسته شده است، و از این رو دلالت بر پرهیزگاری هر کس را از روی شوق و علاقه‌اش به اجرای آئینهای دینی به درستی خلاف احتیاط دانسته‌اند، هر چند او خود آنها را بی فریب و ترفند پندارد. و حتی گفته‌اند که تباہکاریهای بزرگ گاه توانسته هراسهایی خرافی پدید آورد و بر شور دینی بیفزاید. «بومیلکار» (۷) یک بار دسیسه کرد تا همه اعضای سنای کارتاژ را یکباره بکشد و آزادیهای مردم کشور خویش را زیر پاگذارد، اما بر اثر عقیده‌ای که همواره به آئینها و پیشگوییها داشت، فرصت این کار را از کف داد. آنچنانکه تاریخ نویسی باستانی در این باره می‌نویسد: «آنانکه به تباہکارانه‌ترین و خطر خیزترین ماجراها دست می‌یازند، اغلب خرافی ترین کسانی هستند.» ایمان و دلبستگی ایشان با ترسهایشان فزونی می‌یابد. «کاتیلینه» (۸) به خدایان رسمی و رسوم منقول دین ملی خرسند نبود، و هراسهایش او را واداشت تا در این باره بدعتهایی آورد که اگر در مقام شهروندی نیکو و مطیع قوانین کشورش می‌ماند، شاید هرگز اندیشه آنها به دلش نمی‌گذشت.

و بر این سخن می‌توانیم افزود که دامن آلودن به هر تباهاکاری ، پشیمانیها و هراسهایی نهانی در پی دارد که جان را بی آرام می‌کند و وا می‌دارد تا برای توبه از گناهان به آینهها و مراسم دینی پناهنده شود. هر آنچه وجدان [آدمی] را ناتوان کند و یا بر آشوبد، بر جذبۀ خرافه می‌افزاید ، و هیچ چیز بیش از منشی مردانه و استوار که یا ما را از رویدادهای مصیبت‌بار و اندوهزا ایمن دارد و یا بردباری آنها را به ما بیاموزد، زداینده آن [عوامل ناتوانی و آشفتگی درون آدمی] نیست . هنگامی که جان آدمی اینگونه روشن و آرام باشد، آن اشباح الوهیت دروغین هرگز مجال جلوه ندارد . از سوی دیگر چون خویشان را دستخوش تلقینات طبیعی و بیسامان دلهای پریشان و هراسناک خویش کنیم هرگونه ددمنشی را که از آن بیمهای مخل جانهایمان برخیزد و هرگونه هوس را که در چاره‌هایی که برای خرسند کردن ذات برین می‌انگیزیم آشکار باشد ، به وی نسبت می‌دهیم . می‌توانیم ددمنشی و هوس را ، هر چند بظاهر زیر نامهای دیگری نهان شوند، خصوصیات عمده الوهیت در همه دینهای عامیانه بر شماریم . حتی کاهنان و کشیشان به جای آنکه آدمیان را از این کژاندیشیها باز دارند ، بیشتر در پی پروراندن و تشویق آنها بوده‌اند . هر اندازه الوهیت ، هراس انگیزتر نموده‌تر شود ، مردمان در برابر کارگزاران آن ، رام‌تر و فرمانبردار تر می‌گردند . هر اندازه معیارهای پذیرش [طاعت ما] نزد وی ناشناخته تر باشد ، بر ما واجب تر می‌شود که خرد طبیعی خویش را رها کنیم و به رهبری آن کارگزاران تسلیم شویم . از این رو می‌توان پذیرفت که نیرنگهای آدمی ، افزاینده نادانیها و

ناتوانیهای اوست ، ولی هیچگاه زاینده آنها نیست . اینها ریشه‌هایی
ژرف تر در جان دارند و از ویژگیهای بنیادی و همگانی منش آدمی
برمی‌خیزند .

هر چند بیخردی درنده‌خویان و نافرهیختگان به پایه‌ای باشد که در آثار آشکارتر طبیعت ، که سخت نزد ایشان مانوس است ، [دست] پروردگاری فرمانروا را نبینند ، بسا این وصف بعید می‌نماید که هر هوشیاری ، چون این اندیشه بروی باز نموده شود ، از پذیرفتن آن روبرتابد . در هر چیز ، غرضی و خواستی و تدبیری آشکار است . و هرگاه بینش ماتاجایی وسعت یابد که دربارهٔ سر آغاز این دستگاه دیدوار اندیشه کنیم ، باید به یقین کامل به علت یا پروردگاری هوشیار خستوان شویم . و نیز اصول همگونی که بر سراسر پهنهٔ کیهان فرمانرواست به طبع ، اگر نه به ضرورت ، ما را به یگانگی و بی‌همتایی این [علت یا پروردگار] هوشیار رهنمون می‌شود ، به شرط آنکه تعصیبات اکتسابی ما با نظری چنین منطقی برخورد نکند . حتی اضداد طبیعت ، با آشکار ساختن خویش در همه جا ، خود حجتی بر تدبیری هموار است و غرض یا خواستی یگانه را ، هر چند توجیه ناپذیر و درنیافتنی باشد ، ثابت می‌کند .

نیکی و بدی همه جا به هم آمیخته است ، [به همینگونه] شادی و اندوه ، خرد و نادانی ، پارسایی و گناه . هیچ چیز ، پاك و بی آمیغ و یکسان نیست . هموار یها با ناهمواری همراه است . همهء وجوه هستی ، تعادلی دارد . تصور مقام یا وضعی به کمال مطلوب ، حتی در بلند پروازترین آرزوهای ما ، برایمان ممکن نیست . آنچنانکه شاعر در افسانهء خود می گوید ، بادهء زندگی همواره آمیخته ای از جامهای هر دو دست ژوپتر است و اگر باده ای یکسره صافی باشد ، باز آنگونه که همین شاعر گفته ، فقط می تواند از جام دست چپ ژوپتر برداشته شده باشد .

هر اندازه خیری که نمونه ای اندك از آن بر ما ارزانی شده است دلپذیر باشد ، شری که بدان وابسته است ، زشت تر است . و این قانون کلی طبیعت ، کمتر استثنا دارد . تیزترین هوشها همسایهء دیوانگی است ، بزرگترین شادیها ، گرانترین غمها را در پی می آورد ، هوش رباترین لذتها با جانکاه ترین دلزدگیها و بیزاریها همراه است ، نوازشگرترین امیدها به سخت ترین نومیدیها می انجامد . و به طور کلی ، هیچ راهی در زندگی از چنان ایمنی (زیرا شادی را در خواب هم نتوان دید) برخوردار نیست که میانه روی و کم خواهی ، چرا که تا حد امکان ، بی نیازی و نوعی بیخبری در همه پدید می آورد . چون نیکی و بزرگی و شکوه و زیبایی را همه آشکارا در اصول راستین خداشناسی توان یافت ، می توان به حکم قیاس طبیعی چشم داشت که زبونی و بیخردی و پستی و هراس نیز در افسانه ها و خرافه های دینی پیدا شوند .

گرایش همگان را به باورداشت نیروی نادیدنی و هوشیار ، که اگر

غریزه‌ای ازلی نباشد، دست کم همواره ملازم منش آدمی است، می‌توان نشان یا مهری دانست که صنع الهی بر ساخته خویش زده است و بیگمان هیچ چیز نمی‌تواند بیش از این مایه شرف آدمی باشد که بدینگونه از میان همه آفریدگان برگزیده شود و آئینه وار نقش پروردگار جهان را بازتاباند یا مهر او را بر هستی خویش نگه داشته باشد. اما این نقش را آنگونه که در دینهای عامیانه گیتی آشکار است بنگرید [و ببینید] که ذات خداوندی در نمایشهای ما از او چه اندازه مسخ شده و تا چه پایه حتی از خصلتی که هر آینه در زندگی عادی به مردی هوشیار و پارسا نسبت می‌دهیم بیشتر انحطاط پذیرفته است .

چه گر انمایه فضیلتی است خرد آدمی را که به آگاهی بر ذات برین برسد و از روی آثار دیدوار طبیعت بتواند به گوهری آن مایه بلند ، چون پروردگار بزرگشان پی ببرد. ولی رویه دیگر کار را ببینید. در حال بیشتر مردمان و بیشتر روزگاران بنگرید . اصول دینهایی را که در جهان رواست بررسی کنید . و آنگاه مجاب می‌شوید که این دینها فقط رؤیای اذهان بیمار تواند بود . و یا شاید آنها را بیشتر ، هوسهای سبکسرانه میمونهای آدمی نما بشمارید تا عقاید یقینی موجودی که خویشتن را خردمند فرا نماید . چون دعاوی زبانی مردمان را بشنوید ، می‌پندارید که هیچ چیز به اندازه معتقدات دینی آنها قاطعیت ندارد، اما اگر در زندگی ایشان بدقت بنگرید کمتر باور می‌کنید که کمترین ارجی بر این معتقدات بنهند .

بزرگترین و صمیم‌ترین تعصباها ما را از دورویی ایمن نمی‌دارد . آشکارترین گناهان باهراسی نهانی و آزاری درونی همراه است .

چه اباطیل فاحشی در حکمت الهی که گاه حتی هوشیارترین و فرهیخته‌ترین مردان باورشان نداشته‌اند. چه اصول دینی سختگیرانه‌ای که حتی شهوت پرست‌ترین و هرزه‌ترین مردمان آنها را نپذیرفته‌اند. نادانی ما دردلبستگی است: تجربه، درستی این ضرب‌المثل را بر ما ثابت کرده است. قومی را بجوید که از دین یکسره بی‌بهره باشد. اگر هرگز چنین قومی را بیابید، بیگمان باشید که از ددان چندگامی بیش دور نیست. چه چیز پاک‌تر از آن قواعد اخلاقی که در برخی از این مکاتب مندرج است؟ و چه چیز تباه‌تر از کردارهایی که از این مکاتب برخاسته است؟ چشم‌اندازهای آرامی که عقیده به زندگی در سرای دیگرپیش دیدگان ما می‌گشاید مستی بخش و شادی آورند ولی چه زود با ظهور هراسهای آن که سلطه‌ای استوارتر و برنده‌تر بر جان آدمی دارند ناپدید می‌شوند.

[اینها] همه سراسر، معمایی و چیستانی و رازی نگشودنی است. شك و تردید و درنگ در داوری، بظاهر، تنها نتیجهٔ موشکافانه‌ترین پژوهشهای ما دربارهٔ این موضوع می‌نماید. اما خرد آدمی چندان سست و نیروی سرایت عقاید به آن پایه مقاومت ناپذیر است که حتی این شك تعمدی را نیز در دل نتوان نگه داشت. [آیا] نه این است که دامنهٔ اندیشه خود را گسترده‌تر کردیم و بانهادن يك گونه خرافه در برابر گونهٔ دیگر آنها را به‌ستیزه باهم واداشته‌ایم، و همانگاه، در میانهٔ خشم و کشمکش آنها، خود شادمانه به دیار آرام اگر چه تاریک حکمت گریخته‌ایم؟

یادداشتهای مترجم

پیش‌گفتار

۱- در اصل: «نخستین اصول دینی باید دومین باشد.» نویسنده می‌خواهد غیر فطری بودن معتقدات دینی و فرع بودن آنها را بر سرشت آدمی برساند.

بخش یکم

- ۱- John Milton ، شاعر انگلیسی (۱۶۷۴-۱۶۰۸).
- ۲- Hercule ، نام رومی Heracles دلاور افسانه‌ای یونان باستان که گاه او را در شمار ایزدان می‌پرستیدند .
- ۳- Theseus دلاور نامدار « آتیک » Attica در افسانه‌های یونان .
- ۴- Bacchus ایزد باده‌گساری در اساطیر روم . یونانیان او را دیونیزوس Dionysus می‌نامیدند .

بخش دوم

۱- Pliny دو تن در تاریخ روم باستان به این نام خوانده می‌شوند: نخست

«پلینی مهتر» (۷۹-۳۳ پس از میلاد) نویسنده لاتینی زبان، که کتاب او به نام *Historia Naturalis* (تاریخ طبیعی) در سراسر قرون وسطی یکی از مهمترین منابع دانشها بشمار می آید. و دوم «پلینی کهتر» (زاده به سال ۶۱ پس از میلاد)، برادر زاده «پلینی مهتر» که نامه‌هایش به امپراتور «تراژان» Trajan از لحاظ شناخت خصوصیات روزگاران وی ارزش بسیار دارد.

۲- Laocoön - به موجب داستان «انهئید» Aeneid اثر «ویرژیل» Virgil (شاعر رومی ۱۹-۷۰ پیش از میلاد) کاهن خدمتگزار «آپولو» Apollo (ایزد آفتاب و شعر و موسیقی و درمان و شادابی جوانی در اساطیر روم و یونان) بود اما چون وی را وهنی رساند، همانگاه که به «پوزئیدون» Poseidon (ایزد دریا در اساطیر یونان) قربانی نیاز می‌کرد، ماران او و دو فرزندش را کشتند. تندیس که مرگ «لائوکون» و فرزندانش را نشان می‌دهد و اکنون در واتیکان است، در سال ۱۵۰۶ میلادی در روم پیدا شد. این تندیس از مرمر یکپارچه است و آنرا ساخته سه پیکر تراش، «اگساندروس» Agesandrus و «آثنودوروس» Athenodorus و «پولیدوروس» Polydorus هنرمندان مکتب «رودس» Rhodes در سده دوم پیش از میلاد می‌دانند.

۳- Juno در اساطیر روم، زن «ژوپیتر» شهبانوی بهشت. در اساطیر یونانی وی «هرا» Hera نام دارد و پاسدار زنان و زناشویی است.

۴- Lucina در اساطیر روم، الهه زایش.

۵- Neptune در اساطیر روم ایزد دریا، برابر «پوزئیدون» در اساطیر یونان.

۶- Mars در اساطیر روم، ایزد جنگ برابر با «آرس» Ares، در اساطیر یونان.

۷- Ceres در اساطیر روم، مادر زمین، ایزد موکل بر کشاورزی،

برابر با «دمتر Demeter» در اساطیر یونان .

۸- Mercury در اساطیر روم، ایزد بازرگانی، برابر «هرمس Hermes» در اساطیر یونان .

بخش سوم

۱- در اصل Hamadryad ، واژه یونانی مرکب از دو جزء Hama به معنای «با» و جزء دوم مشتق از Drus به معنای درخت ، و آن در اساطیر یونان باستان ایزدی بود که در هر درخت می زیست و چون درخت می پژمرد، او نیز می مرد .

۲- جمله بظاهر متضمن تناقض است چون «تصورات پیهوده و خرافه- آمیز» نمی تواند فراورده «تفکر جدی» باشد اما با توجه به استدلال کلی نویسنده در دیگر بخشهای کتاب، شاید بتوان آنرا چنین توجیه کرد که وهم و خرافه در هر حال حاصل اندیشیدن است . «قماربازان و دربانوردان» چون بیشتر اهل عقل عملی هستند و فرصت تفکر و تخیل ندارند، اعتقادشان به خرافات شگفت آور است.

۳- Coriolanus سردار افسانه‌ای رومی . یکی از نمایشنامه‌های شکسپیر در شرح حال اوست .

۴- Dionysius نویسنده یونانی (در حدود سیصد پیش از میلاد) نوشته‌هایش در شرح جهان شناخته روزگار باستان معروف است.

۵- Euripides نمایشنامه نویس یونانی در سده پنجم پیش از میلاد.

۶- Strabo جغرافی‌دان یونانی (معنای لفظی نام او «لوچ» است).

احتمالا از ۶۳ پیش از میلاد تا ۲۴ پس از میلاد می زیست. کتاب او به عنوان جغرافی در هفده مجلد که زمین را مرکز کائنات می شمارد و پهنه آنرا

از «ایرلند» تا «سیلان» ، می‌داند.

۷- Getes ، چنین است در متن Getae نام قبیله‌ای در تراس (تراکیه) Thrace از بخش فرودین «دانوب» است . نویسندگان یونانی ولاتن بعدها این نام را بر قبایل «گت Goths» اطلاق کردند که هیچ ربطی به «گیتان» نداشتند.

۸- Diodorus Siculus ، تاریخ نویس رومی که در زمان «قیصر» و «اگوست» می‌زیست و کتاب «تاریخ جهان» او در چهار مجلد سرگذشت بشر را از آغاز آفرینش تا جنگهای «قیصر» در سرزمین «گل» شرح می‌دهد.

بخش چهارم

۱- Laplanders مردمان سرزمینهای شمال «اسکاندیناویا» و فنلاند و شبه جزیره «کولا Kola» شمال روسیه که پیشه‌چوپانی و ماهیگیری دارند .

۲- Gaius Julius Caesar سردار و کشوردار نامور رومی (۴۴-۱۰۰ پیش از میلاد) .

۳- Suevi یا Suebi قومی از نژاد «ژرمانیک» که از سده دوم پیش از میلاد به گسترش قلمرو خود آغاز کردند و بعدها در شمار سهمگین‌ترین دشمنان امپراطوری روم درآمدند.

۴- Dion همسر «ژئوس» خدای خدایان در اساطیر یونان، که بعدها «هرا Hera» جای او را گرفت .

۵- Venus الهه زیبایی در اساطیر روم برابر «آفرودیت» در اساطیر یونان .

۶- Diomedه دلاور یونانی که در جنگ «تروا»، «آفرودیت» (ونوس) و «ارس» Ares (مارس) را زخمی کرد .

- ۷- نام اصلی Louis Lecompte دانشمند یسوعی فرانسوی (۱۷۲۹-۱۶۵۶) یکی از شش ریاضی‌دانی بود که از جانب «لوئی چهاردهم» برای کاوش علمی به چین گسیل شدند.
- ۸- Lucian (در یونانی «لوکیانوس») فیلسوف سوفسطایی و نویسنده شوخ طبع یونانی (در حدود ۱۹۰-۱۲۵ پس از میلاد) ملقب به «ملحد» به سبب آزاد اندیشی و تظاهرش به کفر.
- ۹- Ovid شاعر رومی (۱۷ پس از میلاد - ۴۳ پیش از میلاد).
- ۱۰- Manilius شاعر رومی آغاز مسیحیت.
- ۱۱- Longinus ، فیلسوف یونانی در سده سوم پس از میلاد. رساله‌ای درباره فن شعر به او منسوب است ، که در آن الهام را تنها آفریننده شعر می‌داند .
- ۱۲- Aristophanes بزرگترین نمایشنامه‌نویس کمدی یونان (در حدود ۳۸۰-۴۵۰ پیش از میلاد) که به سبب نوشته‌های هجو آمیزش در نکوهش اجتماع یونان زمان خود شهرت فراوان دارد.
- ۱۳- Amphitruon نام نمایشنامه‌ای کمدی اثر «پلوتوس» Plautus نمایشنامه نویس رومی سده سوم و دوم پیش از میلاد است . بعدها نویسندگان دیگری از جمله «مولیر» فرانسوی و «درایدن» انگلیسی نمایشنامه‌هایی به همین نام نوشتند . اما داستانی که نویسنده در متن به آن اشاره می‌کند به اختصار این است که هنگامی که « آمفیتریون » ، سردار «تبی Theban» به جنگ دشمنان می‌رود ، ژوپتر که شیفته زن او «الکمن Alcmen» است خود را به هیئت آمفیتریون در می‌آورد و الکمن را از راه بدر می‌برد .
- ۱۴- Seneca فیلسوف - نمایشنامه نویس رومی (پس از میلاد ۶۵ - ۴ پیش از میلاد) پیرو مکتب رواقی ، آموزگار «نرون» امپراتور . «سنگ» پاسدار سرسخت سنن کهن و با هر گونه تازه‌جویی و نواندیشی مخالف بود.

۱۵- Tyrians مردم، «صور» شهری بر کرانه فنیقیه، در حدود بیست میلی «صیدا».

۱۶- Augustus امپراطور روم (از ۲۷ پیش از میلاد تا ۱۴ پس از میلاد) عصر او پررونق‌ترین دوره هنر و ادب رومی بود.

۱۷- «نپتون» در اساطیر رومی ایزد دریاست و از این رو «اوگوست» او را مقصر نابودی ناوگانش می‌پنداشت.

۱۸- Germanicus امپراطور روم (از ۱۵ پیش از میلاد تا ۱۹ پس از میلاد) سردار رومی نیای «نرون» گشاینده ژرمنستان و سرزمینهای بسیار دیگر. مرگ رازآمیزش او را سخت محبوب همگان کرد.

۱۹- Père Brumoy کشیش یسوعی فرانسوی (۱۷۴۲ - ۱۶۸۸) مهمترین اثر او همین کتاب «تئاتر یونانیان» است که نمایشنامه نویسان بزرگ یونانی را به مردم فرانسه شناساند.

۲۰- Fontenelle نویسنده و ادیب و فیلسوف فرانسوی (۱۷۵۷ - ۱۶۵۷).

در فلسفه، آئینش این بود که چیزی در زندگی و ادب نیست که خرد از دریافت آن ناتوان باشد، و هر چه نزد خرد در نیافتنی است دروغ است.

۲۱- Arnobius نویسنده لاتین (سده سوم و چهارم پس از میلاد). در سن شصت سالگی به مذهب کاتولیک درآمد و کتابی به نام «در رد بیدینان» نوشت که «ژروم مدیس» از آباء کلیسا، آن را به سبب آشفته‌گویی و ناهماهنگیش نکوهیده است.

۲۲- Quintus Curtius خطیب و تاریخ‌نویس رومی سده نخست پس از میلاد.

۲۳- Suetonius تاریخ‌نویس و شرح‌حال‌نویس رومی در سده دوم میلادی. مهمترین اثر او «زندگی قیصران» است.

۲۴ - Hesiod شاعر بزرگ یونانی که گروهی او را همزمان «هومر» می‌شمرند، اما دانشمندان روزگاران اخیر بر آنند که پس از «هومر» می‌زیسته است. «هزیود» با «هومر» و «موزه» Musaeus و «ارفه» از آموزگاران نخست خانواده بشری بشمار می‌آید. آثار مهم او عبارتند از «کارها و روزها» و «تبارنامه ایزدان».

۲۵ - Pandora : در اساطیر یونانی، زن نخستین. «پرومته»، گماشته نافرمان «زئوس»، خدای خدایان، پیکرهای ساخت و سپس از بهشت آتش دزدید تا با آن پیکره را جان بخشد. «زئوس» به تلافی، «ولکان» ایزد آتش فشانیها را فرمان داد تا زنی به نام «پاندورا» (به معنای لفظی: «بهره‌مند از همه مواهب») بیافریند. آنگاه به «پاندورا» جعبه‌ای داد تا آن را به هر مردی که قصد زناشوئی با او را داشته باشد، پیشکش کند. «پرومته» به «زئوس» و پیشکشهای او بدگمان بود، اما برادرش «اپی‌مته‌ئوس» Epimetheus شوی پاندورا شد و پیشکش او را پذیرفت. همینکه جعبه پاندورا را گشود، همه گناهان و تباهیها از آن بیرون آمد و در سراسر جهان پراکنده شد. اصطلاح «جعبه پاندورا» در زبانهای اروپایی در باره پیشکشهایی بکار می‌رود که بظاهر زیبا اما در واقع برای پذیرنده آن سرچشمه نفرین و سیه‌روزی است.

۲۶ - Prometheus (در یونانی به معنای «اندیشه پیشین») - در اساطیر یونان، وی کسی است که از جانب «زئوس» خدای خدایان گماشته شد تا آدمیزادگان را از آب و گل بسازد، اما «پرومته» رادل بر حال آدمیان سوخت و از بهشت آتش دزدید و به آن داد. «زئوس» به باد آفره این سرکشی فرمان داد تا «پرومته» را در کوهی به زنجیر کشند و عقابی هر روز خوراک خود را از جگر او بگیرد. «هرکول» سرانجام «پرومته» را از بند رها کرد و عقاب را کشت.

۲۷ - Saturn از ایزدان رومی، که برابر «کرونوس» Cronus (زمان) در اساطیر یونان شناخته شده است. او را خدای فراوانی و بهروزی در

«زمانه زرین» تاریخ بشر می‌دانند .

- ۲۸- Theogonia تبارنامه خدایان اثر «هزیود» .
- ۲۹- Thales فیلسوف یونانی (در حدود ۵۴۶-۶۲۴ پیش از میلاد) .
وی آب را مایه هستی (ماده‌المواد) کیهان می‌دانست .
- ۳۰- Anaximene (متوفی در حدود ۵۲۵ پیش از میلاد) ، فیلسوف یونانی که هوا را مایه هستی می‌دانست .
- ۳۱- Heraclitus (در حدود ۴۷۵-۵۴۰ پیش از میلاد) فیلسوف یونان که آتش را مایه هستی می‌دانست .
- ۳۲- Anaxagoras (۴۲۸-۵۰۰ پیش از میلاد) فیلسوف یونانی که عقل (در یونان Nous) را مایه هستی می‌دانست .
- ۳۳- Sextus Empiricus فیلسوف شکاک و ستاره شناس و پزشک یونانی در سده سوم پس از میلاد . وی تجربه و آزمون را بنیاد دانش پزشکی کرد .
- ۳۴- هاویه : Chaos چگونگی هستی پیش از آفرینش کیهان را گویند .
- ۳۵- Agrippa در تاریخ روم چهار سردار به نام «اگریپا» یاد کرده‌اند ، که مهمترین آنها «ویسپانیوس Vispanius اگریپا» است که در سال ۶۳ پیش از میلاد زاده شد و ازدستیاران امپراتور «اوگوست» بود .
- ۳۶- Vesuvius ، کوهی در مرکز ایتالیا که پس از مدت‌ها خاموشی ، در سالهای ۶۳ ، ۷۹ ، ۲۰۲ و ۵۱۲ پس از میلاد به آتش‌فشانی آغاز کرد .
- ۳۷- Marcus Aurelius ، امپراتور و فیلسوف رواقی رومی (۱۸۰-۱۲۰ پس از میلاد)
- ۳۸- Plutarch مورخ یونانی سده دوم پس از میلاد .
- ۳۹- Academies «آکادمی» نام مکتبی بود که افلاطون در حدود ۳۵۸ پیش از میلاد در آتن بنیاد کرد . این مکتب بعدها ، در سده سوم و دوم

پیش از میلاد ، زنده شد و مجمع گروهی از فیلسوفان شکاک یونانی گشت . در سده پنجم پس از میلاد «افلاطونیان نو» آکادمی را پایگاه خود ساختند «ژوستی نین» امپراتور روم آکادمی را در سال ۵۲۹ پس از میلاد برچید .

۴۰- Dionysius Of Halicarnassus ، خطیب و مورخ رومی

(۳۰-۸ پیش از میلاد)

بخش پنجم

۱ - موزان نه دختر «ژئوس» و زن او «منموسین» Mnemosyne بودند .

«منموسین» در اساطیر یونان ، الهه حافظه بود .

۲ - Harmonia جز این چیزی نمی دانیم که دختر «مارس» ایزد

جنگ است .

۳ - مارس ، خدای جنگ .

۴ - Graces ، در اساطیر کهن سه خواهر به نامهای «آگلیا» Aglaia

تالیا Thalia و «افروزین» Euphrosyne بودند که زیبایی و فریبایی

ارزانی می داشتند و خود نیز مظهر این مواهب بودند .

۵ - Lucretius شاعر و فیلسوف رومی . (۵۵-۹۶ پیش از میلاد) ،

نویسنده کتاب ناتمام «در طبیعت چیزها» De Rerum Natura منظومه ای

درشش مجلد در شناخت کیهان بر بنیاد اندیشه های «دموکریت» (ذیمقراط)

و ابیقور .

۶ - در اصل Pelop شاید مخفف Pelops نام یکی از شاهان در اساطیر

یونان که بدنش را تکه تکه کردند و به خورد ایزدان دادند .

۷ - Heliogabalus پرستشگاه خورشید و ایزد خورشید .

۸ - Herodian ملقب به شامی ، کارگزار روم در شام در سده سوم پس

از میلاد . کتابی در هشت مجلد در شرح تاریخ روم از زمان «مارک اورل» تا

«گوردیان» سوم (۲۳۸-۱۸۰ پس از میلاد) نوشته است .

۹ - Curtius شاید منظور «روفوس» Rufus ملقب به «کوئینتوس» «کورتیوس» مورخ رومی در زمان «کلودیوس» (پس از میلاد ۵۴-۱۰ پیش از میلاد) باشد .

۱۰ - Jupiter Ammon خدای خدایان در اساطیر مصری .

۱۱ - مردم شهر Pessinus در «گالاسیا» Galatia (آسیای صغیر) در دامنه جنوبی کوه «دیندیموس» Dindymus که در سده شانزدهم یکسره ویران شد .

۱۲ - Arnobius نگاه کنید به یادداشتهای بخش چهارم شماره ۳۱ .

۱۳ - Stilpo یا Stilpon فیلسوف یونانی سده چهارم پیش از میلاد ، شاگرد دیوجانوس کلبی که بعدها «زنو» Zeno بنیادگذار مکتب رواقی ، شیوه جدل را از او آموخت . دست کم بیست همپرسه Dialogues نوشت . وی عقیده افلاطون را در فرق میان مقولات کل و جز رد کرد .

۱۴ - Areopagus (در یونانی به معنای «تپه» «مارس» یا «آرس» ، ایزد جنگ) - مقر دادگاه عالی آتن ، چون نخستین کسی که در آنجا محاکمه شد «مارس» بود که «نپتون» وی را به کشتن پسر خود متهم کرده بود .

۱۵ - Minerva الهه دانش و فرزاندگی در اساطیر رومی ، برابر با «آتنه» Athene در اساطیر یونان .

۱۶ - Phidias پیکرتراش یونانی سده پنجم پیش از میلاد . تندیس که از «مینروا» ساخته بود یکی از شگفتیهای هفتگانه («عجائب سبعة») روزگار باستان بشمار می رفت .

۱۷ - Hertha یا Nerthus الهه فراوانی و بارآوری زمین در اساطیر اسکاندیناوی .

۱۸ - در اصل Diod . Laert : شناخته نشد .

۱۹ - Tacitus نام اولش Cornelius (۱۱۷-۵۵ پیش از میلاد) مورخ رومی . معروفترین کتابش «ژرمانیا» Germania در شرح خصائص روانی قوم ژرمن است .

۲۰ - Mater Tellus لقب «هرتا» (بالاشماره ۱۷) .

بخش هشتم

۱- منظور «فرنسیس بیکن» Francis bacon فیلسوف نامور انگلیسی است که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۶۲۶ میلادی می زیسته است. «بیکن» فلسفه را بر پایه علمی استوار کرد، وی استقرا و آزمایش را راه درست رسیدن به حقایق می دانست. با منطق و علوم «منقول» که «اصحاب مدرسه» یا «حکمت مدرسی» Scholastic می آموختند سخت به ستیزه برخاست و پیروان خویش را به نقد و سنجش آزادانه اندیشه پیشینیان برانگیخت .

۲- Reformation اشاره به جنبشی که در تاریخ مسیحیت ، در سده شانزدهم ، برای اصلاح کلیسای مسیحی پدید آمد و به تشکیل مذهب «پروتستان» انجامید.

۳- Saint Nicholas ، اسقف «میرا» Myra در «لوکیه» Lycia واقع در آسیای صغیر، در سده چهارم میلادی . بر اثر معجزات بیشماری که چه پیش و چه پس از مرگ به او منسوب داشتند میان مسیحیان روسی و یونانی حرمت و محبوبیت فراوانی یافت .

۴- در اساطیر کهن چنین آمده است که «اروپا» Europa دختر زیبای «فنیکس» Phoenix یا «آژنور» Agenor بود. «ژوپتر» ، خدای خدایان ، شیفته او شد. پس خویشتن را به شکل گاو سپید در آورد و بر کرانه دریا خود را به «اروپا» نشان داد. «اروپا» فریب خورد و بر پشت گاو سوار شد ، و گاو او را از دریا گذراند و بر کرانه جزیره «کرت» پیاده کرد. در آنجا «اروپا» زن «ژوپتر» شد و او را دویاسه فرزند آورد.

۵- همه جا پدر «اروپا» را فنیکس یا «آژنور» دانسته اند و معلوم نیست که چرا نویسنده او را «ساتورن» می داند .

۶- یعقوبیان Jacobins , Jacobites فرقه ای از مسیحیان بودند که به یگانگی شخصیت مسیح اعتقاد داشتند و پاکی و معصومیت نطفه و نیز جنبه

خدائی وجود او را انکار می کردند و او را فردی همچون آدمیان دیگر می دانستند - ایشان را از آن روی عقوبی می نامند که پیشوایشان «یعقوب بردئوس» Jacob Baradaeus یا (James) (متولد به سال ۵۰۰ میلادی) از مردم شام بود. کاتولیکها برعکس مسیح را دارای دوشخصیت، یکی انسانی و دیگری خدایی، می دانند.

۷- Cordelians نام فرقه‌ای از مسیحیان پیرو «فرانسو داسیز» Francois d, Assize (از مقدسان مسیحی سده دوازدهم و سیزدهم میلادی) که فقر و ریاضت و توبه را بهترین راه عبادت می شمردند. نامشان از عبارت فرانسوی De cordes liés (دارای رشته‌های بهم بسته) آمده است.

۸- Boulainvilliers روزنامه نگار فرانسوی (۱۶۵۸-۱۷۲۲) از مخالفان استبداد لوئی چهاردهم.

۹- «کوردلیان»، همچون کاتولیکان معتقد بودند که مسیح دارای دو شخصیت و اقنوم یا تجلی جداگانه است یکی خدائی و دیگری انسانی. اما این «کوردلی» بر خلاف این رای، به یگانگی دو اقنوم در شخصیت مسیح باور داشته است.

۱۰- Oceanus در اساطیر یونان ایزد آبها و رودها.

۱۱- Tethys در اساطیر یونان، زن «اوسه آنوس» (شماره بالا) ایزد دریا.

بخش هفتم

۱- خطای نویسنده است و درست آن «زالموخیس» Zalmoxis خدای قوم «گتی» است. «گتیان» هر چهار سال یک بار مردی را می گماردند تا پیامها و آرزوهایشان را نزد «زالموخیس» ببرد و سپس او را نیزه باران می کردند.

۲- منظور «تامس هاید» Thomas Hyde خاورشناس انگلیسی است (۱۷۰۳ - ۱۶۳۶). «هاید» در کتاب اصلی خود به نام Historia Religionis Veterum Persarum «تاریخ دین ایرانیان باستان»

(منتشر در سال ۱۷۵۰) کوشید تا خطاهای مورخان رومی و یونانی را دربارهٔ دین ایرانیان باستان تصحیح کند .

بخش نهم

۱- Verrius Flaccus از مورخان و آموزگاران رومی سدهٔ اول میلادی .

۲- Macrobius دانشمند رومی سدهٔ پنجم پس از میلاد .

۳- Sammonicus Serenus نویسنده رومی (۲۱۱-۱۹۳ پیش از میلاد)

که کتابخانه‌ای مرکب از شصت و دو هزار کتاب داشته است .

۴- The oracle of delph در یونان باستان پیشگویان بیشماری بودند که «هاتف دلف» معروفترین آنها بشمار می‌آمد. بیشتر این پیشگویان، زنانی بودند که روی سه پایه‌هایی می‌نشستند و اغلب پاسخهایی پیچیده و مبهم به پرسندگان می‌دادند. از این رو واژهٔ Oracular (هاتفی) در زبانهای اروپائی امروزه به معنای سخن پیچیده‌ای است که صاحب مقامی رسمی و معتبر گوید .

۵- رسم تفتیش عقاید Inquisition واژهٔ لاتین ، در اصل به معنای کاوش . عنوان آئین و نیز حقی است که پیشوایان و کارگزاران کلیسای مسیحی در قرون میانه و نیز ادوار پس از آن برای کشف و مجازات ارتداد داشتند. این رسم در سدهٔ سیزدهم به اوج قدرت و رواج خود رسید ، اگرچه نشانه‌های آغاز آن راحتی در سدهٔ چهارم میلادی نیز می‌توان یافت . در سدهٔ نخست تاریخ مسیحیت، کلیسا هیچگونه آزاری را در حق مخالفان خود روا نمی‌داشت و برخی از آباء آن، بویژه «اوریژن» Origen (یونانی - سدهٔ دوم و سوم پس از میلاد) و «لاکتانسیوس» Lactantius (اهل شمال آفریقا ، سدهٔ سوم و چهارم پس از میلاد) آشکارا اندیشهٔ تعقیب و شکنجهٔ مخالفان عقاید رسمی مسیحیت را رد می‌کردند. از سدهٔ چهارم میلادی به بعد ، اندک اندک این فکر میان مسیحیان نیرو گرفت که کسانی را که از راه دین منحرف می‌شوند بنحوی مجازات باید کرد .

مجازات نخست به صورت توقیف مرتدان و ضبط اموال و سلب حقوق مدنی

آنان بود، اما از سده سیزدهم به بعد، اعدام نیز در زمره انواع مجازات ارتداد درآمد. در کار تمقیب و کیفر مخالفان کلیسای رسمی مسیحی حکومت و کلیسا دستیار یکدیگر بودند. رسم تفتیش عقاید با شدت و اندازه متغیر، در بیشتر کشورهای اروپا و از جمله اسپانیا و انگلستان و فرانسه و ایتالیا رواج داشت، اما ناگزیر در مناطقی بیشتر متداول بود که ملحدان و مرتدان از ثروت و مکننت بهره‌مند بودند و ضبط اموالشان برای کلیسا و مفتشان آن سود و درآمدی داشت، به همین سبب در شمال فرانسه که مردم تهیدست بودند، هیچگاه به وسعت و قوت نقاط دیگر فرانسه نرسید. با آغاز عصر اصلاح در تاریخ مسیحیت، رسم تفتیش عقاید روبه سستی گذاشت. اما اسپانیا تنها کشور اروپائی بود که قرن‌ها پس از آن جنبش، همچنان این رسم را پاس می‌داشت. در سال ۱۸۶۹ یعنی صدسال پیش، اسپانیا با اعلام اصل آزادی ادیان از این رسم ناخجسته گسست.

۷- Arrianus مورخ یونانی سده نخست پس از میلاد که مهمترین اثرش زندگینامه اسکندر است.

۸- Diane در اساطیر یونان و روم، الهه ماه و شکار و نگهبان زنان.

۹- ایزیس Isis، در اساطیر مصر کهن، الهه ماه و خواهر Osiris ایزد خورشید بود.

۱۰- در اصل. Invita cal.

بخش دهم

۱- Saint Dominic از مقدسان دین مسیح (۱۲۲۱-۱۱۷۰) و از بنیادگذاران آئین تفتیش عقاید، به سادگی و ریاضت و پرهیز از خوشیهای زندگی مادی نامبردار بود.

۲- Saint Francis از مقدسان دین مسیح (۱۲۲۶-؟۱۱۸۱) بنیادگذار فرقه «فرانسیسکن» (فرانسیسی) که فقرا آئین اصلی مذهب خود می‌دانستند.

۳- Saint Antony از مقدسان دین مسیح سده سوم یا چهارم میلادی، موکل بر گله‌های خوک که بیابان‌نشینان را به برادری فرا می‌خواند . در تاریخ مسیحیت از « آنتونی » قدیس دیگری نیز نام می‌برند که از پیروان فرقه «فرانسیسی» بود و در سده سیزدهم می‌زیست . مراد نویسنده در اینجا بظاهر همین آنتونی دوم است .

۴- Saint Benedictine از مقدسان دین مسیح سده ششم میلادی، که گوشه‌نشینی و فرمانبرداری و کم‌خواری و تهیدستی و مهماندوستی و روزه‌داری و پرکاری را راه رستگاری می‌دانست .

۵- Hector در داستان «ایلیاد» هومر، فرزند «پریام» Priam شاه تروا و سرسخت‌ترین و دلاورترین و بلندمنش‌ترین قهرمان این داستان است.

۶- Rmulus در اساطیر رومی ، همراه برادرش «رموس» Remus ، شهر روم را بنیاد کرده است. رومیان وی را به نام «کوئی‌رینوس» Quirinus می‌پرستیدند .

۷- نویسنده می‌خواهد بگوید که اکنون ، تشویق مردم به شکیبائی و بردباری و تهیدستی و تسلیم ، جای آموزش آنها را به دلاوری و سرسختی و پیکار با ستم گرفته است .

۸- Brasidas سردار اسپارتی سده پنجم پیش از میلاد که آتنیان را شکستهای گران‌داد و «توسیدید» Thucydides تاریخ‌نویس یونانی آن زمان وی را سخت ستوده است .

۹- Amphipolis از شهرهای عمده یونان باستان در شمال کرانه اژه . آتنیان آن را در سال ۴۳۷ پیش از میلاد تصرف کردند . در سال ۴۲۴ پیش از میلاد بر ازیداس ، سردار اسپارتی آن را از چنگ آتن بدرآورد و دو سال بعد نیز سپاه آتن را دوباره در پشت دروازه‌های آن شکست داد .

۱۰- Machiavelli ، نام نخستینش، نیکولو Niccolò ، سیاستمدار و متفکر سیاسی ایتالیائی (۱۵۲۷-۱۴۶۹) - شهرتش بیشتر مدیون کتاب او به نام «شهریار» Il principe است که در آن ، نویسنده به شیوه‌ای علمی درباره

فن حکومت و سیاست سخن می گوید . خصوصیت اندیشه‌های ماکیاولی ، که روشهای سیاسی اوراد در زمان شرکت در حکومت فلورانس نیز مشخص می‌سازد ، پرهیز از ملاحظات اخلاقی و عاطفی است . «ماکیاولی» بر آن بود که در راه تقویت پایه‌های حکومت و گسترش دامنه آن ، از هیچ کاری پروا نباید داشت . چنانکه خود ، مردی راهزن و آدمکش را به نام «میکلتو» Micheletto تنها به سبب کاردانی و قاطعیتش به فرماندهی سپاهیان فلورانس گماشت .

۱۱- Bellarmine کشیش و عالم حکمت الهی ایتالیائی (۱۶۲۱-۱۵۴۲) ،

ردیه‌هایش بر مذهب پروتستان در تاریخ مسیحیت معروف است . در دفاع از مذهب کاتولیک چندان تعصب داشت که در چاپ مجدد ترجمه انجیل به لاتن (سال ۱۵۹۲) برای آنکه خطاهای آن را بپوشاند ، در متن ترجمه دست برد . با این حال وی را به پارسائی و پرهیزگاری ستوده‌اند .

۱۲- Bayle نام نخستش « پیر » Pierre ، فیلسوف فرانسوی

(۱۷۰۶-۱۶۴۷) فرزند کشیشی پروتستان بود . در سال ۱۶۶۹ به مذهب کاتولیک در آمد ، اما يك سال بعد به مذهب پروتستان بازگشت . در آثار خود بر خرافات و سنتهای کهنه مسیحی سخت تاخته است . معروفترین اثر او «فرهنگ تاریخی و انتقادی» Dictionnaire historique et critique است که در آن گرایشهای نویسنده به شکاکیت و نیز عقاید ایپقور ، آشکار است . «بیل» و «لاک» فیلسوف انگلیسی دوره بر بزرگ جنبش آزادی خواهی در تاریخ عقاید دینی باخترزمین هستند .

بخش یازدهم

۱- Arian عنوان پیروان «آریوس» Arius اسقف کلیسای اسکندریه در

سده چهارم میلادی . وی بر آن بود که : (۱) «پدر» (اب) و «پسر» (ابن) در حکمت الهی مسیحی دو هستی جداگانه و مشخصند . (۲) «پسر» اگرچه سرشتی خدائی دارد با پدر برابر نیست . (۳) پسر ، نه از ازل بلکه فقط پیش از زادن موجود بوده است . (۴) مسیح مردی حقیقی نبود بلکه موجودی

الهی بود در پیکر آدمی . مجمع نیقیه Nicaea (در سال ۳۲۵ میلادی) عقاید «آریوس» را تکفیر کرد .

۲- Pelagian عنوان پیروان «پلاژیوس» Pelagius عالم حکمت الهی انگلیسی (۴۲۰-۳۶۰ پس از میلاد) . وی با «سنت اوگوستن» ، قدیس معروف مسیحی همزمان بود و بیشتر عقاید او را درباره سرشت و اراده آدمی رد کرده است . «پلاژیوس» عقیده داشت که برخلاف عقاید «اوگوستن» گناه حضرت آدم، زادگان او را به نفرین و سیه‌روزی ابدی محکوم نکرده است . رستگاری انسان فقط فرآورده کوشش و تلاش اوست . شعار معروف «پلاژیوس» این بود: «اگر من موظف باشم، مختارم» . اساس فلسفه «پلاژیوس» آزادی خواست آدمیزادگان است . اومی گوید که خواست آدمی در هر پاره‌ای از زمان و بهره‌ای از زندگی، صرف نظر از گذشته‌اش، از نیکی و بدی به یک فاصله است و می‌تواند هر یک را که بخواهد برگزیند . همه آدمیزادگان بی سرشت (Non pleni) زاده می‌شوند و در آغاز نه به نیکی گرایند و نه به بدی . پس برخلاف آنچه اوگوستن می‌آموزد گناه حضرت آدم تأثیری بر سر نوشت ما ندارد . گناه از سرشت آدمی است ، نه از طبیعت ، زیرا اگر کار طبیعت بود آنگاه می‌بایست در شمار آفرینشهای خداوندی بشمار آید .

۳- Erastian عنوان پیروان توماس اراستوس Thomas Erastus (۱۵۲۴-۱۵۸۳) عالم حکمت الهی آلمانی - سوئیسی . ارج او در تاریخ مسیحیت به سبب اعتقادش به لزوم دخالت حکومت در دعاوی و اختلافات مذهبی بود و خاصه عقیده داشت که اگر مسیحی به کفر متهم شود، دولت در تعیین جزای او بر کلیسا تقدم دارد .

۴- Socinian عنوان پیروان «فاستوپائولو سوزینی» Fausto Paolo Sozzini عالم حکمت الهی ایتالیایی (۱۶۰۴-۱۵۳۹) از آزاداندیشان تاریخ مسیحیت . وی بر آن بود که با کسانی که از اصول دین مسیح سر می‌پیچند باید به اعتدال رفتار کرد و بویژه با هرگونه آدمکشی چه به نام دین و چه

بهاذهای دیگر مخالف بود. به سبب همینگونه عقاید بود که «سوزینی» را به جرم بدعت به دادگاه فراخواندند، اما پیش از آنکه دادرسی او آغاز شود به لهستان گریخت .

۵- Sabellian عنوان پروان «سابلیوس» Sabellius (در حدود سده سوم میلادی) از دانشمندان و اسقفان آغاز مسیحیت، اساس عقیده اش یگانگی و یکتاپرستی بود و می گفت که عنوانهای «پدر» (اب) «پسر» (ابن) و روح-القدس، همه نامهایی گوناگونند که بريك هستی و يك گوهر نهاده اند .
(سه نگردد بریشم ار اورا پر نیان خوانی و حریر و پرنند).

۶- Euthychian عنوان پروان «اوتیکس» Eutyche (۴۵۶-۳۸۰ میلادی) از دانشمندان و عالمان حکمت الهی آغاز مسیحیت از اهالی قسطنطنیه. وی با عقاید فرقه نسطوری سخت به مخالفت برخاست و عقیده داشت که مسیح دارای يك طبیعت است که آن هم «کلمه مجسم» باشد و در آن طبیعت انسانی و طبیعت خدائی وی بایکدیگر آمیخته و یگانه شده است. از این رو وی تن مسیح را از تن آدمیزادگان دیگر متفاوت می دانست . این عقیده که نوعی ابراز شك درباره ماهیت انسانی مسیح بود و با معتقدات جاری مسیحیان مخالفت داشت، سبب طرد و تکفیر او گشت . آموزشهای «اوتیکس» بعدها به پیدائی فرقه یعقوبی انجامید .

۷- Nestorian عنوان پروانش نسطوریوس Nestorius (متوفی در حدود ۴۵۲ میلادی) اسقف قسطنطنیه . وی عقیده داشت که مسیح دارای دو طبیعت جداگانه بود ، یکی انسانی و دیگری خدائی . و حضرت مریم مادر طبیعت انسانی او بود ، و طبیعت انسانی مسیح فقط پوشش و پرده ای بر سرشت خدائی او بود .

۸- Monothelite عنوان فرقه ای در تاریخ مسیحیت که در سده هفتم میلادی به تشویق هراکلیوس (هرقل) امپراتور روم پیدا شد . مبنای عقاید

ایشان آن بود که مسیح با آنکه دو شخصیت جداگانه انسانی و خدائی داشت ، دارای يك خواست و اراده بود .

بخش دوازدهم

۱- کمبوجیه - شاه ایران (۵۲۹-۵۲۲ پیش از میلاد) پسر کوروش .
 ۲- Apis در اساطیر مصری نام گاو مقدسی بود که مظهر «اوزیریس» ایزد خورشید پنداشته می شد . هر نسلی از مصریان کهن گاوی را برمی گزیدند و آن را به نام «آپیس» می پرستیدند ولی آن را پس از بیست و پنج سال می کشتند . گاوی که برای مراسم برگزیده می شد می بایست به روی بدنش لك داشته باشد . در افسانه هاست که کمبوجیه شاه ایران گاو آپیس را با دستهای خود کشت و از همین رو دیوانه شد .

۳- Church of England در سده شانزدهم میلادی ، هنری هشتم پادشاه انگلیس که تا آن هنگام مانند پیشینیان خود از حیث دینی در قلمرو حکومت کلیسای روم بود ، چون می خواست زن خود « کاترین آراگونی » ، Catherine of Aragon را طلاق دهد و در این راه با مخالفت سخت کلیسای روم روبرو شده بود ، پارلمان انگلستان را برانگیخت تا جدائی و استقلال کلیسای انگلستان را از کلیسای روم اعلام کند . نارضایی همگانی از رفتار سخت و بیادگرانه کشیشان ، در این تدبیر یاور شاه شد و پارلمان انگلستان در دوره اجلاس سالهای ۱۵۳۶-۱۵۲۹ به سلطه روم برزندگی دینی انگلیسیان پایان داد و کلیسای انگلیس خود عنوان فرقه و مذهب تازه ای در جهان مسیحیت شد .

۴- ابن رشد که اروپائیان وی را Averroes می خوانند و نام کاملش ابوالولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد بود ، بزرگترین حکیم اسلامی اهل اندلس بشمار است . در سال ۵۲۵ هجری در قردوه اندلس زاده شد . به تشویق ابن طفیل ، از دیگر حکیمان بلند پایه اسلامی ، آثار ارسطو را به عربی ترجمه کرد و بر آنها شرح و تفسیر نوشت . بیشترین ترجمه ها اکنون از میان

رفته، اما پاره‌ای از آنها در کتاب «تهافة التهافة» او در دست است. ابن رشد این کتاب اخیر را در رد کتاب معروف غزالی به نام «تهافة الفللفة» و در دفاع از فلسفه نوشته است.

و شرح این معنی آنکه غزالی در کتاب خود، عقاید ابن سینا و فارابی را نادرست خوانده و فلسفه را مخالف دین شمرده است، اما ابن رشد بر آن بود که فلسفه می‌تواند و باید با احکام دین سازگار باشد.

عقاید روشن بینانه ابن رشد و بویژه نظرات او درباره حدوث و قدم و علم ذات باری، سبب شد که قشریان تهمت کفر به او ببندند.

۵- فطیری که در مراسم عشای ربانی به نشانه تن مسیح می‌خورند. دوشماره بعدی را بخوانید.

۶- تعمید Baptism و عشای ربانی Eucharist دو بخش از مراسمی هستند که در مسیحیت آنها را به نحو کلی Sacraments می‌گویند. غرض از این مراسم آن است که کسی که به دین مسیح درمی‌آید، از لطف خداوند بهره برد و رستگار شود.

۷- اشاره است به رسم خوردن عشای ربانی، مرکب از نان و شراب. نان نماینده تن مسیح و شراب نمودار خون اوست. چنین پنداشته می‌شود که خوردن آنها مایه بهره‌وری از لطف خداوندی است (نگاه کنید به انجیل رساله پولس به قرتیان اول - بخش دهم - ۱۷ و ۱۶).

۸- Capucin کشیشی را گویند که عضو فرقه «فرنسیسکن» باشد.

۹- Sallee منطقه‌ای در ایتالیا در پای «مونبلان» (کوه).

۱۰- De Ruyter، دریاسالار هلندی (۱۶۷۶-۱۶۵۷) که غالب

کشورهای اروپائی را در نبردهای دریائی بر ضد یکدیگری می‌داد.

۱۱- Sais شهری در مصر باستان، در «دلتای» رود نیل که زمانی

پایتخت دینی مصر بشمار می‌آمد.

۱۲- اشاره به دین کهن مصریان که ایزدهایشان به پیکر جانوران

گوناگون بودند . «آمون» Amon ایزد «تب» Thebes به شکل غاز و «بست» Bast الهای بازرگربه بود .

۱۳ - اوگوست نخستین امپراتور رومی بود که رومیان در زمان زندگیش تندیسهای او را در پرستشگاهها برپا کردند و به پرستش آنها پرداختند . از این رو «هوراس» (شاعر رومی سده نخست پیش از میلاد) وی را «خدای حاضر (در پرستشگاهها)» می نامند .

۱۴ - Tully برادرسیرون خطیب بزرگ رومی (۴۲-۱۰۶ پیش از میلاد) است .

۱۵ - Dryden (نام نخستش John) شاعر و نمایشنامه نویس و منتقد انگلیسی (۱۶۳۱-۱۷۰۰) .

۱۶ - Varro (۲۷-۱۱۶ پیش از میلاد) دانشمند رومی ، به دستور قیصر کتابخانه‌ای در روم فراهم آورد و «اوگوستوس» نیز او را مدیر کتابخانه دیگری در روم کرد .

۱۷ - St. Augustine (۳۳۰-۳۵۴) - با «سنت آمبروز» .
St. Ambrose و «جروم» Jerome و «گرگوری بزرگ» از آبای چهارگانه کلیسای مسیح است . نخست به دین مانی گرائید ، اما پس از شنیدن موعظه‌های اسقف «آمبروز» به دین مسیح درآمد (۳۸۶) و بعدها اسقف «هیپو» Hippo (در الجزایر نزدیک مرزتونس ، «بون» Bône امروزی) شد . مهمترین کتاب او «اعترافات» (۳۹۷) است که در تاریخ ادب جهانی ، نخستین کتابی است که در خویشتن کاوی نوشته شده است . کتاب مهم دیگر او ، «شهر خدا» نام دارد . «سنت اوگوستن» را ارسطوی مسیحیت نام داده اند ، زیرا او نخستین کسی بود که اصول دین مسیح را در دستگامی منظم (System) گردآورد . اثر آرای او در حکمت الهی بر فلسفه و اصول مسیحیت شگرف بوده است .

۱۸ - Spartian نام اصلی اش Aelius Spartianus نخستین تن از شش نویسنده «تاریخ اوگوست» .

- ۱۹ - Claudii Rutulii Numitiani بازپسین شاعر رومی
بشمار می‌رود ، (سده پنجم پس از میلاد) .
- ۲۰ - Apollo در اساطیر یونانی و رومی ، ایزد موسیقی و تندستی .
- ۲۱ - Aesculapius در اساطیر یونانی ، فرزند «آپولو» ، ایزد تندستی .
- ۲۲ - در اصل ، «منسوب به کتابهای مقدس» Scriptural .
- ۲۳ - Pan در اساطیر یونان ، ایزد مرغزارها و جنگلها و رمه‌ها .
- ۲۴ - Quintilian خطیب و آموزگار فن خطابه در روم باستان
(سده نخست میلادی) .
- ۲۵ - Livy ، تاریخ نویس رومی (نام درستش Titus Livius
۱۷-۵۹ پیش از میلاد) بزرگترین نثر نویس عصر «اوگوستی» (از ۲۷ پیش از
میلاد تا ۱۴ پس از میلاد) .
- ۲۶ - Panaetius بنیادگزار مکتب رواقی در رم (در حدود ۱۰۹-
۱۸۰ پیش از میلاد) .
- ۲۷ - Marcus Antonius ، جانشین قیصر (۳۱-۸۳ پیش از میلاد) .
- ۲۸ - Epictetus فیلسوف رواقی یونانی . در آغاز بنده بود . تا سال
۹۰ پس از میلاد در روم فلسفه می‌آموخت ، تا آنکه امپراتور «دومیسیان»
Domitian فرمان داد تا همه فیلسوفان را از روم بیرون رانند . فلسفه او
را شاگردش «فلاویوس اریانوس» Flavius Arrianus مدون کرده است .
- ۲۹ - «اورانوس» Uranus در اساطیر یونان ، ایزد آسمان و بهشت بود .
وی از فرزندان خود بیزار بود و همه آنان ، از جمله «ساتورن» Saturn را
زندانی کرد ، اما فرزندان سرانجام بر او شوریدند ، و «ساتورن» به جای او
بر تخت شهریاری بهشت نشست .
- ۳۰ - Sallust از مردان سیاست و ادب روم باستان (۳۴-۸۶ پیش
از میلاد) .
- ۳۱ - Cotta فیلسوف و خطیب روم باستان (سده نخست پیش از میلاد) .
- ۳۲ - Satyrs در اساطیر یونانی به نژادی از آدمیان می‌گفتند که نیمه

از تنشان به شکل بز بود .

۳۳ - Carneades فیلسوف یونانی از بنیادگزاران «آکادمی سوم» وی در سال ۱۵۵ پیش از میلاد به روم رفت و در آنجا پیروان بسیار یافت . «کارنئاد» در فنون خطابه و جدال استادی بزرگ بود. وی از دیدگاهی تازه ، فلسفه جزمی و آئینهای اخلاقی و دینی زمان خود را نقد کرد. آرای او در رد پیشگوئی و قضا و قدر ، بر اندیشه گران رومی و یونانی زمانهای بعد ، اثری ژرف داشت . با آنکه در فلسفه به شکاکیت میل داشت، درک و فهم آدمی را تا درجاتی روشن می دانست .

۳۴ - Clerke نام نخستش «ساموئل» Samuel ، فیلسوف و عالم الهی انگلیسی (۱۶۷۵-۱۷۲۹) مناقشه او با «لایپ نیتز» فیلسوف آلمانی در باره اصول فلسفه طبیعی و دین شهرت دارد .

۳۵ - Arians پیروان «آریوس» (نگاه کنید بالا به یادداشتهای بخش یازدهم ، شماره يك) .

۳۶ - Socinians پیروان «سوزپنی» (نگاه کنید بالا به یادداشتهای بخش یازدهم ، شماره چهار) .

۳۷ - Juvenal حقوقدان و هزل نویس رومی در سده نخست پس از میلاد .

۳۸ - Sextus ملقب به Empiricus پزشک و فیلسوف شکاک رومی در سده دوم پس از میلاد. وی را از آن رو «امپیریکوس» می نامند که در پزشکی پیرو مکتب «تجربی» Empirical بود . در رساله «برضد مدیران مدارس» از برنامه آموزشی مدارس روم به سبب تدریس مواد غیر فلسفی همچون موسیقی و ستاره شناسی و صرف و نحو و خطابه نکوهش می کند .

بخش سیزدهم

۱ - Timotheus شاعر و موسیقیدان یونانی (۳۵۷-۴۴۶ پیش از میلاد) .

۲ - Diana ازاله‌های رومی ، پاسدار ماه و زنان ، الهه شکار ، دختر

«زئوس» خدای خدایان ، خواهر «آپولو» .

۳- Chevalier Ramsay نام نخستش Andrew Michael (۱۷۴۳-۱۶۸۶) نویسنده فرانسوی که در اسکاتلند زاده شد . در مقام آموزگاری شاهزادگان چارلز و ادوارد و هنری ، واز دودمان «ستوارت» به روم فرستاده شد . بعدها به انگلستان بازگشت و اسقف «یورک» شد ، ولی در پی زمینه سازی مخالفان از کار برکنار گشت .

۴- Molinist عنوان پیروان «لوئی دومولینا» Luis de Molina از بزرگترین دانشمندان حکمت الهی مسیحی ، از مردم اسپانیا . اساس آموزشهای «مولینا» درباره مسئله آزادی اراده آدمی است . وی بر آن است که انسان با آنکه در کارهای خود از اراده آزادانه برخوردار است ، ولی علت و انگیزه اصلی او در کارهای نیک ، فرخداوندی است . با این تعبیر ، فرخداوندی علت نخستین نیکی و اراده آدمی ، علت دومین آن است .

۵- Origenism ، عنوان عقاید «اریژن» دانشمند یونانی مسیحی سده دوم و سوم میلادی ، نویسنده کتابهای گوناگون درباره انجیل که لب عقاید او را «هیوم» به دنبال این اصطلاح در متن شرح داده است .

بخش چهاردهم

۱- در اصل Sadder : شاید منظور کتاب «سد در» Sad-dar از کتابهای زردشتیان به زبان پهلوی باشد .

۲- Aegina از جزایر یونان .

۳- Zaleucus نخستین قانونگذار یونانی (سده هفتم پیش از میلاد) که قوانینش به سختگیری شهرت داشته و در بسیاری از شهرهای ایتالیا و یونان روا بوده است . چون خود برخلاف یکی از قوانینش عمل کرد ، خود را کشت .

۴- Locrians مردم «لوکری» Locri از نواحی ایتالیا (که با

Locris در یونان نباید اشتباه شود). «زالکوس» قوانین خود را نخست برای آنان نهاد .

۵ - Talapoins دانسته نشد . شاید منظور «تغلب» از قبائل عربستان باشد .

۶ - چهار روزی که در آنها ، مسکویان علاوه بر روزه گیری، ریاضتهای گوناگون بر خود هموار می کرده اند .

۷ - Bomilcar از بزرگان کارتاژ .

۸ - Catiline از بزرگان روم که برای برانداختن دولت زمینه چید، ولی «سیسرون» سخنور نامدار، توطئه او را رسوا کرد .

واژه‌نامه

A

Abasement	پستی - زبونى - کمینه‌سازی
Ablution	وضو - آبدست
Abstinence	تقوى - خویشن‌دارى
Adoration	ستایش
Adulation	تملق - ستایش چا کرانه
Affliction	مصیبت - رنج - اندوه
Allegorical Interpretation	تأویل -
Allegory	کنایه - تمثیل
Almsgiving	صدقه
Amulets	حمائل - تعویذ - حجاب
Anathema	لعن - «کفر ابلیس»
Anathematize (to)	تکفیر کردن - نفرین کردن
Angel	فرشته
Antichrist	دجال - مسیح‌کش
Apostasy	ارتداد
Apostle	حواری
Apotheosis	(کسى را) به مقام خدائى رساندن - خدا سازی - مظهر کمال
Apprehension	ادراك ، فهم - بیم، تشویش

Argument	استدلال - حجت
Articles of faith	ارکان ایمان - صفات ایمان
Asceticism	زهد - ریاضت
Asseveration	تأکید - شهادت
Atheism	خدانشناسی
Atheist	خدانشناس
Augury	شگون - فال - نشانه
Avarice	آز - حرص

B

Backbiting	غیبت
Baptism	تعمید - صبغه (قرآن - سوره بقره آیه ۱۳۳)
Bigot	متعصب
Bigotry	تعصب
Blasphemy	کفر

C

Carrion	مردار - هیته
Celestial	بهشتی - آسمانی - مینوی
Celibacy	بی‌زنی - عزوبت
Certain knowledge	علم‌الیقین
Chaos	هاویه - آشوب
Charity	صدقه - نیکوکاری
Chimera	کابوس
Commentator	مفسر
Common Weal	مصلحت عامه
Communion (Holy)	عشاء ربانی
Compulsion	اکراه
Compunction	آزار وجدان - پشیمانی

Concubine	صیغه - متعه - سریه
Conjecture	ظن - پنداشت
Conversion	دین گردانی، آئین گردانی - نوکیشی، نو آئینی - به دینی تازه در آمدن
Convert	نوکیش، نو آئین - دین گردان، آئین گردان
Corollary	نتیجه - تکمله
Corruption	مسخ - تباهی
Corruption of scripts	تحریف کتب مقدسه
Cosmogony	آفرینش شناسی
Cosmology	کیهان شناسی
Credulous	ساده دل
Creed	مجموعه معتقدات - کلمه شهادت
Crucification	بردار کردن مسیح

D

Damnation	نفرین - لعن
Day of judgement	روز قیامت - رستاخیز
Deify (to)	به مقام خدائی رساندن - خدا ساختن
Deity	خدا - ایزد - بگ
Deluge	توفان (نوح)
Demi-God	نیمه خدا
Demon	دیو
Design	تدبیر - مشیت
Devotion	دلبستگی - ایمان
Diabolical	شیطانی - اهریمنی
Dialogue	همپرسه (واژه پهلوی) - مفاوضه
Divination	پیشگوئی - کهان
Divine Providence	مشیت الهی
Divine Saying	حدیث قدسی

Divinity	الوهیت - خدائی - خدا
Dogma	عقیده جزمی - جزم - حکم
Dogmatic	جزمی

E

Elf	گورزا - بچه شیطان
Encomium	ثنا
Epiphany	ظهور - تجلی
Epithet	نعت - صفت پسندیده
Eucharist	عشاء ربانی
Exhortation	تلقین
Exorcism	افسون - عزیمه - جن زدائی
Expiate	کفاره دادن
Expiation	کفاره
Extasy	جذبه - بیخویشی

F

Fairy	پری
Fall of Man	زله (قرآن، سوره بقره آیه ۳۴) بیرون رانده شدن آدم از بهشت
Finite	متناهی - کرانمند - پایان پذیر
Former	نگارنده - واهب الصورة (سهروردی)

C

Genealogy	تبارنامه
Geni	جن
Gentiles	بی‌دانشان - بی‌سوادان - مسیحیان - امیون، امیین (قرآن، سوره جمعه، آیه ۲)
Goblin	دیو
Gospel	انجیل

Guidance

هدایت - راهنمایی

H

Hagiology

قدیس‌شناسی - «تذکره‌الاولیاء»

Hamadryad

همزاد

Heathen

بت پرست - کافر

Heresiology

شناخت فرقه‌ها و مذاهب ادیان - شناخت ملل و نحل

Heresy

کفر - زندقه

Heretic, heretical

کافر - کفر آمیز

Hero - worship

قهرمان پرستی

Hypostasis

اقتوم (هریک از پدر و پسر و روح القدس)

Hypostatic Union

وحدت اقتومی

I

Idol

بت - وثن

Idolatry

بت پرستی - وثنیه

Immaculate Conception

نطفه معصوم

Immortal

انوشه - جاودان - صمد

Impiety

کفر - گناه

Imprecation

لعن - نفرین

Incantation

افسون

Incarnate

مجسم

Incarnation

تجسم - تجسد

Incredulity

ناباوری

Inexpiable

کفاره ناپذیر

Infidel

کافر

Inquisition

رسم تفتیش عقاید

Inquisitive

کنجکاو

Intelligent

هوشیار - عاقل

Invisible

نادیدنی

Irreligion بی‌دینی

L

Lapidation سنگسار کردن - رجم

Liberality سخاوت - بلند نظری

Libertine هرزه - اباحی

Limited محدود - محصور - کرانمند

Liturgy دعا و نیایش همگانی

M

Malevolence بداندیشی - بدخواهی

Minister کشیش، کاهن - کارگزار

Miracle معجزه ، آیت (از جانب خدا یا اولیاء الله) -
استدراج و اهانت (از جانب شیطان)

Monk راهب

Monotheism یکتاپرستی - وحدانیت

Mystery سر - راز

Mysterics اسرار - مراسم دینی اسرار آمیز

O

Obedience طاعت

Obsequies of the dead جنازه

Offering پیشکش - نذر

Omnipotent همه‌توان ، قادر بر هر کار

Omniscient همه‌دان ، دانای همه‌چیز

Orthodox درست‌آیین - درست‌دین - حنیف (قرآن ، سوره آل
عمران ، آیه ۹۰)

P

Pagan کافر - بت‌پرست

Panegyric ثنا - ستایش

Pharisee	فریسی - منافق
Polytheism	شرك - چندگانه پرستی
Profane	کافر
Proselyte	نوآئین
Prosopopoeia	(در شعر) تشخص - نسبت دادن شخصیت و آگاهی و اراده به چیزها
Purgatory	برزخ - همیستگان (واژه پهلوی)

R

Recompense	ثواب
Repent (to)	توبه کردن
Repentance	توبه
Reprobation	گمراهی - نفرین شدگی
Resurrection	رستاخیز - قیامت
Revelation	وحی
Rites	مراسم دینی - مناسک

S

Sacrament	عشاء ربانی
Sacrifice	قربان - قربانی
Salvation	رستگاری - فلاح
Saracen	مسلمان
Scholastic	مدرسی
Scholastic theology (Dialectical theology)	علم کلام
Scripture (Holy)	کتاب مقدس
Sincere Repentance	توبه نصوص
Soothsayer	کاهن - پیشگوی
Sprite	پری
Substitutes	ابدال

Sublime	عالی - لطیف
Supererogation	تطوع - آنچه بر خود لازم نباشد - به جای آوردن یعنی مستحبات و نوافل (آنندراج)
Supplication	التماس - زاری
T	
Theogony	تبارنامه خدایان
Trinity (Holy)	تثلیث اقدس
Turban	عمامه - دستار
U	
Utopia	ناکجا آباد (سهروردی)
V	
Visitation	زیارت
Vows and Oblations	نذر و نیاز
Vulgar	مبتذل - عامیانه
Z	
Zeal	تعصب - غیرت - شور
Zealcus	متهصب - شوریده سر

